رسالة المثالب

فی رویة الثعالب والعقارب

للفاضل الكامل زبدة الاماثل ... الافاضل قدوة المحققين امام المتكلمين
مولانا مولوی حسن ... صاحب ... ال ظل عاطفته
... المستفيضين

در مطبع شرف المطابع دهلی باهتمام خواجه علی حسن بتصحیح حضرت مصنف
دام بركته
حلیه طبع پوشید
سنه [illegible] هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد خیر البریة اجمعین وعلی آله واصحابه الطیبین الطاهرین

اما بعد میگوید کمترین انام حیدر علی تجاوز الله عن جرائمه در وقتیکه کتاب منتهی الکلام را بعد از

تهذیب و ترتیب دادن صاحب قدوة المتشیعین اسوة المتکلمین جلیل المراتب رفیع الشان سبحان علیخان

از فهم و عطو فهم اندک اندک مسفر ستادم سال هفتم برین ماجرا میگذرد شخصی نور الدین حسین نامی ملاقات

کرد و بعد چندی معلوم شد که بکتب فریقین فی الجمله استقراء و تصفح دارد و بمباحث مذهب شیعه و

او را شغفی حاصل است پس اکثر نزد فقیر تردد مینمود و استفاده معانی و جوابات شکوک و اوهام امامیه که در

اثبات امامت از احادیث رسول ربانی صلی الله علیه و سلم که بطریق معاشر اهل حق مرویست از آن

... تقریر میکنند و حقیقه بنیاد انصاف را می کنند مشغول بود و کتاب مذکور دیگر مسوده

احقر الناس مطالعه میفرمود و در هر صحبت آنچه از بحث میگفت با دیگر دانش منابر تسلیمی نماید پس او را

مشرقیه پیش آمده گاه گاه بنده را نظر بر احسان تا سکه بعمل آورده ام یاد میکرد و بعد چند سال در
حالت بیماری با راده تبدیل آب و هوا اجازتی از سرکار خود گرفته در بلده لکهنو رسید بحکم القادر
بیزار و لاینر و بری دیدنش رفتم و در آنجا دریافتم که بیمار است و تب شدید دارد در وقت فاقه آدمی را
می شناسد بحال زارش رحم کردم و او را بمکان خود آوردم قضا را روزی شخصی خطی رسانید و او تکلم
در تب لرزه مبتلا بود سرکار نظر من بعنوانش افتاد حیران شدم که خط خانصاحب والا مناقب است او را بیمار
از مخلص احبابشان است در بستر افتاده آواز دادم که خط خانصاحب آمده گفت بخوانید و باز بیهوش گشت
چون مکتوب کشادم بیقین معلوم شد که این شخص از شیعه ضعیف الایمان است و در پی تحصیل کتب و مهیا کردن تواریخ
تصنیف برای جناب شان میکوشد و روبروی اذل الخلایق لباس تقیه میپوشد بمکاتیب دیگر خیلی مشتاق شدم
تا آنکه روزی بعنایت ایزدی آن ذخیره بدست آمد یعنی بعض مکاتیب جناب مستطاب و چند قطعه از مسودات
خطوط شخص مذکور بدستم افتاد و بعد از مطالعه آن وضوح انجامید که فیمابین کاتب و مکتوب الیه بلا فاصله بود
نه سوای حقوق همدگر داشتند و با اینهمه بسیاری از مکنونات خاطر خود را بر صفحات مکاتیب تحریر نموده اند
و اگر صحبت و تعارف حاصل میبود چه قدر از مضامین و اسرار قلوب ایشان که خبر علیم بذات الصدور است
کسی را اطلاع نتوانستی بمنصه ظهور جلوه مینمود و این هم بمعرض شهود رسید که ملازمان جناب خانصاحب
منبع المناصب در باره کتاب این فاقد الاستعداد زیاده از حد امکان مساعی بلیغ بتقدیم
رسانیده و دقیقه نامرعی نگذاشتند لکن الله منجز وعده و ناصر جنده و لو کره المخالفون
الغرض حال آن مکاتیب بقول بزرگان نگفتن چه حاجت که هنگام کار هنرهای خود را
کند آشکار عنقریب هویدا میشود و بر صاحبدلان دقیقه رس و روشن ضمیران

نفس مستتر مباد که فقیر درین دشت کربت و غربت با وصف کثرت مکروهات و شغل
تدریس طلبهٔ علوم و انتخاب مطالب ضروریه از کتب شیعه و هم تصحیح و مقابلهٔ کتاب ازالة الغین
عن بصارة العین به رای بعضی از احباب [illegible] جواب بعضی از اوراق حضرت
خانصاحب گزیده انفس و آفاق که بمعنی لفظ اهلبیت و آنکه جناب عائشه قباب سیده نساء العالمین
بضعه خاتم المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین مطابق احادیث کلینی امام الائمه طایفه شیعه
اهلبیت طیبین مشغول بود ازین جماعت فاسده خارج اند تعلق دارد مشغول بودم که عمایدین شهر این
واحباب صدقای بلدهٔ لکهنو و مضافاتش از حاملین آثار و حافظین اسرار که اطلاع
بر این خطوط داشتند عرصه را بر فقیر کثیر التقصیر تنگ ساختند و باصرار تمام و الحاح مالا
کلام دست بدامن فقیر آویختند و مبالغه را باکمال رسانیدند و گفتند که اگر
جناب ممدوح عنقریب ازین شهر نهضت فرمایند و فراوان حسرت و اسف القلوب این
اخلاص کیشان زنند بعد ازین ظهور این مکاتیب که احیانا حسب ضرورت اتفاق خواهد افتاد
بجای خود نخواهد بود و تصدیق آن شفاها از خدمت مقدس شان بهیچ باب مستحال خواهد بود
ناگزیر بانجاح مرام شان با وصف فقدان فرصت دامن برچیدم و بعجلت تمام تحریر
این اوراق دوسه روز کوشیدم و از انجا که بعد از ملاحظه این مکاتیب ناظرین و سامعین
بدقایق نکتهای مامیه و ظلمت و فساد نیت ایشان پی میبرند رساله المکاتیب
فی رویة العجائب و الغرائب نامش نهادم اکنون شروع در مقصود میکنم و بعد نقل
هر مکتوب که بعضی بدستخط خاص و بعضی از ان بمهر خاص اختصاص مزین است آنچه

عبارات بلاغت اساس بر می آید علی قدر الضروره بتوضیح آن خواهیم پرداخت تا بر سر کیفیت
احوال قلبی و عجز و زبونی حضرت خان عالیشان و تمامی مستعدان شیعه از اصولیه و اخباریه بحواله
کتاب منتهی الکلام واضح و لایح شود و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق مکتوب اول
مولوی صاحب منبع المناقب جامع و حاوی الفضائل و حائز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات العلمیة النوعیة
الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد و الکرم دامت رأفتهم بعد سلام مسنون نیاز مشحون و آرزوهای
مواصلت کثیر الافادت که لا تتناهی و لین احاد نعد بدشش توان بود و اشباح مضمر و خاطر فاتر را
منبع مرات ضمیر شفقت تخمیر میسازد نعمت عظمای غیر مترقب یعنی نمیقه عاطفت انتمای
ساحت صدور گردیده زمین منت در دمند بهای یمانی ساخت ملاذ اسر کسی که ادراک
حقیقت منضم بصفای طینت عطا کرده اند میبایست که فقط اتحاد نوعی برای الفت افراد انسانی
کافی و مستند است فکیف که دواعی اخر از توارد صنعت دولت که عمده مقتضیات موانست است
معاضد باشد و بالاتر از همه اثر صحیح نبوی است اعنی الارواح جنود مجندة فما تعارف
ائتلف که مثبت مؤالفت ازید و ازل است و در جنب اینهمه علل قویه عدم لقای صوری از پایه
اعتبار ساقط و متفرع برین است این عنایات ملازمان که بی سبق تعارف بحال این منکسر البال
مبذول شده سپاس این عاطفت خارج از حیز بیان و چگونه نباشد که اولا علویت علت
آخر صرف همت باعلای کلمه حق است و ثانیا انتساب جناب بجناب علیین مآب قدوة علمای دین
متین نقاوه ذریت عترت طیبین و طاهرین یعنی حضرت علامه محقق سید نورالله شوشتری
شهید رابع المشار الیه بالبنان اعلی درجاته فی فرادیس الجنان که بحکم الولد الحر یقتدی

با بابه العزا این فوت ایمان جناب را میراث مکرر رسیده و بنازم برای جناب ذمن باقب
جناب که در اندک مایه فرصت بکنه نفس الامری تحریر با صب رسیدند مایه فخار شش که بنده
هم بعد مطالعه تالیفش یافتم همین ست که ارشاد شده یعنی ولی نعمتش که ذی مقدرت کتب
فریقین مشهور و غیر مشهور خیلی جمع کرده و اشخاص مع معاونان عدیده باستقراء و تصفح نموده
اعتراض با احادیث فرقه محقه بهم رسانیده والا در جواب اصل اعضال طریق ضبط عنوان سب گرفت
و برمان سلف اهل سنت کتب امامیه اکثر رسیده بود حربه رانی از جانب فرقه شیعه بود و آنها
مجیب و بمنصب مانع و معترض نسبت مستدل و مجیب قوی میباشد فضل ابن روزبهان فی الجمله
در ابطال الباطل بادی این طریقه شده که جد امجد جناب تغمده الله بغفرانه دباغت نشست شود
کما ینبغی بکتاب احقاق الحق فرموده بعد نصرالله کابلی در صواقع این طریقه را تکمیل داد و اقتفای
اثرش بلکه انتحال و سرقه شاه عبدالعزیز دهلوی که الی الآن کو تحسیم مونت در جواب باید طرف
هم میباید و علی هذا الحق که اکثر کتابش بیجواب ماند و عوعو جوانی هم مذهبانش یعنی تقضیان آن اثر معاونه
دماغ اهل حق را پریشان خواهد کرد لکن حقیقت حال اینکه آن شخص با وجود تیسر کتب مطلوبه و معاونه صدیق
در مدت قریب چهار سال این عنوات را سلک تحریر کشیده هنوز از جواب فقط رساله حدیث عمل
فارغ نشده تا الیوم سی و یکجزو کلان تنه د بنده فرستاده غالبا سوای مسلک ثانی کم از ده جزو
نباشد مسلک ثانی را هم خدام ده حصه نموده پس بنده کتاب بیچاره جزو جواب رساله که بیشتر چهار جزو
بیش نیست خواهد بود جوابش که حامل المتن میباید اقل که صد جزو باشد و بنده تنها بی
معاون از عهده تالیف بر نمی توانم آمد و کتابها که بنده دارم کافی و بسند برای تتبع نیست

و در این جواب ابا دحرف شناسی میسر نیست تا بکلام چه رسد و علی هذا حیلی سترد دام و

حضرات اعفا که بحسن ظن این هیچمدان از عداد طلبه میشمرند با محکی عنه اصلا تطابق ندارد چه مبلغ

علم خود م اگر بیان سازم غالبا محمول بر تزکیه نفس شود علمم همین قدر رست که بربی علمی خود اکا هم

اری اگر مثل ملا زمان که طول باع در فنون معقول و منقول از عنوان تحریر سطور عنایت نامه بعین الیقین

دیدم مستعد جواب شود و این فاقد الادراک هم بقدر استعداد شریک باشد البته از عهده جواب

بدر آمدن ممکن و هزار آفرین بر علو همت سامی که حسبة لله للرسول عزم اعانت دارند و بنده را

برهنمای تفسیخ عزم برای انصرام انتهم سفیر مایند لعل الله احسن کم و لله درکم لیکن چه سازم که دوا سعی

بسیار مقتضی تصمیم اراده اذل الخلیقه ست لا امسال از خاک تیره هند بیرون نمی توانم رفت

لیکن از نیمرز البته قصد دیار مغربی بعد مشیت ایزدی ضروری میبینم معهذا بر خود مصمم کرده ام

که هر کجا و بهر حال که باشم ازین شغل خود را معذور ندارم والله المیسر لکل عسیر بالجمله ترک این

حال و مقال بنا بر اشکال مفاد شعر مشهور جاریست شعر همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا

گذری بر مقام ما افتد * و هر چه از عواطف کریمانه که مفاد این حرف ادا و علو استعطاف ماموله

اعنی شعر رواق منظر چشم من آشیانه تست * کرم نما و فرود آکه خانه خانه تست فرمایند

وانچه از ربکذر فرط شفقت در باب ملاقات مولوی سلامة الله قرع عصا فرموده اند زبانزد

مشهور لا اصل له یکسان کامل شده با وجود استدعای طرف ثانی هنگر بلکه تواتر ملاقات نکردم

و بعد بکه بدواعی مشتی که شرحش بر اطناب میخواهد اتفاق دخور افتاد تا الیوم بدبا شد

طرفین با وقتیکه هشت بار اتفاق نشد و قسمیکه اهل ملت ما بنده را متهم بمساهله و مسامحه

دینی سفیره بنده مشار الیه را اهل نخله اش بعلت ارتباط با بنده بدنام کرده اند بلکه شهره
ساخته اند که معزی الیه وعده اعانت در جواب هفوات ناصب کرده است و هر چند این معنی
بی اصل است لکن اگر مسودات این امر در چنین تدارک نبود عجیب نبود و مومی الیه را خصوصیت
بسیار بجناب تقدس مآب حضرت قبله و کعبه یعنی لانا و مقتدانا مجتهد العصر و الزمان بوده و است
وانچه سوء ادب که از او واقع شده باعث بعض نواصب شده اند و مومی الیه صوفی مشرب
و بنده معنی الصوفی لا مذهب ای العین ندیده ام و کذلک فیما نحن فیه تعصب این قوم کثیر اللوم حسب
اقتضای وقت است و کذلک العکس و غالبا معنی الصوفی ابن الوقت همین باشد و تفصیل این
مجمل که مفضی باسهاب است خبر مشافهه بمعرض گذارش نمی تواند رسید و انچه از سر کرامی
حضرت مجتهد العصر و الزمان مد ظله العالی بسعایت بعض سعات چکیده خامه لطف رقم بود
بالفعل حقیقت نشناسان اصول و اخبار را از قبیل متقابل بالضد میگیرند و باختلاف باعث
اثارت غبار خواطر یکدیگر میشوند جناب ایشان با استماع ارشادات فرمودند لهذا دست
در آستین کشیدم مگر جای اجازت دارم تا بجناب مستطاب حضرت قبله و کعبه ممدوح
و جناب شفیق الشان اعنی قبله و کعبه دارین جناب سید صاحب معروف بسید نصیر حسین صاحب
مد ظلهما العالی عرض سازم و بعد ازین توقع دارم که خود هر دو جناب افادت نصاب
متفقد حال جناب سامی شوند و دران باب رسیدن بخدمت جناب ممدوحین نشستن
از محظورات توان دانست و مترصد که از وصول این ذریعة الضراعت بعجلت تعجیل کاهی
بخشند که تا ادراک رسیدنش بانکرانیها و چار خواهم بود زیاده بجز فرط تمنای

حصول موصلت وافر الافادت چه عرصه دهر زمانه بروفق مرام طالزمان در دوران نادر

بالنبي المصطفى وآله الامجاد عليه وعليهم صلوات رب العباد | سبحان علی ۱۲ ۲۱ | از نقل این مکتوب

چند فائده حاصل شد یکی آنکه در تصنیف منتهی الکلام تصفح وتفحص تام بعمل آمده چون مولف

معارضات رابیش کرده داد جدل الزام داده موونت ومشقت در جوابش برامامیه

واقع است دوم مخفی نماند که چون ازین مکتوب بهجت اسلوب هویدا شد که مکتوب الیه یعنی مولوی

نور الدین حسین اکبرآبادی با جناب خانصاحب صحبتی نداشته وتعارف سابق بوجوه دیگر داشته

بادی این وادی گشته پس در ابتدای مولوی شعور که هنوز مسلک اول هم نزد خانصاحب حضرت رفعت

پناه شوکت وابهت دستگاه تمام نرسیده ونه جناب شان مطالعه قدر موصول بعنوان ورق گردانی

هم فایز گردیده اند ومسلک ثانی را بدء خبر وتعبیر نکشیده بهمین قدر اکتفا کردند که فلانی جواب

اصل عضال را بخوبی نداده ولیکن جواب معارضاتش برامامیه گونه اشکال واقع است من بعد

در مکاتیب دیگر از تالیفها بعمل خواهد آمد و بول وشور خواهند گریست وسر مبارک را

گاهی به سنگ جراحت وزمانی بر سنگ مرخواهند شکست کما ستعرفه ان شاء الله تعالى سوم

آنکه تفضل به وزیهان رحمة الله علیه سالک این طریق وساقی این رحیق گشته وعلامه دهلوی

قدس سره العزیز سارق صواعق بوده اند امراول که کمال تبحر جناب فضیلت مآب دلالت دارد

واز ملاحظه آن چنان مینماید که کتاب ابطال الباطل را مانند دیگر کتب حتی تحفه اثنا عشریه

کما سیجی بتفصیله ان شاء الله المستعان کما ینبغی دیده اند ومطالب آنرا بمیزان عقل وکتاب وسنت نیک

سنجیده وحال امر ثانی از ورق گردانی منتهی الکلام خود واضح تر از شمس گشته که

سامع و ناظر بس از لاف و گزاف حضرت مدعی انصاف متحیر میشود سیوم آنکه جناب
اصمعی که جواب منتهی الکلام باوجود حامل المتن مو دلش بصد جبر و میتواند شد و بس سزاوار نیست
که قطع نظر از تاریخ دانی در تالیف و تصنیف هم ملکه راسخ و دستگاه کامل حاصل کرده
از معمولات سلف تا خلف الا معدودی چند شاذی که کلام شان از قبیل لغو و مماسات نیست
که جواب شان نسبت بسوال اضعاف مضاعف میباشد نگاه نکنی بجواب کتاب الانصاف
که فضلای سابقین مثل ابو القاسم بلخی نوشته اند و مستتر شد نامش گذاشته باز ابو جعفر صاحب
انصاف به ترتیب مستثبت داد اعتساف نقض آن داده باز فاضل بلخی بتالیف النقض المستثبت
پرداخته آنگاه علمای امامیه قدس سرهم نیز بر آن بنا فته اند چنانچه از رسایل قدما حال صغیر و کبیر
سوال و جواب توانی یافت کو دیدن) اگر دهمخوانه عنقا باشد و علمای جاهل هم از فریقین با اصل
این بابت نیز به تراجم این علما تعرض میکنند کما لا یخفی علی المتصفحین و اگر باین کتب و رسایل ظفر نیابی
باری شافی سید مرتضی علم الهدی ثمانینی که بجواب قاضی القضاة عبد الجبار تصنیف ساخته است
رجوع کن که اصل کلام قاضی القضات بچه مقدار است و جوابش بکه بشافی مسمی گشته و نقض آن
که اهل حق نوشته اند گویا نسبت بمتون شتر بار و اگر اولیای فاضل معاصر گویند که
آقای ما این کتاب بهار الجواب هم ندیده اند باری از کتاب صدرالدین اصفهانی ابطال
الباطل و جوابش که قاضی نور الله شوشتری شهید ثالث امامیه در احقاق الحق نوشته
و حضرت فاقد النظیر به تتبع آن مدعی هستند کما سیاتی انشاء الله تعالی هشیار باید شد
اینهمه یکطرف بار دیگر بتحفه اثنا عشریه مراجعت فرمایند و ببینند که سوال و اعتراض

امامیه در چند سطر میباشد و جوابش از کجا بکجا میرسد و مجلدات ترجمه میرزا محمد با

که بر باب اول تحفه و ثالث و رابع و خامس و تاسع نوشته و صوارم و حسام حضرت محمد

جائسی هم بملاحظه در آمده باشد که باضعاف متن بصد چندان رسیده و اینهمه نیز یکسو جواب

تحریر تحریر خود را بجواب استفتای مولانا رشید المتکلمین شید المتاخرین نار الله برهانه الی یوم

الدین هم فراموش فرمودند و کتاب الصباح را که از بینات و واضحات است هم یاد نکرد

وازینجا معلوم توان کرد که جواب منتهی الکلام بدون هزار جزو متصور نیست و ازین است

انچه بر یکدو صفحه از منتهی الکلام درباره تخلف حضرت مرتضوی از بیعت صدیقی و مجی و

ذهاب فاطمی و دخول و خروج آنجناب بزمره اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین بحث کرده اند در

چهار یا پنج جزو مرتب گشته پس بکلم شریف - توقع منیف که جواب منتهی الکلام با وصف

حامل المتن بودن بصد جزو خواهد رسید نزد کمترین جز بکرامت و خرق عادت بر حیز محمول

نتواند شد فرق این است که این مخلص معتقد بجهه حسن ظنی که دارم این امر را بر سحر و شعبده

بازی و خفه الید بنهار حمل نمیکنم و حضرت صدیق امامیه یعنی ابوذر غفاری رضی الله عنه

باانکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین عقد مواخات او را با حضرت سلمان

فارسی بستند بدین سبب نکون شدن قرقان و ریختن شوربا و چیزهایی آن که از دست حضرت

سلمان فارسی صدور یافت دیوانه وار گشتند و در ورطه تحیر و جنون افتادند و قریب بود

که گریبان دریده راه صحرا گیرند کما فی حیات القلوب وقد فصلته فی خاتمة المنتهی پس دراین خصوص

صدیق خود را بر صدیق خود ترجیح می باید داد و بسر کز نباید رسید که در قول مسلم الثبوت

یعنی کرامت الاولیاء حق چه اعتقاد داری چنانچه مطالعه اوراق مذکور بران شاهدست

الغرض کلام این محقق قمقام هم در تحریر مباحث شیعه و سنی و هم در مکاتیب غرایب تا اسالیب عجاب

روزگار می نماید و هر لفظ و معنی آن قلوب اهل بصیرت می رباید مر دیگر که بعد ادراک آن

خلق را زار زار میباید گریست و خاک حسرت و افسوس بر مفارق خویش میباید ریخت

الکه جناب ایشان در دفتر عارفین و سرغنه واصلین که بکمال زهد و توکل متصف گردیده بمرتبه وحدة الوجود

عیانا و جهرة فرا رسیده اند با وصف نفر خانصاحب قدردان و قیصر سان بکشاکشی و جهد

بلیغ ملاقات کردند و بعد مرور زمان یسیر نوبت بجائی رسید که اکثر معدات و اسباب

معاش مهیا میشد و خانصاحب عمیم الامتنان کیسه بصابون نمی زدند و مفلس نمی شدند

حضرت سرامد صوفیه با وصف عدم تبحر در کتب کلامیه چنانچه بر همگنان ظاهرست قصور

فرمودند مع ذلک در قلب مبارک مخاطب و الامراتب چنان بخشند و بسمع مقدس جناب ایشان

رسیدند که آنچه در باره حضرت امیر کرم الله وجهه در جواب مکتوب خیر مجتهد الزمانی

نوشته بودند و ذکرش مناسب نمی نماید باعث آن یکدگر پشیمان بوده اند و دامن جناب تقدس

قباب این صوفی صافی ازین لوث پاک بود العیاذ بالله هیچ نمیدانم که در انتقام چگونه حکم

که مراعات ادب قفل سکوت بر زبانم زده ساکنین لکهنو از علما و فضلا و طلبه شیعه و سنی

بنیک میدانند که چقدر عجلت بنا بر خودنمائیها از جناب شان بوقوع آمده و بنده چقدر

از نوشتن آن الفاظ و لوکان نقلا و الزاما ایشانرا منع کردم و روبروی شان سند و عذر

و غیره قلم از دست شان می بودم ولیکن هرگز ممتنع نشدند و چنانچه بعد از تصنیف رساله

بصارت العین محض برای حفظ ناموس و رعایت الحاج و اصرار ایشان اتفاق افتاد
بتاکید بلیغ منع کردم که این رساله را الحکیم رئیس الحاذقین سید الهی بخش صاحب که بواسطه
وصول استفتا بوده‌اند از دست خود نباید داد بلکه بوساطت دیگران پیش ایشان یا جناب
مجتهد الزمان باید فرستاد و زنهار کوشش باید زر فقیر نه نهادند و شد آنچه شد وقت تحریر
الفاظ معلوم هم عمل برای زین کمترین نه نمودند القصه چند شیشه گلاب و قدری
افیون که در هر موسم بهار برای حضرت عارف کامل ارسال فیض آثار خانصاحب عالی مقدار
میرسد کیفیتهای عجیب را بر روی کار آورده و باستشمام رایحه هوش افزا باغ ارم را
بر اهل کشف کل کرده هرچند درین عبارت جناب مستطاب را بکمال اجمال سپرده‌اند
و بیان آنرا فقط بر مشافهه ملاقات موقوف داشته‌اند و لیکن برای دراک دین و ملت جناب
شیخ الشیوخ بار دیگر حاجتی تفصیل نمی‌افتد مکتوب دیگر مولویه صاحب منبع المناقب
حاوی الفضایل حایز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم
ذو المجد و الکرم دامت رافتهم شتر اشتیاقی بقرب حضرتکم شرحه لا تیم بالقلم و بعد
سلام نیاز التیام را مقدمه کلام ساخته مضمرات خاطر جاذر را بمعرض گذارش می‌آرد
که در رد نامه رفت عنوان باعث توامان که خط عرضی عبایر مستعدان سابق و لاحق
میکشد منسج و فور سرور و استنان گشت شعر سکه باشم گر من بتقدیر یاد آورده نامه اند
رسالت همین معنی بخود دیده است و حسب اتفاق مقارن آن یازده جز و تالیف نامه صاحب
هر مسئله رئیس الوصف رسید بنده حال خود چه عرض سازم که درین قرب زمان عمار صحف

وجع الفواد عارضم شده بود شافی حقیقی نجات بخشید مگر ضعفی بقلب عارض شد و دیگر اسقام
و آلام که شرحش طویل علاوه مستطیع بدین تحریرش بالاستیعاب نیستم چه وقت مطالعه غیظ و غضب
در میگیرد و هرچند جسته جسته که دیدم جواب نقض بنج سست نوشته لیکن از انصاف بعید
که تحریرش تحریر سرکرده نواصب قرب این زمان یعنی مولف تحفه اثنا عشری می حسبند
چه تتبع و تصفح کتب فرقه حقه بسیار کرده و بعض احادیث چنان آورد که بظاهر مشتبه الجواب
و این نیست که تقویت مذهب خود توانست کرد چه بطلان آن مذهب از اجلای بدیهات است
لکن وسوسه شیطانی در اهل دین در میگیرد که همین دین و ملت سواد اعظم اهل اسلام حال اولین ظاهر
و سرکار نقض روایات ملت حقه هم متعذر الجواب باشد چه توان کرد و این کمان یعنی جواب
بالاستیعاب کشیدنی تنها بنده نیست و حضرات مجتهدین ظلهما بس عنایت بحال ما دارند
و درین باب که عنایت مخصوص حال من نیست بلکه واجب کفائی بذمه جناب ممدوحین یاد داده
واجب مگر من اینجا و جناب‌شان آنجا و مشاغل کثیره و ناصب کتب عجیب جمع کرده و مشکلتر
این است که در معارضه بالمثل اگر همان دلایل سابقه را اعاده کردیم هم مذهبان ناصب لقاعده
اسلاف خود با استهزا میگویند که ان هذا الا اساطیر الاولین و بدل نپسندیدن کاهمین
می آید و اولا سخن تازه از کجا توان آورد و ثانیا بنده فی الجمله سوادی که دارم بتتبع و تصفح
ناپیدا و اگر کسی از طلبه هست سلیقه استنباط ندارد که بار روایات برمی آید نه آورد
بادی الرای مفید نمی نماید و بعد امعان سکت خصم می باشد علاوه ناصب که باعث این
تحریر است ذی مقدرت و بنده در نیولا کیسه بصابون زده ام ملخص که عوائق و موانع بسیار

وسفر هم در پیش گو سر کجا که خواهم بود دست ازین شغل باستین نخواهم کشید و مواخذات
لفظی را بنده خوش ندارم حکایتی که بجناب رسید با محکی عنه تطابق ندارد و هنوز
گذارش نرفت کتابش را جزو ورق گردانی ندیده ام دو جا بر دو ام نظر افتاده یکی
بعضی منسوب له نوشته که طلبه مستبعد یکی غاله با حضرت امام محمد باقر علیه و علی آبائه الصلوة
را محمد بن الحسن نگاشته و این از مستبعد نیست بعد ملاحظه تفصیلی باید دید و غلط شده
بخاری آورده هرگاه ملاحظه شود حقیقتش هویدا گردد بنده در اوان تالیف این رسائل با
بامور دنیوی بودم و یا ببلای مبتلا مولوی علیم الله نامی شخصی بودند که اوشان میدیدند
بجناب مجتهدین عصر مدظلهما میفرستادم و آنچه مینوشتم باز بدقیق نظر نمیدیدم و حضرت
مجتهدین بنظر رضا دیدند و بالعکس میبایست پس تعجبی نیست و با آنکس ملاقات ندارم مگر
از مستعدان شنیده ام که چندان استعداد در علوم متداوله ندارد و تنها نوشتن او
خلاف عقل و نقل در امر تصنیع شرکی بسیار دارد معهذا چنانکه سابق عرض شد مدت
چهار سال نسخ این تالیف نمود بنده را جوابش لااقل ده سال که میباید اینقدر عمر من هم
باقی نیست و لهذا اراده دارم که اگر تحریر اتفاق افتد بر مقامیکه بختم رسد پیش مشارالیه
بفرستم مگر باید دید و دیوا صفحه چند باسلوب جدید و مآرب تازه بسیاک تحریر کشیده
بودم و آنهم نزد مومی الیه فرستادم جناب اگر قباحتی نه بینند دیگری گرد او
بستانند و وجه فرستادن همین بود که بدلش هم خلجان جواب تازه باقی ماند و ام
طویل اللحیه قابل اعتنا نیست او با بنده کرسها میکند و بنده دل بسیر نهاده معهذا از

دهانست و گول خوردنی هم هست رسیدم برآنکه ملازمان درین ستر و کتمان چه فایده دیده اند
اند کدام سر مکتوم است که بذریعهٔ تقیه برآن مطلع خواهند شد تالیفش را که خود دشمن بنده
میفرستند پس اگر سببی از اسباب دنیوی باشد پا تا بکشودن ها دران شهر است ناگزیر و الا
این آرزومند را بمقدم میمنت توام شادمان فرمایند و حسب الایماء حضرات مجتهدین
مطلعها از حال ملازمان چیزی ننوشتیم والا دل میخواست که مکتوم بودن کمالات ملازمان
ستم بر جان انصاف است رضا که تا ارتفاع جلباب مفارقت همبرین نسق بیاد فرمایند
رهین منت میفرمود باشند زیاده بهجت باد برب العباد [سبحان علی ۱۲۲۱] انچه از آن

مکتوب نقد وقت بدست آمد چند سنه است یکی آنکه تحریر فقیر را معاذ الله

بر تحریر حضرت استاد البریه صاحب قوت قدسیه مصنف تحفه اثنا عشریه ترجیح میدهند
و سبب آن از تتبع کثیر و استقرار تام بپایه اظهار می نهند و احادیثی را که در معارضه جناب
بالمثل بکتاب منتهی الکلام ایراد کرده ام بظاهر ممتنع الجواب میدانند و ازینجاست که آنچه
در رساله امامت بخیال خویش نوشته اند بکتاب این هیچمدان هیچ تعلق ندارد و منسوب میسازند
با وصف گذشتن مدت هفت سال قدرتی نیافته اند که چند جزو را از کتاب این هیچمدان منقوض سازند
از آنچه درین چند ماه از شهر رمضان تا وقت تحریر این اوراق که هجدهم ماه صفر است سنه یکهزار و
دو صد و شصت و یک هجری است فقیر چند جزو فرستاده اند جواب یک ورق از کتاب
مذکور است و آنهم مبتنی برآنکه قیود عبارت بلکه سطور بسیاری را ذهن سامی فرو گذاشته
چنانچه در رساله واهیه حاطمه علی من خرج من اهل البیت فاطمه مت تحریر نقض دیده اند

گرفته و متوهم مباد که خان المعنی مآن از جواب مباحث تحفه عهده برآشوند و از دار و گیر حضرت
علامه دهلوی که در مباحث امامت بسلک تحریر کشیده اند نجات یابند چنانچه انمعنی هم از مکاتیب
دیگر پیرایه ظهور در بر کشیده و قلوب طالبین را اطمینان کلی می بخشد دوم آنکه بعد از دیدن منتهی الکلام
چند مذبذب و متردد افتاده اند که کدام یکی از مذاهب اسلام حق است اگر اهل سنت بر باطل اند
باری در مذهب شیعیان امامیه که در تهافت و فساد را راه یافته و جواب آنجا دیت که در منتهی الکلام
بمعارضات و قلب تمامی تقریرات شیعه مندرج است زیر قدرت علمای شیعه نیست اکنون
چه میباید کرد و هرچند جناب مجتهدین مآل متوجه اند و عنایات کامل مبذول دارند و لیکن در
معارضات بالمثل سواد حتی بید برد کسی یافته نمیشود و دست کوشش همگی بجواب کتاب منیر نمیرسد
سوم آنکه با وصف احداث لفظی نمی یابد کشاد در عبارت کتاب منتهی الکلام بجهت اعتراض
نمی باید نهاد که جز در لفظ دیگر هیچ مغلطه نمی یابیم یکی آنکه نسبت انمعنی منسوب نوشته و دوم غلط
که بر سبیل تردد است آنکه نام بزرگی را از ائمه هدی علیهم السلام بجای نام دیگری گرفته اند و بجمله
که کتاب کون ابادی امامیه یعنی رموز الصالحین که مباحث کلامیه هم دران اندراج یافته
بر صحت لفظ منسوب دلیل روشن است چنانچه آنکه لفظ مستخاف در منتهی الکلام واقع شده باشد
کما لا یخفی اما لفظی که بزعم خود صحیح پنداشته اند یعنی لفظ منسوب آن خود غلط مینماید زیرا که در
جمله لفظ مذکور زینهار را لام استعمال نمی یابد چنانچه بعد ازین در مکاتیب دیگر خود جناب سید
اولی الالباب اعتراف بدان کرده اند و راه شش جهت را بر اهی تاویل مسدود یافته در
معرکه علم بر آستان انداخته اند و خود مکتوب الیه یعنی ملا نور الدین حسین ایشان را برین مغلطه

که صادر شد و درین تخطیه که خود در ره خطا پیمود ذرا آگاه ننمود و الحمد لله که سرکار نواب خدا
لفظی نتوانند کشود و بحث در عبارت خاکسار که فن انشا را نمیدانم چنانچه در مقدمهٔ
منتهی الکلام به بسط و تفصیل نوشته ام نمی توانند کرد و در مباحث کلامیه که بالیقین استقلال
ندارند و اسامی کتب ضروریه هم ندانند و تا تحفهٔ اثنا عشریه نیز ندیده اند بقصیر که اندک
ممارستی در فن کلام دارم برنمی آیند بلکه عهده برائی از تسهیلات مینمایند کما لایخفی چهارم
آنکه چون مغلطهٔ خود را در روایت صحیح بخاری که در آخر مسلک اول است بعنوانی یافته اند
که عذری بار دهم بمقتضای داب خود تقریر نمی توانند کرد ملجا و مضطر گشته خواسته اند که
ذمهٔ دیگران مثل مولوی علیم الله مهانی و حضرت مجتهد الزمانی اندازند و ذات ولا صفات
خویش را ازین نقیصه منزه و مبرا سازند و ازینجا متحقق شد که همه کس درین مسائل خصوص
رساله حدیث الحوض که متن منتهی الکلام است شریک بوده اند و با اینهمه اتفاق و اجتماع
علمای امامیه حال که سالها بعلوم معلوم همکنان گشته و خود جناب حکیم الملوک و فرزند عالیشان
ایشان رئیس الحکما دست محبتهم و عطوفتهم و دیگر بزرگان از ثقات امامیه بشرکت علمای شیعه
تفحصات کرده اند و شیخ مهان و اکابر مهین حضرت سرآمد مناظرین هم بر [illegible] منکشفند
ولیکن اقرار حضرت خانصاحب را دل دلیل توان گفت اما دعوی اینمعنی که بنده تتبع کتب امامیه
معاونت دیگران کرده ام پس حاشا که مطابق واقع باشد بلی عذر ایشان همین بس است
کل المرء یقیس علی نفسه در تصحیح روایات و مطالعهٔ کتب امامیه و تسوید و تبییض عبارات و تهذیب
کتاب با احدی از علما که حال اشتغال شان بعلوم زمانیان است شوری نکرده ام و ازین است

که کسی تا امروز دعوی نکرده و نتواند که فلانی در امری ازین امور استعانت از من کرد
بی کاتبین و مصححین نگاهداشته بودم و لیکن همگنان میدانند که تصحیح کتاب منتهی الکلام نیز بدون
شرکت بنده با وصف فقدان فرصت نبود از عصر تا شام وقت تصحیح آن قرار گرفته بود
و اوراق روزانه خوشنویس اول مینویسد و بعد از مقابله و صحت مطبوع میشود دیده بودم
و بعد طبع کتاب آنچه از سوانح گذشته نیز بر تمامی علما و فضلا آشکار است ترتیب انبائی
مطبوع تا دو سه ماه در تراخی افتاده بود چون اندکی نائره غیظ و غضب حکام فرو نشست چند
در [illegible]نی خالی از اغیار فراهم آمدند و در یکروز بلکه از چاشت تا عصر صد نسخه را ترتیب دادند
چون اینکار بکمال عجلت انصرام یافت بسیاری از نسخ کتاب مسطوره بعض اوراق زیاده
و ناقص بر می آمد بعد ازین سیئه آن نیز بدست بنده واقع شده قریب چهل نسخه را
از آغاز تا انجام من دیده ام و زواید را بیرون کشیده ام و بجبر نقصان کوشیده ام و
اکثری از کاتبان که آخر سکنه لکهنو بوده اند در تخلف آنچه فیمابین مقرر گشته بود منکر اند
حتی که بار محنت آنها نیز در بقایای کتابت بر من می افتاد الغرض هیچ مصنفی و مولفی
در این محنت و مشقت گرفتار و مبتلا نشده آنچه مرا پیش آمد و حال ابنای روزگار خود
آنچه هست پوشیده نیست که گر باعانت کسی می پردازند در اطراف عالم و ساکن بنی آدم
مشهور میسازند که تحریر فلان از نتایج افکار ماست بشنیکه شنیدم که حسین آنها و برخی
ثقات چه گفتند که گفتند که خانصاحب خوب نکردند که بملا خلیل قزوینی که در مجمع من
طولی داشته خطاء نسبت نمودند بهتر آنکه آنچه برادر من سید امداد حسین اصلاح داده اند

در محاورات و اطلاقات لفظ اهلبیت نوشته‌اند از ضمیمهٔ تقریر خویش کرده‌اند
و برای محدث مذکور عذری نهند چنانچه در جواب اوراق مرسوله جناب والاقباب
بتفصیل تمام واضح گردانیده و از بهامی ان بزرگان که وقت این حکایت حاضر بوده
خبر داده‌ام والمنة لله تبارک و تقدس که درین مکتوب که در مبادی حال نفس اختتام
پذیرفته اینقدر اعتراف دارند که بدون اعانت معاونین کاری از پیش نمی‌برند و از عهده
جوابش بر نمی‌آیند و این هم بعنایات ایزدی عنقریب بسمت وضوح میاید که انهم خیال
خام پختن و نقش بر آب نوشتن است از مکاتیب دیگر عنقریب معلوم میشود که با وصف عموم
دعوت حتی شرکت فاضل اخباری یعنی میرزا محمد صاحب که درین روزها بعتبه بوسی مشاهد
مشرفه ائمه هدی تشریف برده‌اند و ملا نور الدین حسین و حضرات مجتهدین بازهم نقش مدعا
صورت نبسته والحمد لله علی اتمام الحجة پنجم آنکه آنچه باسلوب جدید بزعم خود کشیده نزد
بنده فرستاده بودند با کتاب منتهی الکلام علاقه نداشت بلکه آن رساله صغیر در بحث
دیگر است چنان توهم نشود که جناب شان تقریری از منتهی الکلام رد کرده نزد بنده فرستاده
باشند ششم آنکه حضرت شیخ المشایخ این زمانه را جناب قدر فرمای مخلصین الطویل اللحیه
تعبیر میکنند و بعد ازین بلفظ رشائیل ملقب میسازند و هنوز جناب ایشان از راه
کمال فطانت و هوشیاری اعتقاد آن دارند که جناب مستطاب نسبت بایشان
حسن ظنی تمام دارند و در علوم قدوه ارباب تحقیق و کعبه اصحاب تدقیق میشمارند و در بعضی نامه
که ظاهراً اعتقاد شان همین است که درین مکاتیب ضبط کرده‌اند یعنی در مباحث کلامیه کمالی

حاصل کرده‌اند و شیعیان هندوستان صمیم فقط اظهار زر دوستی میکنند چون اصل ایشان
از قصبات پست و غریب میخیزند و بستم ظریفی پی نمی‌برند هفتم آنکه مولوی نورالدین حسین
بلباس تقیه خود را ساخته بود و جناب سرآمد متقین او را منع میکنند و میگویند که اگر سببی
از معاش برای تقیه بوده باشد تا گریز بنفاق برآرند حاشا معرف قرینه و دیگر اسرار
چیست که برای آن تقیه اختیار میفرمایند مولف کتاب منتهی الکلام آنچه تصنیف میکند نزد
من مفید است بدین سر مکتوم در میان نیست که باعث تقیه گردد مکتوب دیگر مولوی صاحب
منبع امنا و فتحاوی الفضایل و حایز الفواضل عالی و دانا جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان
مخدوم [illegible] ذو المجد والکرم دامت رفعتهم آرزوهای غیر متناهی بجا صرف نموده قرطاس
تقبیل [illegible] ابداع مدارج نیاز را تقدمه کلام ساخته بگذارش منویات ضمیر مودت
تخمیر [illegible] در حینی که چشم چشم بانتظار دوخته حلقه در نگرانیها بود و از فرط اضطرار
عرضه‌های اعلام حال خیر مآل رسان کرده بود نزول عاطفت شمول صحیفه عطوفت اشتمال که سحاب
بلاغت و از رگ هر حرفش سیل براعت در جوشش بود و تلالو شعاع شمع مضامینش آب چشمه بلاغت
سباقت و خلف میگرفت آب رفته بجو آورد یعنی باطلاع صحت و سلامت ذات مفیض البرکات
فتح الباب خرسندی و بشاشت نمود آنچه از ماجرای هنگامه طوفان بلاخیز حواله خامه نموده
بود باعث عبرت گشت و حکایت غارت زای حافظ جیب نفس بشری که مصداق مضمون
عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد باید دانست سبب حیرت و تفصیل حال ناصب هم بجز آنکه
نارسا جا گرفت حقیقة الحال اینکه بنده بیشتر ها بوادی اختلاف مضامین احادیث

وقصور فهم امثال ما بیچمدانان از سر تفسیر اکثر آیات مصحف مجید مروی بطریق فرقه

حقه اثنا عشریه بر خود می لرزید که اگر مخالف دست تشبث بذیل این مرویات میزند

تفضیے مشکل خواهد بود همان پیش آمد و بر بناقص روایات وجه تالیف کتاب مستطاب مستقصای

شاهد عدل معهذا بر مثل ملا زمان درایت پیرا مستتر نیست که بطلان مذهب تسنن که مبتنی بر حقیقت

خلافت خلفای جور است از اجلای بدیهیات و با استحاله دست و نعل که کسی از مذهب حق امامیه

تحول کرده بمذهب تسنن رجوع نمود لکن اشکال عظیم اینکه چون همین فرقه سواد اعظم اسلام

شیطان را مجال سعی وسیع میکرد که وسوسه در اصل دین انداز د بالجمله تا سر رساله بر جهل و

هشت جزو از کتاب طرو در نزد بنده رسیده هر چند از ضعف قلب که در این سن الحفاظ

از عروض عوارض در قرب این ایام زیاده شده بنده مستطیع آن نشد که آنرا تواند دید که بلا تشبیه

مثل حال جناب جنابان غیظ و غضب در میگیرد که خواب و خور ناگوار میشود لهذا جزو ده یا نزده جزو

اوائل بعد از آنکه اجزا رسید فقط ورق گردانی نموده ام و پس بعد بحضور حضرت

قبله و کعبه شائقین مجتهدین عصر و زمان مد ظلهما فرستادم چنانچه بیست و دو جزو هنوز

همانجا است معهذا آنچه نظر کمترین بر آن افتاد جواب اصول عادی نمی باحادیث

یعنی لاتدری ما احدثوا بعدک و لاتدری ما تحدثون بعدی و لاتدری ما احدثنا بعدک

سست نوشته حتی که قائل بکهیعص دون بعض اصحاب از خلاصی زان اخلاف معتقد جمهور

و رد روایات مثل فخر رازی نموده و آنچه بر احادیث امامیه نقض نموده تاویلش هم

چندان عسیر نیست و مواد جواب بعضی معضلات بدر رسانیده ام احتمال حال مسلک ما سنی

بجد

که جناب غرابت مآب رقمی فرموده اند باید دید و ادعای ابطال مذهب امامیه از حدیث
ثقلین پس مستبعد و غالبا گزافی بیش نباشد بالجمله بنده مناصحی بهتر از سیاحتهای نواب ابراهیم
خان مغفور میسر نیافته ام و چنانکه در عرضه سابق گذارش پذیرفته بالتقاط روایات مشتغل
و چنان بخاطر جا گرفته که اول کتابی در باب خلافت بجای مقدمه ترتیب داده باز بجواب
هفواتش پرداخته آید و مهما امکن کتابی مبسوط تالیف کرده شود تا ورای مغفی فهمان نزد
عوام هم قدری باشد لیکن سخت مشکل که عمر کی وساعد توی گو و از تنها بنده چه میتوانند باشد
و حال بنده عجیب است که باوجود تعطّل بحت آنقدر کم فرصت ام که در زمان مشغولیها هم نبودم
صرف شغل جواب خطوط احباب و اشغال معمولی بیست و چهار ساعت لیل و نهار منقضی
میشود و کار باقی میماند و این کار بی اعانت رؤسا درست نمی آید آن درین نه با ستعجال
آری اگر مساعدت طالع یاری میکرد و حضور خدمت مثل جناب سامی میسر آمد ذمه کشش میشوم
که بجواب دندان شکن رگ گردنش میشکنم خیر بحکم مالا یدرک کله لایترک کله بعد التقاط سیاحتها
که شبهای دراز سر با هم میرسد شروع جهاد میسازم والله المیسر لکل عسیر از حال کتاب
ابرام البصارة العین که ایمائی رفته راجی تفصیلم که موضوع کتاب البصارة العین ابرام مضاف الیه
چیست و مولف شهیر کتاب کیست و اینمعنی بزودی رقمی شود تا فکر تیسیر نمایم و هم صدر
اعلام حال خیر مآل با تفصیل مستدعی‌ام که بنده درین ایام از چند گاه وارد و سلسله ناخن بندی
کجا و بچه سررشته بود و حالیا مقصود از سیاحتها بان نور دیگر کجه بهو رحیست و کی معاودت
سفر نمایند و آن مامول روح افزا یعنی قدم رنجه بکلبه احزان تا کی مرجو و اگر ملاقات عمدة النواب

اتفاق شود از تفتیش هم اخبار رود و جواب هر دو عرضه یعنی این سطور و سابق برین به
ارسال نیز رفته بر فور ملاحظه حواله خامه بلاغت رقم گردد و لفظ منیت آنکه نا صدق از قلم
ناسخ گفته غلط است آن مقام مستحلف نیست بلکه موقع منوب له بود و جهت استشهاد که از کلام
خاتم العلماء المتکلمین جناب علیین مآب مولانا سید دلدار علی صاحب اعلی الله درجاته فی فرادیس الجنان کرده
نموده شد اینکه جناب مغفور سرور علامه زمان بوده اند و متکلمی با این طول باع و بسط ید درین ما
کمتر بلکه کسی نبوده است لکن در علوم ادبیه کلیه اغضای نظر داشتند و در کتاب مستطاب
عماد الاسلام که بتحقیقات فائقه معنوی کتابی بهپایه آن نیست اغلاط لفظیه بسیار که خصم را
از الداد و عناد محل استهزا اند بحضور قبله و کعبه مجتهدین برای اصلاح آن عرض کرده بودم
مگر بجهت مشاغل کثیره صورت نبست معهذا اغلاط لفظیه در تألیفات شاه عبد العزیز
دهلوی هم که اصل مایه افتخارشان مهارت علوم ادبیه است بسیار روند و باب مؤاخذه
لفظی مفتوح کردن نمی پسندم که سوای فضلای سلف دیار ایران زین نقیصه کمتر کسی
خالی است فکیف امثال ما مردم فاقد الادراک دیگر عرض ضروری اینکه اگر عرایض بنا
بخطوط مختلف بخدمت رسد باعث شک و دلگی نگردد که اگر بجهت کسل ملا از دست مرتعش
نوشته نباشد انشایش نتیجه این هیچ مدان و کاتب معتمد که توهم انشای او ندارد خواهد بود
زیاده بجز تمنای لقا چه نگارش رود ایام دوست کامیها بکام ملازمان
انجم سبحان علی عفی عنه ازین مکتوب بر اهل دانش و بینش مکشوف شد که
اکنون جناب فیض مآب را سخت مشکل پیش آمده زیرا که بملاحظه تکیه بر روایت در مذهب امامیه

برخود می‌لرزیدند حالیا که هزاران هزار نظیر آنرا در منتهی دیده باشند حال قلب مبارک چه خواهد شده
باشد و هنوز چه در ورق گردانی امری بمرتبه لعدم معاون و غور چه خواهد شد که فقط یک دو حدیث
باعث ارتعاد قلب و جگر گردیده بود دیگر سخن همین است که علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه ارشاد
فرموده که از گفتن امهات المؤمنین و اصحاب و اهلبیت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
دست برمیدارند اگرچه ایمان ایشان بخدا و رسول از دست رفته باشد آری کار مردان همین است
شاباش و صد آفرین هرچند غیظ و غضب که دلیل عجز جنابشان است دستگیر و خور و خواب غایت قلق
و اضطراب حرام میشود دیگر رجوع بمذهب اهل حق تحمیل مینماید و برای دیگران نیز عموما همین حکم سیر و
که محالست که کسی از مذهب تشیع ملول گردد و از این طریق نکول کند و حال کسانیکه نفس سرکش را ابتلا
حکم رانی نکرده این است که چون تناقض اخبار غیر متناهیه امامیه را اصولا و فروعا دیدند و عدم
تطبیق آن بمیزان عقل سنجیدند بمذهب اهل حق تائب شدند چنانچه حال ابو الحسن هارونی
و دیگران از علمای امامیه در دیباجه تهذیب الاحکام باعتراف امام اعظم خویش بزبانی معتمدین شنیده
باشند و در همین ورق تفصیلش می‌آید انشاء الله تعالی افسوس که مسودات جمیع خطوط ملا نور الدین حسین بدست
فقیر نیامد و آنچه دست یاب شد بسبب عجلتیکه میدانی اینقدر فرصت هم رو نمیدهد که در کتب و
جزدانهای قدیم و جدید و طاقها و صنادیق تجسس کنم ورنه مانند آفتاب نصف النهار ثابت میشد
که خود مولوی کور که فاقد النظیر و متبحر است از ملاحظه روایات و خصوصیات این مذهب
مستوحش بجان آمده و خواسته که عهد و میثاق تشیع را مانند حضرات انبیا علیهم السلام خصوص جناب ابو الا
بشکند القصه حال ارتعاد قلب مبارک را و تزلزل قلب مخاطب و عجز مجتهدین از جواب کتاب

منتهی الکلام قیاس باید کرد که با وصف تزلزل بدین چند روایت باز اطلاع بر مجموع آن
در کتاب منتهی الکلام بکجا رسیده باشد فکیف که این هم در افادات خود ارشاد کنند
که بر مذهب شیعه فیض صحبت رحمة للعالمین با تمام است که جز دو چند فرد باقی نماند و تمام
اصحاب ملازمتش از ارتداد و احداث اختیار نمودند و معاذ الله حطب جهنم گردیدند
بر نهم در رسائل غیر مطبوعه اقرار نمایند که مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با فاروق [illegible] ثابت است
که هر چند هر کس از علمای امامیه مساعی خود را بتقدیم رسانیده ولیکن برد قبول نمیرسد و قلب
باور نمیکنند باز هم در مذهب خود راسخ باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و از اینجا گفته اند
که اسیران سخن بصلابت گوینده باشد که در بطلان سخن جویند و عجب تر که از دیدنش اولو الالباب
را فراوان حیرت بلکه وحشت در میگیرد و آنکه جناب تقدس مآب هنوز مسلم نگشته که در اثنای
که بحث زلزله قلوب و اختلاج صدور بجهت معائنه احادیث ائمه در منتهی گوش رفته
و آنکه ناظرین کتاب بسطور طریق نکول از مذهب شیعه پیش گرفته اند نام تهذیب الاحکام سیاه بر
نوشت که شیخ و مرشد شیعه آن کتاب برای همین رو نوشته و بزعم خود تصنیف کرده تا علمای
شیعه بدین افساد یعنی اختلاف و تناقض اخبار و مضامین منکره در احادیث ائمه اطهار
که بتناهی اعداد میرسد از جا نروند و اختیار مذهب حق نائل نشوند نام کتاب استبصار
که باعث بر جدا کردنش از اصل کتاب تهذیب اشتیاق مردم باختصار است اکنون محصل دیباچه
هر دو کتاب را بفارسی نوشته بمطالعه اولیای دولتش میدهم و این مغلطه را هم بدر رو [illegible]
می نهم تا بار دیگر بلغزش و اشتباه نروند بدانکه امام اعظم نحله قوم بعد تحریر سطری چند در حمد و نعت

میفرماید که بعضی از احباب که حقوق شان بذمهٔ من از واجبات است احادیث ائمه را یاد
من دادند و اختلاف و تباین و منافات و تضاد در آنها بیان کردند بحدی که در این اخبار
واقع است که هیچ خبری مروی نیست که مخالف و منافی آن وارد نگشته باشد و هیچ حدیثی
سالم از معارض یافته نمیشود تا آنکه علمای مخالفین ما دست طعن دراز میکنند و میگویند که علمای
قدیم و جدید شما همیشه چنین میگفتند که سنیان در فروع اختلاف دارند و چگونه عقل تجویز کند که خدا
عز و جل این معنی را مباح سازد و حکیم مطلق عبادت را باین اختلاف جایز دارد و بعد از تحقیق اثنا عشریه را
در اشد اختلافات گرفتار یافتیم پس مذهب خود را بجهت طعن مذکور خود امامیه باطل کردند و این طعن
و تشنیع سنیان بحدی در قلوب شیعه موثر شد که جم غفیری از علما در این باب افتادند و بسیاری
از اعتقاد تشیع دست بردار شدند از شیخ و استاد خود شنیدم که منقول است
که ابو الحسن هارونی علوی مذهب شیعه داشت چون اختلاف و تضاد اخبار در مذهب دید
او هم ازین مذهب رجوع کرد و از اعتقاد امامت ائمه بطور شیعه اجتناب ورزید و ازین رجوع چنان معلوم
میشود که او مذهب سابق را بتقلید فرا گرفته بود و بصیرتی نداشت زیرا که اختلاف در فروع
باعث ترک اصول که بادله ثابت باشد نمیشود پس از مهمات و اعظم مهمات است که تاویل
اخبار مختلفه بیان کرده شود و احادیث متنافیه را جمع کرده آید انتهی خلاصته بقدر الحاجة
و انشاء الله تعالی حال دعای شیخ که ابو الحسن هارونی در علمای شیعه باعتقاد امامت ائمه و
دیگر عقائد مقلد بود و بصیرتی نداشت بعد ازین معلوم خواهد شد فانتظر و لا تستعجل و تحصیل
عنوان استبصار بعد سطری از حمد و صلوة نوشته که چون جماعتی کتاب کبیر که نامش تهذیب الاحکام

ست و بر اکثری از اخبار و ابواب که تعلق بمسائل فرعیه دارد شامل ست رجوع کرده
نفوس آنها باختصار کردنش اشتیاق تمام پیدا کرد الی آخر قال کما هو داب العلما عند
الاختصار پس بجای استبصار نام تهذیب الاحکام میباید گرفت و لا ینبئک مثل خبیر و دعوی
اینمعنی که جواب احادیث ثلثه اندک سست ست رو بروی کسی ست که او جناب نقد
نصاب را رئیس المتکلمین مینویسد تا اندک آبروی تقریرات خود را برقرار دارند یا انکه نظر سرسری
باعث برین امر شد و الا بعد نظر غائر ممکن نیست که کسی از عقلا چنین یاوه گوئی نماید علاوه اقرار العقلا
علی انفسهم حجة فقط من تعدد بر سامعین و نظار کتاب خاکسار مخفی نیست که فقیر طریق فاضل کرنی صاحب
کواکب دراری و جبر رو دیا این از شرح صحیح بخاری که جناب مخاطب بنا بر رساله خود را
بران انداخته بلفظ ماید و رحمة الله علیه الجواب تعبیر ساخته اند نموده ام دعوی مخالفت جمهور الا فی
وجها فی بیش نیست و اگر از کتاب این بابت ثابت خواهند کرد که روایت امام فخر المتکلمین
بر بهانه رارد نموده ام جوابش در همان مقام خواهند یافت و بذهن این اقل الانام چنان رسیخ
ست که عبارت آنمقام که پای فرست این سرا علمای اعلام در فهم آن لغزیده این است
که جواب از ثالث آنکه فاضل جلبی در اجرای مبحث امامت که بهزار مشقت و محنت بواسطه
قال معاصر صاحب تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد نزد بنده رسیده بروایات صحاح
و مانند آن کجا باثبات رسانید و که حضرت زهرا ادعوی هبه فدک نمود و مقبولین السبحانی امامین
شهادت دادند و مخفی نماند که حضرت فخر الملة والدین رحمة الله علیه اگرچه نزد اهل سنت
امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث شریف و تنقید آن مهارتش مسلم نیست چنانچه در کتاب استنباط

قرة العینین بتفضیل الشیخین اشارتی بدان رفته تا بعلامهٔ شریف جرجانی و بعضی از محشین شرح
عقاید علامه سعد الدین تفتازانی چه رسد این اعتقاد از آن قبیل است که نصیر الدین طوسی را
که حضرات امامیه بسلطان المحققین یاد میکنند و بکمال عظمت و جبروت نامش می برند لیکن کلام
او را در انکار شهرت احادیث بدا کما لا یخفی علی من نظر فی دیباجه نبراس الضیا بجوی نمیخرند
بلکه در وقت ترشیف مقالات و کلمات درشت زبان قلم سپرد میکنند آری فرق همین است
که در تدین امام و نصرت او درباره شریعت غرای مصطفوی و عدم تدین منجم طوسی مورد
قول حضرت شیخ سعدی رح شعر تو بر اوج فلک چه دانی چیست چون ندانی که در سرای تو کیست
باعتراف علمای امامیه هم شکی و ریبی پیرامون خاطر نمیگردد چنانکه از رساله صغیره برادر مهین
مؤلف که در تائید اخباریه و تفضیح اصولیه نوشته واضح میشود حیث قال و من البلیه
ما چند کس را از عظمای علمای امامیه هم متقدمین و هم متأخرین می بینیم که از عبارات و اقوال
آنها میلان کلی بتصوف بلکه بمذهب صوفیه و فلاسفه می تراود از انجمله خواجه نصیر الدین
طوسی است که مصنفات ایشان از تحقیقات مسئله وجود و بیان مقامات عارفین طریقه
متصوفین و متفلسفین مملو است علاوه در فلسفیت و حکمت یونانیه بمرتبه غلو میدارند که در مقابل
فخر الدین رازی در شرح اشارات داد تائید و حمایت شیخ رئیس و مقتدایان او از حکما داده اند
و درین خصوص حمیت ایمانرا از دست داده و از آن افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی
بودن ایشان هر دو بر می آید انتهی مع ذلک در عبارات بزرگان مرقوم الصدر برنقل
مخالفین که تلمیع و تلبیس ایشان تعبیه شده نیز قریب الیقین است که بنای جوابهای شان از طعن

فدک بر تنزل و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع مستقیم بالجمله محدثین ثقات هرگز
بر دعوی هبه اعتماد نمیکنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی که تبحر او در فن شریف حدیث
شریف مسلم الثبوت است صراحةً دعوی مزبور و استشهاد مسطور را قابل اعتبار نشمرده
و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفین صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین فرموده که باطل
محض است هیچ جا روایتی بآن صحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه از مفتریات
و مکاید امامیه گمان برده فکیف که برخلاف احادیث صحیحه مسلسله به بعضی از تواریخ غیر معتبره
دست اندازند چه جای آنکه روایات ابن ابی الحدید که از حق اعتزال گزیده و مناظره اهل حق
مرتب سازند اعاذنا الله عن ذلک و هذا الذی اشرنا الیه ضلال بواح و زیغ صراح کما وقع
فی طعن الرماح و اعجب امور آنکه هبه فدک را که سراسر خلاف اصول ماست وسیله الزام
پندارند و جوابهای علما را و لو تسلیماً سرمایه استدلال گردانند و درباره حدیث تهدید مرتضوی
بر مفضولیت شیخین که بر اصول ما نیز منطبق است کید تعلیق را مجدداً احداث نمایند و شتر گربه پیش
آرند و هرگز اقوال قدمای خود را یاد نمیدارند الهی و قال و عای بهم رسانیدن جواب بعضی از
اشکالات منتهی باعتراف خود این فاضل مدعی سداد و انصاف و نورالدین حسین که مولی
و آقای شان است عنقریب بعلم الیقین بلکه عین الیقین خواهی دید که سرابی بیش نیست چنانچه مکاتیب
دیگر می آید و این عقده را از خواطر میگشاید و هر یکی را از ناظرین و سامعین اطمینان تام می افزاید
که اول چه بشارت و سرور که دعوی آن می نمایند بستر چه ندامتها و اتعاب و آلام لا تعد
و لا تحصی که میکشند الغرض حال ثبات عقل از هر جمله و هر سطری تحدی نمایان و عیانست که لا یحتاج

الی البیان

الی البیان و حال غفلت و ذهول بجهت مذکور بحدی رسید که رسالهٔ بصارة العین که بنای
مناظره و قیل و قال شیعه و سنی بعد از آنکه مولانا سید المتکلمین رحمة الله علیه داعی اجل را لبیک
گفتند بر آنست و تا مدتی تمامی علمای بلدهٔ لکهنو از حضرات مجتهدین و خود این مسترشدین امجاد
در شکنجهٔ کبر و دار ابحاثش گرفتار بودند هم یاد ندارند تا با برامش که ازالة الغین عن بصارة العین نام است
نهاده و ام و چندی از اجزای آنهم دیده مانند بید لرزیده اند چنانچه مدلول بعضی از مکاتبت است
و سیجی ان شاء الله تعالی چه رسد و المنة لله عز و جل که در کتاب فقیر غیر از لفظی و آنهم بزعم خود غلط نافهمیده اند
که بجای آن لفظ منوب له قرار داده اند و عنقریب خواهی دید که خود نور الدین مسطور
و جناب کرامت مآب ظهور اقرار بخطا در لفظ منوب له خواهند کرد و از خاتمهٔ این مکتوب عیان شد
که حضرت مجتهد ثانی و الد مجتهد زمانی در علوم ادبیه بصیرتی نداشته اند و ازینجاست که
چون آن بزرگ سخت بی ادب است و از دادن دشنام مادر و خواهر که باعتراضش در ذو الفقار
بحق هیچ مسلم و کافر درست نیست دریغ نکرده و بکلمات سخیفه کتاب خود را پرساخته کلامش
لایق استنادی نمانده و از مسودهٔ خطوط نوری چنان جلوه ظهور داده که او برین دعوی
که بعد لفظ منوب حرف عن میباید نه لام کلام مجتهد ثانی نقلا عن الفقیر تشبث کرده بود
جناب افادت مآب عبارت این مجتهد قمقام را بسبب سلب علوم ادبیه قبول نکرده در رد او
دیگر بعد گذرانیدن سند از قاموس و غیره بیقین بخطای خود فرمودند تا دعوی اغلاط لفظی تحفه حسب ما
پس باظهار متکلمین امامیه که طریقه جدل و جدال را موجد گشته اند و من اتباعهم المخاطب الضا مدین
اقامت ادله و براهین قابل اصغا نیست چنانکه گفته اند مصرع باطل است آنچه مدعی گوید

والحمد لله علی اتمام الحجه و شاید که مراد کاتب عالی مراتب که بحضرات مجتهدین عرض کرده
بودم که اصلاح اغلاط والد ماجد خود بالضرورت باید نمود ورنه موجب استهزاء و تضحیک
اولو الالباب خواهد شد و آنها بجهت انهماک مشاغل کاربرین نصیحت نه بستند نسبت سعادتمندی
باین نزکانست که چنان بمشاغل دنیوی فرورفته اند که باین امور ضروریه دینیه نمی پردازند
و حقوق واجبه والد خود را ادا نمی سازند والعاقل تکفیه الاشاره والغافل لا یجدیه الف العباره

مکتوب دیگر بمولوی صاحب جامع المناقب حاوی الفضائل عالی دودمان جامع الکمالات
المکملة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد والکرم دام فیضهم شرح تمناهای غیر متناهی
در حاصرین خامه قرطاسی کی توان گنجید لهذا العبد تبلیغ سلام مسنون و ارشحون منویات ضمیر نیاز
تخمیر را منسلک اظهار می آرد در عین نگرانی بعد ارسال عرضه استعلام وجه تبسط ورود رقیمه
کریمه رفعت غنیمه حاوی صنوف عواطف سرمایه حسیمه وصول گردیده انواع ارتیاح
و انبساط ارزانی داشت مگر از ادراک عروض عارضه عنبا عالی جناب برخود لرزیدم و اگر
مساوق آن مژده صحت طمانینت بخش خاطر خیر طلب نمی بود یا آنیمه سرپها دست و گریبانم
میساخت که بحکم القلوب مرایا عاطفت ما ازمان بحالی این شکسته البال بذریعه میانجی خامه آنقدر ملال
درکر و موانست و ایتلاف ملازمان کشیده است که تفصیلش اگر وجدان همه دان ملازمان
و انشی ترین اشهاد نمیبود ما نا باغراق میبود مدبر کائنات ذات مجمع الحسنات را دائما از
عوارض جسمانی و نوائب زمانی مصئون داشته قرون بسیار بالقای سامی زمانه را ما
اندوز فیض ردارد و دیگر اثم بعقروان بخبر که از زبان مولانا صدقت شرع صماخ عالی کرد اگر از

خلایق

خدمت گذاریهای این بزرگ آنچه از دست مرتعش این هیچکاره صورت ظهور گرفته اندکی هم
برنگارم اطناب بسیار میخواهد ولهذا برای اظهار شرافت نفسانی پیشتر به تر زبانی نشتر
خشک بر گردنم می گذارد والا تخالف مشرب معامله اتحاد را آبی میدارد درسیدم بگذارش
ما نحن فیه که بنده بتفصیل معروضه سابق کتابش را که چهل وهشت جزو سابق و دوازده جزو
حالیا از مسلک ثانی رسیده جزو ده دوازده جزو اوایل دیده ام که بسبب عوارض عارضه قلبی
متحمل آن نبوده ام و همچنان نادیده بجناب مستطاب قبله وکعبه دارین حضرت مولانا و مقتدانا
سید حسین صاحب ع‌ف و سید سیر صاحب ظله العالی فرستادم که ایشان سواد مسوده را دیده اند
و احاله بران کردم که وقت تحریر جواب بمعاینه دیدنیست و دران دوازده جزو دیدم که
اینقدر دریافتم که احیانا جائیکه جواب عقلی مینویسد کلامش بسیار سست است لهذا همین صواب
افتاد که اول کتابی در مبحث خلافت بدلایل عقلی مستنداً بالنقلیات مبسوط بسلک تحریر
کشیده شود و هر قدر اسهاب ممکن باشد بکار رود و ماخذ آن اکثر روایات ناصبی و بعضی
دیگر هم تا خصم را در جواب صعوبتی باشد و هم بنده را ثمر نیکو دست دهد بعده بجواب هفوات آنش
بپردازم و دران اشکالی مثبت لاتعارض و تناقض احادیث مرویه طریق فرقه امامیه
که نهایت ندارد دیگر خدایش آسان کند و ملاک امر همانست که از قلم اصابت رقم نکته
ملاحظه تطابق روایات عامه با مرویات خاصه شد ضرور چنانچه بنده در رساله تجدید
وزارت شیخین خیلی تشنیع کرده ام مگر میشنوم که حدیث وزارت فی السماء منسوب
بحضرت یعسوب الدین در کتاب مستطاب بحار الانوار هم منقول است پس بقول سامی جمله طعن

منقلب میگردد و این معنی دشوار گذار که احاطه بمرویات جانبین امثال ما مردم کم بضاعت
را کجا میسر بلکه حتی الوسع ملاحظه این امور خواهد داشت و غالب که در روایت مناقب
آل ابیطالب از مثالب زمره غاصب مجال معارضه بالمثل نباشد و برای این مرام خوشتر از
بیاض مزبور کتابی متصور بوجود نشده اشکال فقط همین که در آن کتاب مستطاب روایات
متجاوز از هفتاد کتب باشد در آن قریب بیست و پنج کتاب میسر شده است قریب صد روایت
با محکی عنها لفظاً باللفظ مطابق برآمده و دیگر هم تطبیق میدهم و تفحص ما بقی کتب هم افتاده ام
لعل الله میسر لنا ایاها معهذا بر مثل ما از زمان طویل الباع مستتر نیست که افحام خصم بدون
ظهور حضرت صاحب الامر والزمان علیه و علی اجداده الصلوة ممکن نیست چه هر گاه
در جواب حدیث قرطاس و فدک و حدیث منزلت و من کنت مولاه که دلالتش از
اجلای بدیهیات است سکوت نکرده اند بر دیگر روایات که همسنگ اینها کجا کی سکوت
می ورزند کسی زبان کسی نمیتواند گرفت آری اگر متمذهب بمذهب دیگر استعدادی داشته
باشد و بسنجد ضعف و قوت کلام ظاهر شود بالجمله بعضی روایات تنشیطا للخاطر العاطر
بطریق انموذج مسطور و مرسل بکر خدام زینهار زینهار بحریف دیگری از آن نخواهند فرمود
آری یک سخن گفتنی است که او در جای نوشته که تکذیب روایت خطبه شقشقیه از کثرت
شیعه بهم رسانیده ام ذلک عجب عجاب پس این را باید پرسید و باید فهمید که صاحب
قاموس در لغت شقشقه نوشته که بها نسبت خطبه علی ع و هفتده لغه در نهایه ابن اثیر
از لغات خطبه موصوفه بانضمام لفظ فی حدیث علی موجود و دیگر سند هم دارد

و مضمون آن خطبه چنانست که تا امروز آنچه روافض دلایل بر بطلان خلافت خلفای اینان پدید
می آرند گویا جمله از آن خطبه مستفاد و شاه عبدالعزیز میگویند که مقر صحت آن بوده اند
هم خطبه سیدة النساء العالمین در مخاطبت بابی بکر که اهلسنت مایهٔ تضحیک می انگارند
و مصنوع و مختلق روافض میدانند و حالانکه در صحاح لغت آنهم بقید لفظ فی حدیث فاطمة در
نهایه ثبت پس جوابش چیست و هرچه بگویند از آن اشعار رود و باب مواخذات لفظی هم گشاده
پس نازیبا با مردم ملک غیر و اجنبی را که ما بغیر ممارست با زبان عرب و فارسی کجا تمیز بی شبهه
غلط خواهیم کرد و امر صله از زبان عربی پس متعسر بیشتر است که باراده معنی آن صله از معنی
انحراف میسازند مگر این امر بدست اهل لسانست نه با مردم و واقعی که صله نیابت
بمعنی آمده مگر بنده را چنان متخیل است که در محاوره فارسیان بجای آقا و نایب لفظ منسوب له
دیده ام که درینمقام فارسیان منسوب عنه بر شخص مذکور اطلاق نمی سازند مگر وثوق بر بمعنی
نیست و احاد الناس بسیار مستعمل غالبا که از اوساط الناس هم بر آید و ازینجمله تصرفات
فارسیان است محاوره عرب کی معلوم چنانچه لفظ معاف و عوض که بمعنی اعور است برای بمعنی
عربیان من حیث لسان العرب غلط محض فقط ارشاد سید محمد باقر صاحب که کسی بسمع عالی
رسانیده غالبا مطابق نفس الامر باشد چه جناب ممدوح از عرصه علیل شده که التماسی
ازینمقوله سر فی خدمت شان ننوشته ام آری از جناب مستطاب قبله و کعبه سید مرتضی صاحب
استعلام بعض روایات کرده ام و استعانت از جناب ممدوح عاری ندارد معهذا
اگر چیزی از ارشاد شان تضمین میکنم اشعار هم میکنم چه در ریعان شباب اگر در فنی

از گنجفه دزدیده یا ورق مخفی را دیده بازی کرده ام دل خوش نشده است هر چه بر طبق
یا بس می آید از نتایج قریحه قریحه حال خیر مآل از زمان بهایت تفصیل درین اجمال یا فهم خداداد
بسیار بخش اسباب تیسیر فلاح حسب خواه خیر اندیشان برای جناب مسعود مهیا فرمایند همه
کمال کرمه بعد تشریف بردن بگورکهپور از نشان مکان سکنی آگهی خواهند بخشید که تسهیل ذلک
انگریزی مقتضیات مساعدت را درساخته و رجای از عمدة النواب بر نعم آثم شمر
مقصود نیست و اگر پرده از روی سر مکتوم برخیزد احتمال قرولی شدن صحبة اینس قوی است
معهذا خدا کند که امری درین قرب زمانه برای ملا زمان صورت پذیرد که فی الجمله قرب مکانی
برای بنده مستحصل باشد کتاب قرة العینین و ازالة الخفا عن خلافة الخلفا تصنیف مصنف
کردلی است الی آخره بنده دارم در اولین داد ناصبیت زیاده از حد داده و امری مفید
تبکیت خصم نیست مگر در ازالة الخفا با آنکه قلم نصب را نصب کرده است بسیار امور صحیح قطع اللسان
نوصیب موجود انشاء الله المستعان خاتمة این خط که لقطعه دیگر بوده وقت تحریر
نیامد از نتایج این مکتوب بتمام هم چیزی کوشش کن که موقوف داشتن مطالعه
کتاب فقیر را بر وقت جوشش خیر از کمال انصاف سید هر زیرا که معمول اهل انصاف
و فطانت بنا بر ارشاد حکمای سلاطین و فلسفیین این است که اول مطالعه کلام خصم می
پردازند و تعصب مذهب خود را باعث کوری کورانگی نمی سازند هر گاه بر خطایای او بصیرت
واثق و اذعان تام بهم میرسد متوجه نقض آن میشوند نه بر عکس آن اول اسباب مهیا
میکنند باز در وقت رد و جرح کلام شروع مطالعه او مینمایند و غالب که چون

مدت هفت سال سپری شد اکنون با ذعان حقیت مذهب تسنن و ابطال تشیع محدث پی
برده باشند ولیکن مکاتیبیکه نزد بنده بگناه شرمنده فرستاده اند بعضی از اوراق اعتراض
نگاشتند کما مرت الیه الاشارة بر خلاف آن دلالت دارد مگر قبل ازین گذشت که پیری دو نفس
آدمی را از سعادت جاودانی محروم میدارد و طالب حق را رجوع و انابت زنهار درنگ نمیکنند
من بعد مخفی نماند که من در کتابت خود دلائل عقلی ایهما امکن دخل نمیدهم و جناب سرآمد متکلمین در
مکاتیب خود اعتراف بدان دارند که در عقلیات الزام خصم مشکل میشود و بصعوبت میکشد که
آخر او هم چیزیست بیجا و در طریق مرسوم حضرت صاحب تحفه رئیس المتبحرین نور الله ضریحه منزه از همین نسبت
الا شده و داوند ره کاش بیان میکردند که آن دلیل عقلی کجاست افتاده تا بجوابش ثابت میکردم
که هرگز آن دلیل ضعیف نیست و بعنایت ایزدی ادله عقلی هم بر مذهب اهل سنت تمام است گو
تقریب این دلائل بر مذهب تشیع هم تمام نباشد چنانچه از بیان بلاغت تبیان لمعان وضوح داده و تو دلیل
ملازمان والاشان هر قدر که اسهاب ممکن باشد بکار رود الحال دلیل بر آنست که عوام فریبی مد نظر
دارند چنانچه در مثل سایر آمده که النفس خواه مخواه مرد آدمی یعنی معمول عوام همین است که نظر
ایشان بر تن و توش میباشد پس طول کلام مثبتا زینش درین کتاب اتفاق افتد و آنچه بعد ازین از فرموده میبود
انداختا که برای شیعه عموما و جناب والا خصوصا داهیه عظمی توان گفت آن هر چه برای الزام
اهل سنت جمع می کنند بقدرت آفریدگار بر ایشان منقلب میگردد و بخبر بودن ایشان بهم باید بهم حجت
حدیث وزارت فی السماء در اصول امامیه خود مرویست و مجلسی در بحار نقل می فرماید چنانچه
ارشاد نموده اند دعائم و ارکان افادات که تعلق به تشنیعات محدثین اهل حق داشت باعتراف

ایشان منهدم گردید و ذکر عبارت آنمقام هرچند موجب اطناب است لکن معجب اولی الالباب
که به برآمدن حدیثی تمامی تار و پود برهم درهم شد ازین نوع احادیث کثیره برای قلب این اساس
از کتب شیعه بهم رسانیده نگاه میدارم لیکن این رساله حامل آن مباحث نیست بطریق نمونه
عبارت سراسر بلاغت را ایراد نمودم تا سامعین و ناظرین بوجه تفصیل یقین کنند که آنهمه
بلندآهنگی و بالاخوانیها که بکار رفت همه آش مهمل و بی معنی است اگر اجل مهلت میدهد و بنده
از بادیه کربت و مصیبت نجات می یابد در جواب نقض این رساله را نیز برد و مسکات جوابی و انقلابی مرتب
میکنم و داد معارضات بالمثل میدهم اهل حق را باید که از ته دل و صمیم قلب دعای سحری
و نیم شبی مشغول باشند اکنون آن عبارت که در رساله رابعه است مفصلا باید شنید که

حالیا **حسب الموعود** موضوعیت احادیث مزبوره را ثابت میسازم فاما حدیث
الوزراء الاربعه فکفی بما افاد بعض اذکیاء الافاضل من المعاصرین علیه وضعه و بطلانه برهانا و دلیلا
حیث قال لا یخفی علی من له حظ من الانصاف و اشمئزاز عن الاعتساف فان سمة الوضع تلوح
من ناصیه هذا الحدیث منها اثبات الوزیرین من اهل الارض لکل نبی من آدم الی عیسی بن مریم
علی نبینا و علیهم السلام کما یدل علیه الحصر المستفاد استفاده صریحه من عنوان الحدیث اعنی قوله
ما من نبی الا وله وزیران الخ و هذا الاستقراء فی صعب من خرط القتاد فلا بد ان یسال من القائلین
بصحه هذا الحدیث ای الرجلین من رجال الامه کانا وزیرین لاسمعیل و لاسحق و لیعقوب علیهم السلام
فعلیهم ان یبینوا اسماءهم و اوصافهم و هذا فی غایه الخفاء بل اخفی من العنقاء و منها ان وزارة
جبرئیل بای معنی ارید و هل امر مشترک بین الانبیاء قاطبه فلا وجه لتخصیصه بنفسه المقدسه کما استفاد

من الاضافة فی قوله واما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل و وزارة میکائیل لا یکتال بمکیال
العقل فضلا عن النقل نعم لو قال ما من ملک الا وله وزیران لکان له وجه وان کان هذا الخبر لا یفضی الی
استقرار ناقص فضلا عن استقرار تام فما هذا الا قیاس النبوة علی المملکة وفساده بین ابهی بلفظه
وفیما افاده هذا الفاضل الالمعی سند وجه عن سایر موضوعیه هذا الحدیث لکن حق این نحیف این اوراق را
بزبان فارسی بجهت عموم نفع نوشته است انسب است که چیزی بر نگارد که درحقیقت ماخوذ از
افاده فاضل ممدوح و بمنزله تفسیر کلام شان باشد پس مستتر مباد که کما اشرنا الیه سابقا در امر
رسالت و کار سلطنت فرق بین السماء والارض است بادشاه نسبت بعامه خلق زیاده تر
محتاج است بمعین و مشیر چه اگر بالفرض شخصی سیاه و سفید روزگار دیده و گرم و سرد زمانه
چشیده بادشاه شود بعد حصول منصب سلطنت او را معاشرت با فرق متفرقه خلق دست نمیدهد
هر صاحب مطلبی بوی نمیرسد در کو و برزن خرج نمیکرد تا از زبان مردم حالات مختلفه بشنود
و یا بچشم خود وقایع سانحه به بیند و باعث بصیرت گردد و تجربه که موقوف علیه نظام امور
دنیاست حاصل سازد فما زعمک بابناء الملوک الذین یلعبون السلطنة بالمیراث ولا یعلمون الهر
من البر یردون ما یردون ما عند ما هم و یسمعون ما یسمعون باسماع امنائهم و ملاک امر اینکه بادشاه
بهر صفت که باشد بشر محض است و بمشاغل شتی مبتلا و بمقتضیات طبع از شهوت و غضب در
حاجات طبعی از قسم مناکح و ماکل و ملابس زیاده از احاد الناس منهمک پس او را از وزراء مشیر
صاحب رای و بادیانت گزیری نیست اگر نباشند کارش رونق نمیگیرد بلکه تمشیت نمی پذیرد
بخلاف انبیاء و رسل که ملهم اند بوحی ربانی و مؤید اند بتائید یزدانی هر معضله که رو میدهد و سر

که درپیش میکرد و حل آن بوحی ایزدی میشود و قانونی مستقیم یعنی شرایع دین قویم در دست
نبی مینیا شد که بصیانت ربانی از آن تجاوز نمیکند پس رسول ازینها محتاج وزیر و مشیر نیست
اگر مصلحت ایزدی مقتضی آن نگردد که دعوت بالسیف باشد این همه حاجت کثرت و جماعت
نیست چنانکه از قصص انبیا ظاهر است که انبیائیکه مامور بجهاد نبودند و سلطنت ظاهری هم
نداشتند مثل ابراهیم و اسحق و یعقوب و عیسی صلوات الله علی نبینا و علیهم اجمعین انبوهی و خلقی
همراه خود نمیداشتند و حضرات سنیه ازینها تمسکی درین باب ندارند مگر آیت و شاورهم
فی الامر و سیظهر لک عن قریب جلیة الحال فی ذلک ایضا مگر چون گفته اند که حب الشیء یعمی و یصم
جلباب محبت شیخین تنهی غشاوه ابصار بصیرت شان شده است که برای این اینها چها که از زبان
لبشان نجست نکرده اند باینکه بی مبالات شیخین خصوصا ثانی هذین الاثنین را رهنمای جناب
رسالت مآب قرار داده اند حتی که در کنز العمال دیدم که عمر همیشه بجناب رسالتمآب خطاب
افعل و لا تفعل میکرد و حضرت همچنان میکردند خاک بدهنم مگر رسول مختار کار پرداز او بود
اند نعوذ بالله من ذلک و حیرانم که اگر یهود و نصاری این اقوال را سند کلام خود ها آورده
اینها از الضیق خناق گرفتار سازند و ملجی کنند که ازینها معلوم میشود که معاذ الله حضرت ختم المرسلین
عاقلی و ریاست طلبی بوده اند که بجنته بیرون خطا کتب طبعا بسیاست مدنیه طبیعتش مجبور بوده است
کما یقولون که دیار عرب تسلط یافتند و بعد وفات شان بسطت مملکت در زمان خلافت شیخین
شد بجهت ثانی شد که بعضی در عهد اولین هم همین خلیفه بود چنانچه حدیث مروی فی کنز العمال
بر آن دلالت دارد و هو جاء [illegible] الاقرع والزبرقان الی ابی بکر فقالا اجعل لنا خراج البحرین و نضمن لک

ان لا یرجع من قومنا احد ففعل وکتب الکتاب وکان الذی یختلف عنهم طلحة بن عبد الله واشهدوا
شهودا منهم عمر فلما اتی عمر بالکتاب ونظر فیه لم یشهد ثم قال ولا کرامة ثم مزق الکتاب ومحاه فغضب طلحة
واتی ابا بکر فقال انت الامیر ام عمر فقال غیر ان الطاعة لی فسکت انتهی وهذه الحکایت نظیر قصه
تمزیق کتابت سیدة النساء فی امر فدک فلا استبعاد فیها بعد ادعای تالیف عمر جوابی مسکت بنها
نمیتواند داد بالجمله محل انصاف است که هرگاه حال این باشد که بر گفتگوی یک زنی مسکین بسکات غیرت
شوهرش وحی یزدی چنانچه نص قرانی دال است یعنی قد سمع الله قول التی تجادلک فی
زوجها وتشتکی الی الله الایة نازل شود وعلی هذا القیاس پس در امور معظمه که بنای شیوع اسلام
بران خواهد بود چگونه وحی نازل نمیشد که حاجت بوزیر ومشیر باشد وازین است که برای انبیا خلاف
فحوای این حدیث مفتری وزرا نبوده اند ومتوهم نگردد که ادعای عدم وجود وزرا بمنزله شهادت
نفی غیر مسموع است زیرا که در وقایع ماضیه هرگاه اصلا روایتی متضمن وقوع امری نبوده باشد کافه
عقلا ومنهم الملیون اذعان بعدم وقوع آن میکنند فقط حضرت موسی وحضرت سلیمان علی نبینا وعلیهما السلام
وزرا داشتند بلکه چون حضرت سلیمان سلطنت ظاهری همه عالم هم داشتند وزارت آصف برخیا رضی
الله عنه متعلق بسلطنت بود پس وزیر فقط برای جناب موسوی بود و بس که جناب هارون را خدای
جلیل باین لفظ ذکر فرموده مگر برکامایکه اندک ترعرع از مرتبه عامیه کرده اند ظاهر است که وزارت
حضرت هارون مثل وزارت سلاطین نبلکه وزارتیکه مماثل وزارت مزبوره سنیان برای شیخین ثابت
میسازند نبوده است جناب هارون نبی ومبعوث من الله وشریک امر بنص قرانی بوده اند
کما یدل علیه قوله تعالی واخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردا یصدقنی انی اخاف ان

یکذبون قال سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا انتما ومن اتبعکما
الغالبون غایتش اینکه اینهمه بخواهش جناب موسی بود وحضرت موسی متبوع وجناب هارون
تابع بودند درحقیقت این وزارت بمعنی اعانت واشتراک درحیات وقایم مقامی وجانشینی
بعد الممات ان لم یتوف هارون علیه السلام قبل موسی بوده است پس اگر اسلاف سنیان
حین وضع هذا الحدیث وزارت شیخین را مثل وزارت حضرت هارون میگرفتند منکر نص جلی
درباب خلافت شیخین نمیشدند بلکه همین حدیث نص بوده است بر قایم مقامی ایشان واشتراک
ایشان با امر نبوت که حالیا در پرده میگویند ودر دل زیر کلیم میگویند بجهر واعلان میگفتند بالجمله
بحکم والله متم نوره هزار حدیث سنیان وضع کنند مگر باز حق بر زبان جاری میشود که
بنقل حدیث منزله اختصاص این منصب جلیل را باستثنای خصوصیت نبوت برای وارث
مرتبه هارونی اعتراف کردند ولا یشعرون بلکه ما وتیجاهلون واز آنچه گذارش پذیرفت هویدا
میگردد که جواب امر وزارت که سید نورالله شوشتری در احقاق الحق با بن بهط داده که وزیر
یکی میباشد واین منصب مخصوص امیر کل امیر است علی حسب النظر الجلی است والا بن العزیز
اشتراک لفظی است لا غیر ویدل علی ما عرفت علیک من کون وزارة امیر المومنین علیه السلام مباینة
لوزارة السلاطین التی یدعونها لشیخیهم القاسطین رحمة الله علیهم یوم الدین ما فی التفسیر الکبیر للامام
الرازی فی تفسیر آیة انما ولیکم الله استدعاء الرسول من ربه لاخیه المنادی بجملة سلونی قبل ان
تفقدونی اعطاءه المنصب الهارونی وچه ترشح میبابد که آخر علمای سنیه هم فضلا وکملا بند
تعصب اثبات فضیلت شیخین چه قدرها ایشان را از راه میبرد که مقوله کلمات تی میشوند که اگر

بسوفسطائیه نسبت داده آید غرق عرق و مضر ثبوت حقیقت محالت کرد کسی ازین
حضرات از جانب این مسکین بپرسد که بر آسمان کدام سلطنت و حکومت تعلق بجناب رسالت
مآب داشت و تمشیت امور اهم بی وزرا امکان داشت که جبرئیل و میکائیل سلام الله
علیهما وزارت نبوی داشتند و کارگذاری میکردند و کدام کدام کارفرمائی نیابة عن الرسول
متعلق بملکین مفخرین در امور آسمانست و در ذات جبرئیل علیه السلام علی خلاف دستور الوزرا
عهدهٔ سفارت و وزارت هر دو چگونه جمع شده مگر اینکه سفیر از جانب شهنشاه علی الاطلاق
جلت قدرته و وزیر سرور انبیا بوده باشند و بعد وفات النبی الابطحی آیا مثل شیخین جبرئیل و
میکائیل هم بر منصب آسمانی متعلق بجناب رسالت مآب بالاصالت فایز شدند یا چون شیخین در منصب
قائم مقامی مصطفوی یافتند از راه قدیم پروری جبرئیل و میکائیل را بدستور بر عهدهٔ وزارت
در سماوات از طرف خود منصوب و سرافراز فرمودند کو شیعه از سوی اعتقاد خود علم بگفته
باشند بلیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز بپرداختی و اگر کسی تشبث بقول
صوفیه بر دست تمسک خود ساخته بگوید که جناب سرور کائنات مظهر اتم خالق عالم و مالک
ارضین و سماوات اند با غضای نظر ازین که این قول معتقد هیچکس از زمرهٔ شریعت مصطفوی
نیست اشکال اینست که اینجا تخصیص جناب سرور عالم نیست بلکه حیثیت هیچ نبی نبوده است
که دو وزیر در آسمان داشته باشند پس اقتضای نبی اسرائیل که رسالت شان مخصوص ببعض
اقطار ارض بوده است و در یک زمانه متعدد هم بوده اند آیا هر واحد سلطنت کل سماوات
داشتند پس طرفه تنازع در انبیای یک زمانه لازم می آید و الا قایل به تجزی فی السلطنة

باید شد وحدود مملکت مقرر باید ساخت و نیز معلوم نیست که بعد انتقال از دار فنا سلطنت
سماوی باقیست یا نه اگر گویند باقی است عجیب اجتماع سلاطین میشود که عرصهٔ سماوات تنگی
میکند و اگر گویند که بعد وفات از عهدهٔ سماوی هم معزول میشوند این خیلی بدیع است
که تا بدار دنیا باشند سلطان سماوات هم باشند و هرگاه بسماوات برسند گرفتار عزل گردند
و اگر بضیق خناق مبتلا گشته بگویند که نه انبیا سلطنت افلاک دارند و نه وزرای شان
تنمیت امور آسمانی می نمایند پس همه این شور وشغب لغو میشود و این سلطنت و وزارت مثل
سلطنت بادشاه حال دهلی و وزرائه میگردد فنعوذ بالله من هذه الهفوات التی یلزم مضمون
هذا الحدیث المختلق المفتری و هل هذه الا المضحکات یلیق ان تضحک علیه الثکلی الی آخر العبارة
بطولها بعد نقل این ترهات که هنوز ناتمام است ابحاث بسیار و اعتراضات بی شمار
از خاطر خاکسار جوشش میزند و شبدیز قلم هم توسنی میکند مگر بهر حالی خود را از ثریان
حقانی و ادهم خامه را از جولانی باز داشته بر چند حرف قصر میکنم که منتهای مضمون احادیث
ما ثبوت وزارت برای ملائکه مقربین و خلفای راشدین است که قدوهٔ اسلام و مسلمین بوده
اند و منزلت ایشان تالی مرتبه نبوت شده و اتصاف بشروط معلومهٔ امامت درجهٔ کبری ترین
ایشان گشته بخلاف احادیث رفضه و اقوال قدمای ایشان که دلالت بران دارد که ائمهٔ
اعتقاد بوزارت حضرت خدیجه کبری برای جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهلبیته
داشتند و وزارت انجناب مقصور بر ذکورت و دیگر شروط نمی بندا شتند بلکه بعد از
اندک استقراء هویدا میشود که در وزارت انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اسلام هم شرط نبود

اگر کتب قدما بهم نرسد حیات القلوب مجلسی از مقام هجرت شریف باید کشاد بهرد و وزارت
مذکور تصریح کرده و روایات شیعه را در عدم ایمان حضرت ابوطالب وقتیکه وزیر پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم بوده اند نص قطعی خواهی یافت اینک بتفاسیر شیعه خصوصاً تفسیر ابو بجار و داعمی که
شیخ کلینی اعو را ز اعلی نفیس دانسته و موجب بصارت و بصیرت گمان برده رجوع کن وبسیں بمقام
الاطناب فاعتبروا یا اولی الالباب حالیا تعرض بنای این مکتوب و نقل دیگر مکاتب با انضمام ضمیمه اهم
بند اشته با صل مطلب میکرایم و میکویم آنچه در بارهٔ خطبه شقشقیه ارشاد نمودند که تمامی مطاعن خلفا
ازین خطبه مستفاد است درینباب منتهای تمامی امور همان خطبه واقع شده وقعی و نفس الامر است
ولیکن عنقریب می آید که اگر فقط نقل لغاتش در کتب غرائب حدیث بکار رشته باید بنیاد دین و مذہب
امامیه مستاصل کرد چنانچه از کلام نور الدین حسین که از مطالعه کتاب منتهی الکلام باین اشکال
سراغ برده وخود را بورطهٔ حیرت سپرده خواهی دانست انشاء الله تعالی سبحان الله کلام حضرت
علامه دهلوی قدس سره العزیز جابجا تکذیب صحت این خطبه میکند و ایشان میخواهند که باین روایات
زبانی انجناب صحتش را باثبات رسانند جز آنکه اختلال حواس را نسبت نمایم چاره دیگر بنظر نمی آید
وازین است که شاید و سابق الشان یعنی نور الدین حسین که ذمه خود را باین دعوی مشغول ساخته
که خدام والامنزلت را از مغلطات نجات کلی بخشند برین امر مدهی اگاه خواهد کرد و تاکیدات
بلیغ خواهد نمود و تحذیر و تذکیر بعمل خواهد آورد و تکلیف خطبه فاطمی رضی الله عنها که حاشش در کتاب
فقیر بعنوانی سروده است که اگر اندکی انصاف را استعاره کنند کاهی نامش بر زبان نیارند
واز عطایا و عنایات خالق کائنات که بحال اذل مکونات مبذول است آنکه با وصف عدم تمایز است

فن انشا عبارت کتاب مذکور را با اینهمه ضخامت بعنوانی بسلک تحریر کشیدم که با وصف دریی
شدن اهل خلاف بنقض و جرح آن لفظاً و معنیً جز لفظ منیب چیزی درین مکاتیب که سلسله
آن تا چند سال متحرک بود بنظر مخالفین نیامده و حالانکه درانجا لفظ مستخلف مطبوع است و مستخلف
کسی ست که کسی را بجای خویش نشاند پس حیرانم که انکار از استعمال این لفظ وانکه درینمقام مستخلف
مناسب نیست چه معنی داشته باشد و حالانکه مراد از مستخلف ذات حضرت سرور عالم و
مراد از نائب حضرت امیر المومنین اند و سند لفظ منیب جابجا از کتاب موز الصالحین خود دیده است
والمنة لله تعالی که بعد از تعرض بغلط فقیر بخطای خود اقرار کردند و گفتند که واقعی صله لفظ
نیابت بعن آمده فتذکر و آنکه درباره ازالة الخفا فرمودند که بسیاری از امور دران موجود که بکار
الزام سنیان می آید بحکم بحث و ادعای محض ست بسم الله همین گو و همین میدان بالجمله بعد از
تتبع کتب امامیه که در چند سال نمودم تمامی اشکالات اولین و آخرین قوم که مانند جذر اصم و عقده
لاینحل قرار داده اند در نظر احقر اوهن من نسج العناکب مینماید هرگز مجال ندارند که بهیچ وجه
وحدیثی سنیان را الزام دهند و بشمول عنایت لم یزلی بهر حال بر قلب اعتراض اهل قلب قادرم
واگر فاضل جامع معقول و منقول خود را از مباحث سابقه کلیه بتغافل زده باشند باز از سر حساب
کنند و بمیدان مصارعت درآیند و ازانجا معلوم شد که مصراع مثنوی بر اساس مراجع است و
چگونه رجوع نکند که باتفاق احادیث فریقین لعن و طعن بجای خود میرسد و بر مستحق خویش که نا
بر عار اختیار رساند قرار میگیرد **مکتوب دیگر** بمولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضائل
و حائز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذوالمجد و الکرم

دامت نعمتهم بیت اشتیاقی بقرب حضرتکم * شرحه لا یتم بالقلم * لهذا العبد تبلیغ مراتب نیاز
بگذارش عامی بپردازد درحینیکه داعی آثم بانگرانیها دوچار و چند صباح پیشتر عریضه
باستعلام حال خیرمآل به لکهنؤ ارسال داشته نمیقه رأفت انتما لمعه ورود افکنده خاطر
افسرده را بابتسام و انبساط آشنا ساخت و وجه تشبط در شفقت جواب دریافت اگر مژده صحت
از عارضه لاحقه طمانیت بخش نمیگردید خیلی آسیمه سر میشدم که هرچند دولت ملازمان
هنوز نصیب من حرمان نصیب نشده مگر بذریعه چکیده خامه فادت زا بلاغت پیرا باجمالیکه
هزار تفصیل را از نظر می افکند یافته ام که جناب را ایزد بسیار بخش مجمع حسنات و حاوی
کمالات ساخته و وجود مفیض البرکات درین زمانه از مغتنمات و برای خیر طلبیها صرف
اشتراک نوعی کفی و بسند فکیف که دواعی شتی از وحدت صنف و اتحاد ملت با آثار
لازمه انتساب شجره نبوت و امامت جمع باشد فزاد الله عمرکم و اقبالکم و تشریف بردنها
بگورکهپور هرچند از بعد مسافت ناگوار گذشت مگر تصور کامیابیهای ملازمان که مدبر کائنات بآن
ازمنه بطرز دلخواه پیرایه ظهور بخشد باعث سرور نحیف از چند صباح ثبات و سکون را خیرباد
گفته ام که تعلقه مانده در ضلع اله آباد سه سال است که نیلام گرفتم و چون یومی سابق ذی مقدرت
وارث شیخان مشهور است در مصارف قبض و دخل کیسه بصابون زدم و از قلیل و کثیر هیچ تمام
حالیا جج تازه وارد الضلع صراحته خلاف قوانین مخترعه آن سرکار حکم فسخ نیلام کرده
رجوع بصدر عدالت نظامت کرده میشود اگر خدا نا کرده فیصله اش بحال ماند دم و دودی
در نحیف نمی ماند فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین رسیدم بر جوابات ارشادات سامی

که بنده الفقیر با ازکوی دراک نابلد هستم که اشکال جواب تحریر ناصب در نیافته باشم و این نسبت
که بنده ابتدا بتحریر دلائل خلافت امام مطلق و خلیفه برحق علیه الصلوة والسلام کرده ام
و هنوز زرد کلامش را پس پشت انداخته چرا و لا که از مقاسات آلام روحانی که بجهت جسته
بسمع سامی خورده باشد ضعف قلب بهم رسیده و بسبب مطالعه کتابش اکثر اعضال قوت نسبت
خفقان اکثر بکابره بسبب غیظ و غضب با عجز و زبونی در میگیرد و این امر مانع نسج کلام
کما ینبغی می افتد و درین تحریر که ثمر منی حاصل نمیشود بعد ازین تشمیر ذیل بجواب اشکهای ایشان است
و ثانیا هر گاه کتابی مبسوط متضمن فضائل و مناقب مرتضوی که دال بر وجوب خلافت و امامت و مثالب
و معایب خلفای جور که مبطل صلوح آنها بخلافت باشد تالیف شد در نظر بینندگان وقعی
و حریف را بچشم موقتی در کار نمیشود بعده اگر جواب ضعیف هم هست سبب ضحکه نمیشود و درین ایام
هم متردد بودم که خصم امور جدید بالتمام نوشته من اگر افسانه گفته را اعاده کنم کسی متوجه نمیشود
باری بالقای باری جلت قدرته بخاطر رسید که رجوع به بیاض ابراهیمی نمودم و پنج جلد آن را
بعد حذف مکررات که بمقدار قاموس باشد در آن بسیار سخن که هرگز تداول نگرفته بنظر آمد خوشدل
شدم و زمانی در انتخاب و فهرست گذشت چندی میکند که ازان فارغ شدم و مستعینا بالله
دست بخامه زدم تا اینوقت بمقابله عرض و طول تحریر ناصب هجده و نوزده جزو مسوده قلم کشیده
بملاحظه ترتیب کرده باشم و چون مواد بسیار است غالبا که از سی جزو متجاوز بلکه چه عجب که بچهل جزو
وا انشاء الله المستعان کتابی خواهد شد که در بادی النظر خود هادم بنیان تسنن بنظر خواهد آمد
مگر حسرت و افسوس بسیار دارم که اگر قرب خدمت مثل حضرت ذو علم الالمعی میسرم میشد بافادات

و اعانت خدام ازین عهده کما ینبغی بیرون می آمدم چه آنچه من می جستم در جناب یافتم و مزید
تاسف که مسافت هم بعید شد و الا آنچه به قبض میرسید و تا حال پنج شش جزو بنظر ثانی تسوید
ثانی رسیده باشد و پیشتر بین تمهید است اول بخدمت فرستاده بعد اصلاح ملازمان ایشان
مینمودم و وجه ارسال در جناب قبله و کعبه سید میر رضا صاحب مد ظله العالی یکی حسن عقیدت دوم
استناد بعض روایات سوم رجای تنبیه بر اغلاط و واقعی که جناب ممدوح توجه بمباحث کلامی
که بالفعل عبارت از مبحث امامت مانده است کمتر دارند فقیه اصولی بی نظیر و از هیچ صناعت
غافل نیستند لیکن چون بسی عدیم الفرصت که مشاغل هزارها با آنکه در عنایت جواب که از دست
خاص معمولست دریغ نمیرود مگر در حصول مقصود دیر میشود و هنوز که از تحریر کلیه هیچ
ارسال نداشته ام و بعض مقامات که بخدمت عالی فرستادن اراده دارم معنی حتی کاتبی
صحیح نویس موجود نیست و عشره محترمه هم عنان گسسته رسید بعد ازین انشاء الله المستعان
ارسال میدارم ملا ذاالامر ناصب بزعم بنده مشابه تاریخ گو یافتست که اعداد الفاظ موجود
این اشخاص پیدا میکنند مگر ترتیب دادن و تاریخ گفتن از دیگری نمی آید این امور در کتب ما
همه موجود و بنده که چیزی بخبری دیده بودم بر خود میلرزیدم که بزعم ایشان بعض اعضا و آلات
چنان بوده اند که بجز معصوم علیه الصلوة و السلام هیچکس از عهده جواب برنمی تواند آمد
معهذا اهل السنن مذهبی است ایشان باطل الاصول که آنها اثبات مذهب خود از آنها نمیتوانند کرد
آری نقض بر مذهب ما از کتب ما که شروع شده است عجب نیست که اغوای شیطانی بعض مذبذبین
و متزلزلین را از مطلق دین بیگانه سازد چه سواد اعظم اسلام همین دین و کیش و همین دین اسلام را

در کتبش لا ثانی لهما و لله الحمد که دلائل عقلیه و نقلیه بر ثبوت حقیة مذهب ما قائم اعضائی که سنت

در مضامین بعضی احادیث و تطابق بعضی مرویات شان و انمر تبه انچه خدام از ذبان

ناصب نوشتند مایه اطمینانی شد که تا و یلاتش تهان نسق اسلافش دارد و هم معلوم شد

که عادت بکذف هیچ دارد که ارزوی و ناحمل عضد الدوله مغفور زر سعیده و بیش از پنج

شش سال بنده نامش هم نشنیده ام المختصر انچه در جواب حدیث یا علی کیف انت اذا زهدوا

الناس فی الآخرة و رغبوا فی الدنیا و اکلوا التراث اکلا لما و احبوا المال حبا جما و اتخذوا

دین الله دغلا و مال الله دولا قلت اترکهم و ما اختاروا و اختار الله و رسوله والدار الآخرة

واصبر علی مصیبات الدنیا و بلواها حتی الحق بک ان شاء الله تعالی فقال صدقت اللهم افعل ذلک

گفته خیلی نامربوط یعنی صبر کف نفس مسلم مگر از حضرت غالب کل غالب در مقابله ناکثین و مارقین

و قاسطین بکدام امر کف نفس واقع شده که صبر را کف نفس تعبیر میکنید و اینقدر هم ندیده که

حضرت اترکهم و ما اختاروا فرموده اند مگر ترک همین سبب که معرکه جمل و صفین واقع شده و بعد

معرکه نهروان بازدر صدد جمیع عساکر و مهیای نهضت بر سر معاویه بودند و انچه در باب

خطبه شقشقیه گفته شده برای همین غرض کرده بودم که همچنین جواب شنیده بودم ثقات محدثین

لغات حدیث بنویسند و استنادا و صحت لغتی از حدیث دیگر میباز ندلیس میباید که انچه نوشته

سند از اصل حدیث صحیح تر باشد و کسی نمیتواند گفت که مثل ابن اثیر در بازده لغت بنا

بکلام مجهول سید رضی یعنی خطبه شقشقیه نموده و همه جا گفته باشد که فی حدیث علی و فی حدیث

علی و همچنین در تمام کتاب فی حدیث فلان و فی حدیث فلان و اکثر آن احادیث در کتب موثق

هم موجود و مجد الدین فیروزابادی که وثوقش کلامی نیست مطلق خطبهٔ شقشقیه را در لغت شقشقه
خطبهٔ امیر المومنین صلوات الله علیه گفته و بنده که اعتراف شاه عبد العزیز دهلوی بصحت این خطبه
نوشته ام یعنی از اسرارش بود که مجد وی عاشق علیها الصبا خودش و تلمیذ رشیدش گمور گفته
بودند و اوشان نمی و سعید از زبان آنها مدعی آن بودند که اشکالی ندارد لیکن جز احاد را
درچنین مقام خصم کی قبول میکند فکیف که مشار الیه چند روز است که قضا کردند لیکن مارا
بعد گواهی ابن اثیر و مجد الدین حاجت گواهی دیگری نیست و قول فیصل این است که اگر پای انصاف
درمیان باشد از حدیث غدیر و قرطاس و فدک کدام دلیلی بدیهی الدلالة زیاده خواهد بود
و هرگاه در جواب اینهمه از دراز نفسی باز نماندند باز در کدام سخن توقع سکوت توان داشت
آری اگر سخن تجددی دارد موجب رغبت موافق و ملال مخالف می افتد باقی ماند مساعی جمیله
بعض علمای ما که خلیع العذار را میروند خیر بعد اثبات صحت حدیث بشهادت علمای سنی جوابی
سرانجام کرده خواهد شد مگر بالضرور ارشاد شود که مرزا محمد مازندرانی کیستند و در چه وقت
بوده اند و کدام کدام تصنیف دارند و حدیثی از نهایه مسطور است درین خصوص باید فرمود
که مگر این گونه تدقیق در معنی حدیث مجهول از علما می آید و آیا این حدیث بر مدعای ما دلیل کامل
و مساوق بعض مضامین خطبهٔ شقشقیه هست یا نه و بحمد الله که بنده هم دیگر روایات مفیده هم
از دیگر کتب سوای بعض غیر مشهور بر آورده ام چنانچه روایتی از واقدی که حال و توثیق
و تعصبش غیر مستتر بس عجیب بنظر آمده نیز برای تعجب خاطر ملازمان ملفوف ملاحظه شود
نه ابعد چنین روایت در غصب خلافت چه شبهه آمدم بر اینکه بعد اثبات تشیع مثل ثعلبی

وصاحب مودة القربى با زسبعی ما بایراد مرویات آنها بیکار است وخدام بضعف اطنان
تسنن ثبوت تسنن آنها را قرار داده اند پس مژده باد که بنده تسنن و وثوق ثعلبی بمثابه
بر آورده‌ام که انکار بدیهی را که چاره نیست والا جمله مرویات آنرا سمعا واطاعتا گویان
قبول سازند چنانچه در قرطاس علیحده مندرج ازین تنصیص وثوق محدثیت و مفسریت
او ثابت که باصطلاح محدثین حافظ عبارت از محدث است المختصر حرف خدام که اسامی کتب
عرضه دهد تا شاید بسعی ملازمان چیزی میسر شود بنده را انقدر یارا نباشد که دست و گریبان
گردست که نذر پیرهن میکنم و نه سرش در قرطاس حسب الایما عرضه میدهم که اولا جنابت
هرچه تمامتر بدست مرتعش بنده دهند که سندی برای صحت نسبت کتاب امامت وسیاست
با بن قتیبه بهم رسانند هرچند از مشهورات است مگر بعد انکار منکر روایتی می باید و بعد اثبات
اصمعی علاوه بر اینکه نصف مذهب سنیان از سنت ثعلبی باطل میشود تمامه ملت سنیان را از ثبوت
اینکه کتاب امامت وسیاست تالیف ابن قتیبه است باطل انکار زند و در وثوق ابن قتیبه هم
مجال کسی حرفی زند مگر چون ملجا و مجبور خواهند شد انکار نسبت این کتاب بسوی ابن قتیبه خواهند
کرد چه در ان کتاب باصرح بیانات جور و ظلم اول و ثانی و اخذ بیعت بجبر و عنف مندرج است
و غالبا شاه عبدالعزیز ابن قتیبه را شیعه نوشته اگر بروایت کتاب امامت وسیاست شیعه ام
گفته و انکار نسبت این کتاب باو نکرده باشند تا بالالتزام دلیلی بر می آید در تحفه وغیره تالیف مشار الیه
تجسس فرمایند و همچنین احادیث بسیار مفید در مودة القربى که کتابیست مختصر و بنده را مسند شده
درج و مصنفش را شیعه میتوانند گفت که در نفحات الانس مولوی جامی مشار الیه را از اولیای کامل

د جامع علوم ظاهر و باطن و ملاقاتش با چهار صد ولی نوشته است مگر اگر در نسبت کتاب سوی او
کلامی سازند سندی قوی در دست نیست و در بیاض ابراهیمی مینویسد که علی اکبر اردستانی
برای شاه جهان تاریخی تالیف کرده در ان ذکر مودة القربی است مگر تعلیق المحال بالمحال این انهم
نایاب تر پس تفحص این معنی هم ضرور اگر بر آید نعم الاتفاق و در باب سند صحیفه کامله بنده انقدر
متمنی است که جای بروایات شیعه بر آید که کدام معصوم ما بعد سید الساجدین صلوات الله
علیهم بروایت ابن عمیر ذکر صحیفه فرموده اند و اگر باشد انیقدر هم مغتنم که در تالیفات
شیخ مفید و سید مرتضی ذکری ازین کتاب مستطاب باشد تا جوابی تواند شد و ابعد ذکر بعض مطاعن
نوشته اند و کلام فخر رازی در عدم انعقاد بیعت تا موت سعد بن عباده پس مفید است که بنای
خلافت بر بیعت اهل حل و عقد نهاده باشند مگر مدعی حقیت خلافت بکری بر اجماع هستند
این را بالفعل عرضه نمیتوانم داد موقع خود مینویسیم و امر حزقیل اینست که سیوطی و مجد الدین فیروزآبادی
مشار الیه را نبی از انبیای بنی اسرائیل و هم نام مومن آل فرعون حزقیل بجای مهمله وزای
معجمه و قاف نوشته اند و غالبا روایتی دیده ام که از ان مستفاد است که همین یکشخص است
مگر تا که آن مقام باز بنظر نمی آید جسارت بر اندراج میکنم مع هذا روایات فضیلت نفس رسول
بر انبیا و رسل ذکر هم بهم رسیده است تکلیف بر عمر و بکر و انچه از بودن حکایت ملاوت تلک الغرا
نیق العلی در کتاب فضل بن شاذان قمی بوده عرضه دهم که بنده یکشب و روز در خود نبودم
و بمبالغه رنجی که از فسخ نیلام مانده داشته ام این رنج بنده را کم از ان رنج نبود و بسبب مزید
ملال تا آن بود که هیچ بر نسیان نمی توانیم کرد اگر یک اعتراض مشترک الورود باشد

باشد بلکه رنج و ملال ازین ست که چنین روایت قطیع و فضیح در کتب امامیه نسبت بخاتم
الانبیا یافته شود که بنای دین را برهم میزنند و اگر جناب کار بفرع عصا میکردند بنده عبارتی
مبسوط متضمن این اعضال نوشته بودم لکن شخصی از ارباب صحبت مرزا کاظم علی صاحب جنت
مغفور که پیش بنده اند نقل کردند که این ناصب مدتهای دراز خود را شیعه قرار داده
با سید نجف علی مغفور فیض ابادی وغیره علمای شیعه در فیض اباد و لکهنو صحبت تلمذانه
داشت و با مرزا صاحب مغفور نیز روزی فقیر محمد خان بهادر را نزد جناب مغفور مزبور آورده
وسوال ازین روایت کرد که مرزا صاحب مرحوم از کتب خود جوابی دادند که طرف ثانی
منحل شد و جواب مزبور ناقل را یاد نبود مگر اینقدر که این حرف بطریق استفهام انکاری
از زبان نبوی بر آمده و در آن روایت مذکور ست که نبی در دست نبوی بود که بر زمین افکندند
اگر انیست جواب تو نیست والا سخت مشکل اگر نامبرده مفصل نقل کرده باشد بالضرور
اشعار رود که بنده خیلی تلواسه ام و فرستادن عرضه از راه لکهنو موجب وصول بدیر
دیده بخط مستقیم روانه کردم که بر ڈاک انگریزی احتمال تلف نیست خدا کند که بخدمت رسیده
و راجی آنم که دو کلمه رسید یوم الوصول رقمی کردد و هر چند اضاعت اوقات بابرکات
ست مگر اکنون که این استفهام را خو کرده عنایات فرموده اند اینقدر باد بر در عنایت
رقایم عنایت ضمایم مجوز نباشد بتخصیص که بنده محتاج اعانت نشده است هستم از راه هم
نفس مسکویم بلکه جناب را دردمند دیده حقیقت واقعی عرضه میدهم که بنده علی نذرام
مسایل ضروریه صوم و صلوة محفوظ نیست از علم اصول فقه کلیه نابلد آری بحکم اما بنعمت

رنگ فحوی شانبقدر البته که سلیقه تحریری بمن بخشیده اند که مطلب را برنگینی و شوخی ادا میتوانم
کرد و کاه است که سخن از سخن حریف برمی آرم و دیگر هیچ زیاده بجز آرزو مند بهیاجه عرضه
دهم ظل رافت ممدود دوامر از التماس باقیمانده یکی آنکه از نتایج افکار عالی انچه معین بما نحن
فیه باشد اگر ضخامتی داشته باشد بر بهنگی ڈاک والا در ذیل مراسلات شفقت شود دوم
بنده بروایت ثقه شنیده بودم که مولوی عبدالحی و مولوی اسماعیل یعنی یکی از نیها بر سر منبر
روایت در دهن انداختن امام حسن علیه السلام تمر صدقه را و ارشاد نبوی کخ کخ
اما تعلم ان الصدقة حرام علینا خواند و مقصودش از این فضایل نکردنش نداده بود که شخصی
سوال کرد که درین چه فضیلت است بر نمعنی مجبورانه جواب داد که انه علیه السلام کان لطا
فی سن الصبی اللوح المحفوظ و در بیاض ابن عابدین مستند الی فتح الباری مندرج مگر
در نیمقام که دیده شد بر نیامد و بنده را گمان می افتد که بکتابی دیده ام مگر نام و مقام
از فکر افتاده اگر در دعای خیال ملازمان باشد بالضرور اشعار رود که اعتراضی بس
دندان شکن برین حدیث متفرع میتواند شد **انچه فواید عظیم ازین مکتوب**
جدید بدید آمد بر اهل فطانت و هوشیاری پوشیده نیست مگر برای عوام
بعضی ازان فواید را بعبارت واضح شرح میکنم باید شنید که مرز مذهب محدث
بنص قطعی فسر بودند که جواب کلام فقیر سخت مشکل است و از انجا که حال کتاب منتهی الکلام
یوماً فیوماً زیاده تر منجلی میشود و بعجز و زبونی همدوش بعد از مطالعه آن بحیرانی هم آغوش
میشوند و این بیچاره کجی و عاجزی عموماً بر همه کس شامل فقط حضرات ائمه معصومین رضی الله

عنهم اجمعین ازین حکم مستثنی شده اند واخر رای صواب انتما حضرت سلاله الراسخین را
بابن وادی کشیده که جواب کمترین خلایق را موقوف دارند واول تصنیف رساله اثبات
امامت بلافصل حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه مشق سخن و تکمیل این فن نمایند تا در نظر
عوام که لیاقت فهم وادراک ندارند ثابت شود که کتابی ازینطرف هم تصنیف شد ونزد
مصنف منتهی الکلام رسید بعد ازان اگر فرصت دست دهد و زندگی وفا کند بجوابات
ضعیف بر دارند ومشهور سازند که جواب کتاب تصنیف کردیم واز مدلول کلام آن اسم امد
علمای اعلام انیهم هویدا گشته که استقرار ناقص ان کامل العیار تا به بیاض براهیمی ست و
بعد ازین انشاء الله تعالی انیهم بدریافت میرسد که جامعین بیاض سوادی بند اشتند و
وفطن نبوده اند فاعتبروا یا اولی الابصار واز ملاحظه این مکتوب حال حضرات مجتهدین
لکهنو نیز طشت از بام است که اقدم واول ایشان هیچ دلیاقتی ندارند که در عداد مولفین و متکلمین
محسوب شوند کو درخاطر جناب والد ماجد ایشان وقت تالیف اینه حق نما چنین منطبع بود
مبیت نه تنها ملائک ثناخوان او که جن وبشر هم قربان او و سید میر نصاحب را که
شهرت ایشان از کجا بکجا رسیده مرد انمیدان نمیدانشند و در شمار دمه خود برابر مولوی
نورالدین حسین که نورالدین جهانگیر بادشاه دهلی جزاه الله باحسن اعماله بعضی از بزرگان
شانرا عبرتگاه خلایق ساخته بود کسی انمی شمارند ودرباره تالیف منتهی معتقد
انیست که از آغاز تا انجام مباحث جدید وامور تازه دران بقید قلم آمده که کتابهای
سلف ازان خالی ست ومساعی دیگران از علمای شیعیان متاخرین اساطیر اولین مگر

مجلدات بیاض بسیار کار آمدنی است و همه حیرتم که هرگاه حال جامعین آن بالفضی است جناب مجتهد
بعد ازین مفصل می آید انشاء الله تعالی اهل دانش و بینش بالیقین دانسته باشند که اگر این
مخدومین ایشان برای دکتاب کمترین کافی می بود تا هفت سال ننگ و عار را بر نفس خود
علی رؤس الاشهاد قبول نمیکردند کما لا یخفی وانیهم از بیان علامی فهامی بدان و انکار است
که مقامات اعضال و اشکال که در کتاب منتهی الکلام بر زمره امامیه وارد کرده همه آن
در کتب ایشان موجود است ولافی و گزافی در تعاطی آن نوع نیافته والحمد لله علی هذه الامور
کر الشهور و مر الدهور و اکثر حرفی را از آن روایات و حدیثی را از آن مرویات در
اسفار خویش کالبیضه قبل از رسیدن کتاب بسطور رسیده بودند بر ناموس مذهب خود می لرزیدند
انصاف باید کرد که بعد از دیدن کتاب این همچنان چه اعتقاد بقلب اطهر متطرق شده
باشد که صاف صاف آن زبان نمیفرمایند و چگونه حقیقت حال را اظهار نمایند و کشف استار
پردازند که مکتوب الیه مردی از جانب است که نه او را دیده اند و نه با او بهیچ معامله
در سابق و لو بالوسائط بهم رسیده و او هم از خصائص مذهب شیعه بجان آمده از تمامی
مضمرات قلب چگونه او را خبر توان داد و ازینجا قیاس کن که با زمره مخلصین خود که اکثر
معاملات دینی و دنیوی با وشان دارند چها گفته باشند پس بعضی از مذبذبین که حال
شان نوشته اند یکی از افراد بلکه رأس رئیس ایشان جناب صاحب حمید الخصال خواهند
بود والحمد لله که ازین تحریر ایشان هم بمد که سامعین جابجا بکمیرد که برای خطبه شقشقیه غیر از انکه
بکتب لغت دست زنند تمسکی و توسلی ندارند و حال این خطبه را در کتاب ازالة الغین

عن ابصار العین بعنوانی نوشته ام که بعد از ملاحظه تمامش این خطب خطبا نام آن خطبه سهوا
هم بر زبان نخواهند آورد تا باستدلال و تمسک باین دلیل ضعیف هم چه رسد و از استفسار تراجم
علمای خویش و آنکه برای خدا شده در باره صحیفه کامله کاش بکتاب شیخ و سید طائفه بهم رسانند
صاف عیانست که در استناد آن بامامی از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم هم بعجز و حیرانی دست
و گریبان میباشند این است حال زبور و انجیل اهلبیت علیهم السلام تا بکتب دیگر که از سر تا پا
بر اسامی ائمه هدی بستند چه رسد و معلوم شد که مطاعن در برابر قصه فدک و مساوی قرطاس
و در امامت بلافصل حضرت مرتضوی مانند حدیث موالاة که قصه غدیر خم عبارت از انست
برغم امامیه دلیلی نیست و از کتاب کبیر کبریت که نامش آنفا بر زبان رانده ام حال اینهمه امور
بدانسان باید فهمید که مخالفین را بعد از دیدنش دیگر نه مطاعن و احادیث برای اثبات دعاوی
خویش و بال جان بل لعنات باری از رباب سر باریست کما لا یخفی و هرگاه تتبع ثعلبی از کتاب
بحار در ظهور رسید پس توثیق او بنا بر استتار و تقیه وقوع یافته باشد و بعد از تتبع و استقرای
اقوال علما در تراجم او قول فیصل آنست که مرویاتش اگر مطابق اصول و اجماع افتد فیها والا
فلا اعتبار بها و حال پیدا کردن شده برای کتاب امامت و سیاست از کتب اهل سنت
بعد ازین معلوم خواهد شد که هر چند در جهات سته هر کسی را برای این امر مامور نموده اند لیکن
سخن همین است که طلب که زمین را با آسمان دوزی ندهند زیاده از دوزی و در باره انتساب
کتاب مودة القربی بحمد الله که دلیلی قوی باعتراف خود ندارند و آنچه از نفحات مولوی
جامی برخ می زنند زنهار بکار نمی آید و از خاتمه مکتوب عیان شد که خود کتب امامیه بر اولیا

تلک الغرانیق العلی شامل است و رواة و اصحاب ائمه این قصه را بعنوانیکه طعن و تشنیع
قدما و متاخرین شیعه بر آن بوتاً فیوتاً زیاده میگردد وارد کرده اند و بر تقیه حمل نتوان
کرد و فقیر هم ازین جنس عزیز الوجود در رسائل قدمای شیعه چیزهای بسیار دیده ام
انشاء الله تعالی در رد رسائل دیگر جمع کرده منجد است حضرت مخاطب پیشکش میکنیم
والله ولی التوفیق باقی ماند امر حدیث که بواسطه ملا نور الدین حسین از بنده پرسیدند
و بنده را از حال تقیه او در آن وقت خبری نبود و این مرحله بعنایت ایزدی چنانکه
باید در همین وقت بدون محنت انتظار طی میشود انشاء الله تعالی پس آنکه از عطیات
مجدده الهی که بر حال این مخلص است آنکه بعضی از کتب که از سرکار دولتمدار استعار
گرفتم یکی از مکاتیب نور الدین حسین بر آمد و چنان میدانم که آن مکتوب جواب همین
خط است از ملاحظه اش عیان خواهد شد که آنچه جناب متوقد خبیر بجواب فقیر گفته اند
بجوی نمی ارزد و تقریر این حقیر بهیچ تقدیر رد نمیشود نقل تمامی مکتوب می نمایم بغور
و امعان نظر باید کرد و بگوش اصغا باید شنید مکتوب نور الدین حسین
اکبرآبادی بعالیجناب فاضل صاحب قبله رئیس المتکلمین انیس المخلصین المستغنی
عن التوصیف و التبیین دام الله اقبالهم بعد از تسلیمات فراوان و نیازهای بی پایان
که حرفی از آن کتاب را در دفاتر طوال نتوان گنجانید تا بمکاتیب عرفیه چه رسد
داستان اشتیاق را در نور دیده نگذارش مختصری از مهمات امور که خاطر ملال ما
بلا ریب با دراک آن تعلق دارد بلکه با نکر انها هم آغوش اکتفا می نمایم که نامه را انتها رفت

بیت حروفش چهره آرای گلستان سطورش رونمای سنبلستان در دو قیے
درین سواد رسید که از جعفر آباد از انتقال مکانی رو داده بود بعد دو روز که بخانه دو سیے
به بعضی از تقریبات رقم شخصی از احباب دران محل ذکر تجسس قاصد و برگشتن او بی نیل
مطلب میکرد دست بر زانو زدم ولیکن با اینهمه تحسّر و افسوس تشنیع نیشهای دیگر که بر آن نو
خاطر بجهت امتداد زمان میکرد دیدم بتسکین مبدل شد و دریافتم که شاید جناب را نحجه در
باره فرستادن جلایل صحیفه ها اطلاعی کرده بودم از یاد رفته بالجمله تا که این محل دولت را
بکنارِ فقیر نشانیده چه گویم که چه اشتیاق با مطالعه آن داشتم باری بفضل ایزدی
تکرابتها بجمعیت و کامرانیها مبدل شد و معلوم گردید که بعنایت ایزدی بهترین صحت و
اعتدال اند لیکن بجهت بعضی از امور که متعلق بعلاقه مانده باشد نظر بمقتضای بشریت پریشانیها
دارند اصل حقیقت این است که جمعیت خاطر و اطمینان باطن و ظاهر در دار دنیا که محل هزار
تکلیف و ابتلاست از قسم محالاتست و چه خوش گفت هر که گفت بیت مطلبی گر بود
از هستی همین آزار بود ورنه در کنج عدم آسودگی بسیار بود چون از نیرین کتاب و سنت
تافته و در کتب قدیمه حکمای مشائین و اشراقیین اندراج یافته که هر گاه پریشانیها از هر
طرف هجوم نماید و ابتلا و کلفت بغایت قصوی کشد منتظر رافت ایزدی و تائید سماوی
زیاده تر باید شد و بالیقین باید دانست که اکنون آب رفته جو می آید بیت بهنگام سختی
مشو نا امید کز ابر سیه بارد آب سفید فقیر هم بارها تجربه کرده بلکه بقول حافظ شیرازی
بیت هر چند آزمودم ازوی نبود سودم من جرب المجرب حلت به الندامه بیت ها

برداشته وایهم چند بار بر فقیر گذشته که چون مسرت وجمعیت از حد گذشته کوه غم
والم در خاطر پافشرده اکنون چون ایام جمعیت از مدتی رفته وانتهای بلا وابتلا رو نموده
بنص قطعی وآنهم با بن تاکید وتکرار فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا امیدوار مسرت
وابتهاج باید بود شعر رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
آمدم بر مطلب دیگر که اهم مهمات است لله الحمد که آنچه بخاطر جناب مرکوز گشته از صورت علمیه
فقیر بوده که کتابی طویل وعریض در اثبات امامت جناب امیر کل امیر علیه السلام
بکمال بسط وتفصیل بعنوان شایسته مرتب نشود بر دکتاب ناصب بجهت امور معلوم مصلحت نیست
ثم الحمد لله علی ذلک که چیزی از اجزای آن فراهم شده اکنون که این مژده جان بخش غم
زدا بفقیر رسانیدند فرستادن آن اخر بهمین طریق متعسر بر ضرور نماید هر چند لیاقت
آن ندارم که باصل مطلب هم توانم رسید مگر انشاء الله تعالی مهمات ضروریه را هم گذاشته
بنظر مناظره از آغاز تا انجام خواهم دید ودر هر مقامیکه تردد راه خواهد یافت از جانب
مخالفین بابحاث واعتراضات اعلام خواهم نمود مطمئن باشند وچنان خیال نفرمایند
که سابق ازین جنابها پیش آمد وموجب تمرن وغلبه حریف گردید خدا دور دارد تر ازکاهی
نویسانیده در هر هفته بهمین طریق در لکهنو ابلاغ نموده باشند که وقت فقیر در کمال عسرت
بسر میشود دیگر آنکه مصرع بارها گفته ام وبار دگر میگویم که بخیال فقیر بیاض جیبی
مشتمل بر هفت مجلد صغیر وکبیر است ومعلوم نیست که کدام جلد نزد جناب است وکدام نیست
مقصود ازین استفسار همین بوده است که شاید بمقتضای من جد وجد فقیر را دستیاب شود

تا هرچه از نظر سامی باقی ماند فقیر مطالعهٔ آن بپردازد که موجب مثوبات و ترقیات دارین
سبب و از نتایج اعلام از اسامی کتب ضروری درین روزها یکی آنکه معارف ابن قتیبه
درین شهر از همان بوزرگ نامه والا اثر دفقیر رسید تلاش کردم و بخیال آمد که درین شهر
همخوابهٔ عنقا خواهد بود مگر چون شب و روز اسامی کتب مطلوبه با هر کسی از خواص و عوام
و خویش و بیگانه بطور نکته کلام میگفتم شخصی از سکنهٔ مضافات اعظم گده قبول کرد و گفت که
سزای تو این کتاب را طلب میکنم بخیال آمد که تا جوابش نزد بنده رسد رسید نامهٔ نامی نخواهم
نوشت منت خدا را که درین روزها جواب خطی که خود نوشته بود بفقیر نمود محصلش آنکه
مغل بیگ نامی معتمد ارادهٔ گورکهپور دارد کتاب معارف که در صحت چشم فلک مثل آن
ندیده درین زودی خواهم فرستاد این بزرگ که کتاب مزبور را برای مطالعهٔ فقیر طلبیده
اگر اجازت داد کتاب را بعینه نزد جناب خواهم فرستاد و الا آنچه مطلوب خواهد بود
خواهم نوشت و تصحیح روایات بیاض که تعلق باین نسخه دارد بسیار آسان خواهد شد من بعد
آنچه از حال ناصب موجود بودن تمامی سواد کتابش در روایات امامیه که خاطر جناب از
ادراک حقیقتش سر باز زد سخن رفته حق و صوابست بسیاری از امور بهمان نهج واقع
شده که جز معصوم علیه السلام کسی کشف تلمیعاتش نتواند کرد و کتاب ناصب درین شهر
بروایات ثقات نسخهٔ این ملا او از دو سال رسیده معلوم شد که مقصود او چنانچه روبرو نشر
بمن اشاره کرده بود از فرستادن اجزا در مدت یک سال آن بود که جناب بزودی
مطالعهٔ اجزای صدر مشغول شوند و هم برآیند و زود در تحریر نویسند و باعث تحریر اول

علم شود الحمد لله که ناصب کما ینبغی بمراد خویش نرسید و این طریق از استاد خود
یعنی فاضل عزیز آموخته چه او هم کتاب خود را بواسطه احباب خویش اندک اندک در لکهنو
فرستاده بود و اصل کتابش اول نزد شخصی از تلامذه اش آمده بود و انها دریغ شهرت
این کتاب باند چنانچه طالب کتاب معارف که مذهب امامیه دارند و بجهت قلت ایشان
درین اضلاع راه توریه میروند نقل میکردند که بعض اجزای کتاب ناصب دیده در مذهب
افتاده و در حقیت مذهب شیعه خلجانها بخاطرش راه یافته بالجمله از فرستادن اجزای
کتاب امامت هر قدر که عجلت رود بر جای خویش خواهد بود دیگر آنچه از قصور فهم ناصب
وضعف تاویل او ذکر فرموده اند مستبعد نیست زیرا که او حدیثی ذکر کرده بود که این قسم
محاورات دران واقع ست بسبب نسیان از فکر افتاده و بقیه تقریرش هم بسبب ضیق وقت و
بانجار مخل ادا کردم حالیا بعد از دیدن تمام الفاظ حدیث و اعتراض جناب مجدد ابعضی
از مطالب یاد آمد و بظاهر چنان مینماید که تاویلش قوی شد هرچند سراسر بی ادبیست مگر بحکم
ضرورت خود را از دیگران معذور میدارد که آنچه بذهن مقدس آمده بران نیز اعتراض گرامی
متوجه ست زیرا که حریف خواهد پرسید که غایت یا مجموع تعلق دارد یا فقط بصبر در شق اول
تمامی تقریر منقلب میشود که از حضرت امیر علیه السلام در مقابله ناکثین و مارقین و قاسطین کدام
امر کف نفس واقع شده که صبر را کف نفس تعبیر میکنند و اینقدر هم ندیده اند که حضرت امیر علیهم
الخ فرموده اند مگر ترک همین ست که در معرکه جمل و صفین واقع شده و در شق ثانی دلیلش کجا
و چون حریف متوجه ست و بر احتمالی کافی بخلاف جناب که منصب استدلال دارند علاوه

خواهد گفت که در وقت معاویه این امور بالاتفاق صدور یافته بلکه در احادیث بعض
این چیزها را از خصایص بنی امیه گردانیده اند بخلاف خلفا از فلان و فلان که از دنیا
بی رغبت در گذشتند پس حمل آن بر معاویه باید نمود فان الاتفاق خیر من الاختلاف
بلکه در باره تعلق غایت بمجموع دلیلی خواهد آورد که اگر فقط بصبر متعلق شود لازم آید که حضرت
امیر علیه السلام بر اوصاف سابقه یعنی ترک آن مردم و طریقه شان و اختیار خدا
و رسول تا انتهای مدت خود باقی نباشند و هو خلاف مذهب الفریقین پس مطلب حدیث
بر تقریر ناصب آنست که جناب امیر جواب دادند که درین وقت با آنها کاری نخواهم داشت
و اجتناب از طریق شان خواهم نمود و خدا و رسول و دار آخرت را خواهم گزید و صبر بر مصائب
دنیا و هوای آن خواهم ساخت تا آنکه بجناب نبوی لاحق شوم بالجمله از جانب مخالف اینهمه
عرض کردم امید که اگر در این تقریر متانت در ذهن سامی گذرد در یغ زبان نفرمایند
و اینقسم تقاریر که از بنده صادر میشود فقط بامر عالیست بی ادبی نیست چشم دارم که هم از روی
کرم کرمت عذر خواه من باشند و آنچه درباره اثبات خطبه شقشقیه بطور الزام اهل خلاف
استناد صاحب نهایه و قاموس را اول دلیل میشمارند بر منظر استحسان جلوه ظهور مینماید
ولیکن خدشه که دران از جانب شان میگذرد همین است که صاحب مجمع البحرین و مانند او
از شارحین غرائب احادیث ائمه طاهرین مینویسند که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم چنین واقع شده و حالانکه آن حدیث اگر در مذهب ما معتمد باشد اساس مذهب
متزلزل گردد مثلا حدیث انکن صواحب یوسف را بجناب نبوی نسبت داده اند

ومخصوص در ذهن شریف باشد که انجناب صلی الله علیه و آله وسلم تاکید فرمود که تا ابوبکر

بگویید که امامت کند عایشه گفت که او رقیق است تاب نخواهد آورد دیگری بکر فرمایند فرمود

ان کن اه حرفی ازینباب گذارش کردم حریف درکتاب بسطی و دانیمه را مفصل آورده

پس اگر راه نجات پیدا فرمایند استدلال بخطبه مذکوره بهتر از هزار دلیل والا سکوت اولی

درین اوان ترجمه سید مرتضی در کتابی از رجال سنیه دیدم در نهج البلاغت دو

قول نوشته یعنی شیعه مختلف اند که جامع ان مرتضی یا رضی است واهلسنت میگویند

که بر جناب مرتضی وضع کرده اند بلکه دعوی اجماع فرقه خود مینماید چون صدر اوراق

این کتاب خراب است معلوم نشد که از کیست مگر در فن نحو ماهر و عارف نیست و بدین تقریر

مکرر است که قاضی در وفیات این تفصیل را مجملا ذکر نموده وقت ذکر قول سنیه لفظ قیل

که دال بر تحقیق است افزوده غرضکه متعصبین جفا پیشه را حق تعالی ذائقه عدل خود چشانند

که ازین تعصبات میدان مناظره بسیار تنگ شده و تناقض اخبار رگ جان را میخراشد

از مدتی درین خیال میبودم که چنانچه ائمه هدی اصحاب خویش را مثل مومن الطاق که درین

فن نظیر خویش معدوم بوده اند از جدل و جدال و قیل و قال علم کلام منع فرموده اند واحادیث مشهور

بلکه متواتر المعنی درینباب ورود یافته اکنون خاطر فقیر مطمئن شد و دریافت کردید که طی این

مرحله کار کسی نیست جز امام معصوم حق تعالی دستگیری جناب فرماید که ازین منازل بکمال

آسانی بگذرند وچنان طور اتفاق افتد که کلام سامی از منع و معارضات و نقوض

خالی عیار ترتیب یابد والمنة لله که حال انتساب صحت خطبه مذکور بعزیز دهلوی منفتح شد

در قلق و اضطراب بودم که اگر اینقسم استناد بکار خواهد رفت حریف نصوص قطعیهٔ عزیزه
در رد آن اقامت خواهد کرد و جناب را باقرار نسبت خواهد نمود واکنون مطمئن شدم
انصاف همین است که جناب فرمودند که بعد از قیل و قال در حدیث غدیر و قرطاس از
اشاعره چشم انصاف نباید داشت و تا کی جواب مهملات ایشان باید نوشت و آنچه از
مرزا محمد مازندرانی استفسار رفته حقیقت اینست که ایشان از متاخرین اند در
کتب رجال و کتاب صغیر و کبیر و بسیاری از رسائل فقه و تحقیق احادیث از ایشان
یادگار مانده است کتاب ضخیم منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال نام دارد چنین کتابی
ضخیم در فن رجال در مذهب خویش ندیده ام من بعد از اثبات تسنن ثعلبی هیچ قدر سرها
یافتم که عبارت و اشارت از تعبیر آن کوتاه است اکنون مژده فتح و ظفر بجناب خدام
عالیمقام مبارک باد معلوم نیست که ناصب در کتاب خویش تشیع او را از کدام کتاب با
ثابت میکند جناب در مسلک اول کتاب معتقد ثانی تجسس فرمایند و آنکه درباره ابن قتیبه
حرفی چند از قلم تحقیق چکیده حقا که بمغز سخن رسیده و گوهر تحقیق سفته نیز اکه بعد معدود
بودنش در فرقهٔ متسننین تمامی مذهب و ملت ایشان از پا درآمد و خشک و تر ایشان همه بسوخت
زیرا که در کتاب امامت و سیاست که فقیر در زمان سابق بمطالعه خویش آورده ابن قتیبه
درین کتاب بعد مناقب بسیار فلان و فلان در صدد اثبات تقریب انکار بیعت اول از جناب امیر بر
نص غدیر فصلی قرار داده و آنچه دران یاد کرده منتهای آرزوی اهل حق و سرمد روایات
ایشان است حتی که انهم دران مندرج است که چون آنجناب ازین گروه مایوس شدند شب هنگام

جناب

جناب سیده و حسنین علیهم السلام را همراه گرفتند و نزد انصار برای طلب اعانت برد
العیاذ بالله که اهل قساوت همه متفق الکلمه گفتند که اکنون کار از دست و دست از کار
رفته الی غیر ذلک من الروایات پس در بطلان تامی مذهب مستحدث آنها بعد ثبوت امور
معلوم شکی و ریبی نیست لیکن بیاد فقیر می آید که قدمای سنیان در توثیق ابن قتیبه حرف دارند
بعضی به تشیع و بعضی به نصب لیکن مذهب منصور همین توثیق است که بکار جناب می آید گو عزیز
دهلوی او را شیعه قرار داده گفته باشد که این کتاب با ابن قتیبه دیگر است که ناشش ابراهیم ضبط
کرده اند و اصل معارف نزد او با ابن قتیبه سنی متعلق است و مزعوم ملطش آنکه ابراهیم برای
التباس مردم کتابی تصنیف کرده و معارفش نام نهاده و آنچه در باب تجسس کتب فرموده
اند نصب العین است اکنون آن روایات که تصحیح آن از معارف مطلوبست همراه نقل صفحت
اجزاء مطلوب بالضرورت عنایت فرمایند که در رسیدن معارف نزد فقیر هیچ تردد
و غالبکه آنچه مد در منثور سیوطی نسبت کرده بودند بر نیاید و آنچه بر آید خلاف تصریح جناب
باشد پس در گذشتن از آن بهتر است بلکه واجب و آن روایات دیگر که در تفصیل جناب مرتضوی
علیه السلام از انبیا بکار آید هم نزد فقیر مرسل شود تا در وجه دلالتش تامل کنم مبادا از همین
قسم باشد و آنچه در باب تلک الغرانیق قصه سوال ولی نعمت ناصب جواب مرزای مغفور
مبرور نگاشته اند این روایت دیگر باشد و معلوم نیست که جناب هم این روایت را
در کتابی از کتب امامیه دیده اند یا فقط زبانی ناقل شنیده و آنچه بمن رسیده
آن روایت هم پهلوی روایت طبری است که علما بر تقیه حمل کرده اند پس تا که جواب

دندان شکن بهم نرسد در بعض مقامات دست بر تقیه نزنند که هر چند نزد اولو الالباب مضایقه
ندارد مگر عوام متزلزل میشوند و این از جمله وصایای فقیر دانند و انشاء الله تعالی اگر
فرصت دست میدهد حدیث ثمر را از کتب تلاش کرده بخدمت سامی مرسل میکنم
که بر آوردنش مطابق مثل مشهور هم خرما و هم ثواب است بعد از نماز عصر از هجوم کار و بار ضروری
دست بر داشته بنوشتن این سطور مشغول شدم مطالب بسیار هنوز باقی و لیکن وقت
مغرب در رسید لهذا کلام را ختم کردم و جناب را از استماع این خرافات باز داشتم از قلت
فرصت خود چگویم و چه نویسم که گفتنی نیست گاهی در گورکهپور و گاهی در اضلاع آن میباشم
زیاده ازین چه کلفت افزایم حق تعالی وساده آرای بهجت و اجلال فرمایاد بالنبی الامی
واله الامجاد سلخ صفر نوشته شد دیگر آنکه در خطوط و عرضه های سابقه که در موسم شکال
اتفاق افتاد گذارش داده بودم که اکنون نشان خاص بازار و حویلی داروغه معلوم و نام
شخص معلوم مرقوم شده باشد جناب هنوز نشان کولاگنج مینویسند و از خطوط احباب
معلوم شده که قاصدان که بهمرین حیرانی میشود و سرکز نامه والا بر خط مستقیم سوی لکهنو
ابلاغ نفرمایند زیاده ازین چه کلفت افزاید از عنوان این مکتوب غرابت سلوک
نیز کالنور علی الطور است که در کتاب منتهی چون امری صعب و مستصعب است خوب گردد
که موقوف داشتند اول استعداد و قوت خود را تا تالیف رساله امامت باید آزمود من بعد
بجوابش جرات باید نمود و عبارتش که سابق ازین احباب را پیش آمد الخ خود بسا بلند
این چه انگوشت خاص و عام میرسانند که دشمنان قدیم مثل مجتهد الزمانی و مولوی علیم الله جهانی

آنچه کرده‌اند باعث غلبهٔ مولف منتهی و موجب مغلوبیت خالصاحب جامع فضایل بی انتها است
والحمد لله که ملا نور الدین هم بتصدیق جناب شان لب گشود و گفت که از دیدن قلب و جگر آن
دیدن حیرانی از آن روایات که در کتب امامیه مخفی و مستتر بود و تمامش در منتهی درج شده
حق و صواب است و خبر معصوم علیه السلام کسی بر رد کلام صاحب منتهی مقدرتی ندارد و هر کس که
کتاب او را می‌بیند دست از مذهب تشیع میشوید و از مضیق آن احادیث و روایات طریق
نجات میجوید و درباره حدیث معلوم تقریر جناب ملاذ العلما عقلاً و نقلاً وفا میکند چنانکه
مفصلا درین مکتوب دانستی و ازین مقام و مقامات دیگر چنان بالیقین معلوم شد که آنچه حضرت
مجمع الفضایل برای رساله امامت جمع کرده بودند و عمده متمسکات خود را نزد اکبرآبادی
فرستادند و خواستند که ملای مذکور قوت و ضعف دلالت آنرا دریابد قابل آن نیست
که در رساله مذکور ذکر کنند در جواب منتهی کیس عریض است زنهار وفا نتواند کرد و المنة لمجمع
الحق علی لسان نور الدین که بر تقدیر ذکر خطبهٔ شقشقیه که مبنای آن ذکر لغاتش بکتب لغویین است
نه روایات محدثین اشکال عظیم مذهب شیعه را برهم میکند و آن اینکه درین صورت احادیث
مجمع البحرین را بر سر و چشم میباید نهاد و حالانکه حدیث انکن صواحب یوسف بیخ و بنیاد
مسلک شیعه را استیصال میکند و ازینجا معلوم توان کرد که او کتاب منتهی الکلام را میتواند
فهمید و بمضامین آن میتواند رسید بخلاف کهف الفضلا که بمطلبش هرگز پی نمی برند اینست
حال خطبهٔ شقشقیه که مخالفین ما درباره غصب خلافت شنیده و برهانی بهتر ازان بدست
ندارند چنانکه دانستی و هر کس ازین فرقه بافتخار تمام بران می نازد و بعده و اتش را خود

می بالد تا بدلایل دیگر که پای چوبین و سخت بی تمکین است چه رسد بهر حال اما سینهٔ ضیق
مجال و تنگی میدان قیل و قال چنین سراسیمه ساخته که ره بجای نمی برند فکیف کاوتاز
ولن ترانی و بلند پروازی و ازینجاست که خود حضرات ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا
مومن الطاق را که باعتراف علمای رجال در شیطنت شهرهٔ آفاق بود و نظیر خود در زمرهٔ
اثنا عشریه نداشت بروایت مجلسی در بحار از مناظرهٔ سنیان منع کردند و نور الدین این اقرار
کردنا باین رکاکت که از معاصرین کمترین اند و لیهای ایشان لیاقت بعتبه بوسی مومن الطاق
ندارد چه گفته آید و در ادراک حال صاحب منهج المقال و مانند او و استفسار اسامی کتب و امور
دیگر که شرحش بعد ازین خواهی دانست خانصاحب رئیس المتبحرین نام خود را بدست نور الدین
اکبرابادی سپرده اند پس مثل اهل هند راست آمد که حق الله و پاک ذات الله سهی تو خدا اور
خدا کا رسول غافل نہو خدا کو بھول یعنی زبان حال و مقال این عدیم المثال باین بیت مترنم است

بیت در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم و عنقریب
از نقل مکاتیب دیگر اشارةً و صراحةً بخواطر ناظرین سامعین جالی میشود که هر چند شمس جهت
ندا کردند و منادی کردانیدند و لیکن کسی از خویش و بیگانه و نزدیک و دور ازین عهده برنیا
که کتاب امامت و سیاست از ابن قتیبه سنی است و سر اینمعنی میدانی یا نه که حضرت ذو المجد
و الامتنان چرا اینهمه در بهم رسانیدن معارف بی تابیها دارند و هر کسی را بر بهم رسانیدن نشد
می کمارند و آن سر مکتوم هم درین نزدیکی بر همه کس آشکار میشود که میخواهند که قدم
تشیع محدث را که آغازش از عبد الله بن سبا بود است کما فی رجال الکشی ثابت کنند

ونام چندی از اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم تا بتی بعضی از اکابر علمای حق و نقل این المعارف
بر زبان آرند ونشان میدهند که آنها شیعه و مومن پاک بوده اند و این امر تا قیامت ثابت شدنی
نیست که کسی در گروه اهل بیت اظهار و اصحاب کبار این مذهب مستحدث داشته باشد فکیف
باعتراف علمای اهل حق همچنین انتساب کتاب امامت و سیاست بسوی کسی که در کبار علمای ما
محسوب بوده و ثبوت قصه سقیفه بر نهجیکه مکنون خاطر عاطر ست از کجا و تاسف و تلهف عدم
ثبوت این چیزها از مکاتیب دیگر هم بوضوح می انجامد انشاء الله تعالی و آنچه درباره حریم قبل
بخیال شریف گذشت آنهم مطابق واقع نیست فهو کانیاب الاغوال کما عرفت من المکتوب
بحیث لا مجال لهم ولا مقال والحمد لله الکبیر المتعال و نورالدین بمقتضای نوع رانیت نام خود
اندک فطانتی و حدس انتقال دارد که جناب مستطاب را بسبب کمال اختلال حواس بعد ازان دید
منتهی لایق آن نمی پندارد که قوت و ضعف ادله دریابند بنابران آیات و احادیث
داله را بر افضلیت امیرالمؤمنین از انبیا و مرسلین نیز خود طلبیده است و صاف صاف میگوید
که بر ذهن و ذکای خود معذور نباید شد و اینهم از کلامش مثل نیم روز روشن است که قصه اعث
تلک الغرانیق العلی در اسفار شیعه بعینها موجود است و حمل بر تقیه هرگز مناسب نیست و با
تزلزل شیعه خواهد شد و ازینجا حال تبحر و تحقیق ائمه عظام امامیه مثل علامه حلی و غیر او که
بعد نقل قصه مذکور علمای اهل سنت را با وجود که جمهور ایشان حکم بضعف بلکه حکم بوضع آن
کرده اند زیر تشنیع و تهجین گرفته اند مانند صبح صادق عیان میگردد اینها که شنیدنی
نتایج معقوله اکابر ابادی بود که غنیمت دانسته برای تفصیل اجمال اصل خطا ایراد کردم حالا

بقیه و خاتمه اصل مکتوب گوش کن که از طرایف امور و عجایب دهور اینکه علامه زمان وا[قعیت]
بعضی از دروغ زنان که مثل خود دیده و بمن خود خطا میکنند و درلاف و گزاف مشهورست و کسی
او را از ثقات نمی داند و من یکدو بار درباره دهانیدن چندی روپیه که منتهای آرزوی آن بود
سفارش او بخدمت مرزا صاحب موصوف بعمل آورده باسعاف مرامش پرداخته بودم
گوش بهانه دند مگر چند ماه میگذرد که من قصه ملاقات و صحبتهای خود را با جناب شان مفصل
بخدمت مخاطب رفیع المکان که روبروی دراثنای تقریرات ارتباط این قصه مجملا کرده بودند از آغاز
تا انجام عرضه دادم و تکذیب راوی پرداختم و جناب مخدومی اقرار کردند که روایتش
فی حد ذاتها خود موجب ظن هم نبود تا بتیقن چه رسد الغرض حاشا که من کاهی از واحدی از
اساتذه خود از حضرات امامیه که یکی از ایشان یعنی جناب مخدومی ملاذی عطوفت نشانی
زبدة الکاملین جناب مرزا فتح علی صاحب ادام الله عطاهم بعنایات ایزدی بقید حیات اند
و هنوز در شهر لکهنو بدار و غگی سرکار مرزا حیدر صاحب خلف ارجمند مرزا محمد تقی خان صاحب فیض آبادی
تشریف میدارند و دو بزرگ از آنها داخل زمره اموات اعنی جناب راس العلما و رئیس الفضلا
میر نجف علی صاحب سرامد اذکیا و حذاق اطبا میر نواب صاحب باشند توریه و تقیه ورزیده باشم
بلکه با هر یکی از ایشان موافق استعداد خود قبل از سفر دهلی و ملازمت علامه دهلوی نور را
مصحح وهم بعد ازان چنانکه باید در غالب اوقات مناظرها میکردم که تفصیلش را مناسب نمیدانم
و تحقیق این امر از جناب استاد اولین دام الله عناتیهم بغایت آسان است و هم باید
حقایق این امور از قدوه عتبه بوسان ضرایح مقدسه ائمه اطهار و اسوه اطبای روزگار

یعنی حکیم میر محمد صاحب و حکیم سید علی صاحب که هر دو فرزند سعادتمند استاد سوم اند و کتب فارسی
و بعضی از کتب در صرف و نحو از من تحقیق کرده اند استفسار نمایند و بی تکلف به پرسند که فلانی
گاهی توریه و پرده داری مذهب نموده یا همیشه درباره تسنن مشهور و معروف بود تا جلباب
خفا از روی کار زیاده تر بر افتد و اطمینان قلبی بحصول انجامد و هر چند من تا مدتی در انجمن
اهل السنت یعنی مرزا صاحب موصوف حاضر میشدم ولیکن از روز اول جناب شان حال مذهب
فقیر میدانستند و انیمعنی را اکثری از فرزندان عالیشان شان که دران صحبتها حاضر شده اند
و با من ملاقات دارند نیک میدانند اد راک این ماجرا از انیها نیز اسهل است و گاهی من کسی را
همراه خویش نبرده ام الا ورد برادرم حاجی سید میر علی صاحب را که بفطانت و ذکاوت اتصاف
دارند و از مدتی چون حال اخلاق ستوده و خوش بیانی و حسن اعتقاد شان بجناب علامه دهلوی
درباره فضل و بلاغت می شنیدند و مشتاق لقای فرحت انتما بودند چنانچه برادر موصوف
محاورات بلیغه و بیانات فصیحه و انواع محامد صاحب تحفه بگوش خود شنیدند و از غایت
انبساط و سرور گویا بر زعفران زار رسیدند و برین امور او شان گواه عادل اند و از نیها ز جناب
بها در وفقه الله لما یحب و یرضی را تکلیفی ندادم مکرر روزی در ایام مرض الموت شان بکفتم
که برسم عیادت رفتن ضرور است بنماید و الا بعد وقوع واقعه و سنوح سانحه و از رفتن
شان نیز اشکوه و درد دل سامی عقده باقی خواهد ماند فرمودند که بالضرورت خواهیم رفت بنما
بعد از نماز پیشین بر وید بعد یکدو لمحه من میرسم از اتفاقات تقدیر آنکه من بخدمت مقدس
شان حاضر شدم و چنان یافتم که مصرع اگر ماند شبی ماند شبی دیگر نمی ماند و نقد وقوع

خانصاحب منتظر بودم که بیکبار ناگاه حیدر بخش خدمتگار ایشان رسید و بگوش من گفت
که ایشان سوار شده تا بدروازه بحی کنج رسیده بودند که ناگاه استیلای گرمی هیجان
صفرا بمزاج خود یافتند ناچار از نیم راه برگردیدند عذر مذکور بیان کردم برخاستم
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید و تکذیب لمن تبعوه بالاکاذیب و هو منه
پس بعید الغرض انتساب توریه و تقیه که راوی با این کس میرسانیده جز آنکه بجوابش رباعی
شیخ بو علی بن سینا بقلم آید چیزی دیگر بخیال نمیرسد **رباعی** کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود در دهر چو من یکی و آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود
و بگمان بنده چنان راسخ است که بعضی از متقین و زاهدین راوی که در اثر این افترا تحریف نموده باشند
والا متصور نمیشود که شخصی بی جهت و بی سبب از سائر طبقات انام اقدام بران کند بعد
مخفی نماند که عوام طلبه بشنیدن قصه تلک الغرانیق العلی متحیر خواهند بود که این چه ماجراست
پس برای رفع تشویش ایشان و ادراک حقیقت جوابیکه راوی بجناب مرزا صاحب معظم الیه
نسبت کرده این روایت را که در افادات فضل حق شاه ذان موجود است چنانچه دانستی ذکر گذشت
جناب مستطاب معلی القاب روا باشد که نزد نور الدین ستاندند این روایت را هم مطابق روایت
فضل حق باذان بشهادت اکبرآبادیست پیشکش نمودند تا حال قوت و ضعف دلائلش در یابند
و احتیاطش این است که بنده را پاره از تاریخ طبری بهم رسید و در وثوق طبری کسی را
کلامی نیست شاه عبد العزیز با طمینان اینکه نسخه طبری نایاب است ظاهرا ترجمه آنرا نامعتبر
و تالیف شیعه گفته مگر در طبری بعجب عنوان این روایت را نوشته لما رای رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تولی قومہ عنہ وشق علیہ ما یری من مباعدتہم ما جاءہم من اللہ
تمنی فی نفسہ ان یاتیہ من اللہ ما یقارب بینہ وبین قومہ وکان یسرہ مع حبہ قومہ وحرصہ علیہم
ان یلین لہ بعض ما قد غلظ علیہ من امرہم حتی حدث بذلک نفسہ وتمناہ واحبہ فانزل اللہ والنجم
اذا ہوی فلما انتہی الی قولہ تعالی افرائیتم اللات والعزی القی الشیطان علی لسانہ لما کان
یحدث بہ نفسہ ویتمنی ان یاتی بہ قومہ تلک الغرانیق العلی وان شفاعتہن لترتضی و در آخر این
عبارت بعد سجدہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسجدہ مشرکین رضای مشرکین ازین
امر و انتشار این خبر مینویسد فاتی جبرئیل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال یا محمد
ماذا صنعت لقد تلوت علی الناس ما لم آتک بہ عن اللہ وقلت ما لم یقل لک فحزن رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عند ذلک حزناً شدیداً وخاف من اللہ خوفاً کثیراً فانزل اللہ
وکان بہ رحیما یعزیہ ویخفض علیہ الامر ویخبرہ انہ لم یکن قبلہ نبی ولا رسول تمنی کما تمنی ولا احب
کما احب الا والشیطان قد القی فی امنیتہ کما القی علی لسانہ صلعم فنسخ اللہ ما القی الشیطان واحکم
آیاتہ ای فانما انت کبعض الانبیاء والرسل فانزل اللہ عزوجل وما ارسلنا من قبلک من رسول
ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیتہ فینسخ اللہ ما یلقی الشیطان ثم یحکم اللہ آیاتہ
فاذہب اللہ عن نبیہ الحزن و آمنہ من الذی کان یخاف انتہی پس مقام حیرت بلکہ وحشت است
کہ درین عبارت از روی لفظ و معنی چگونہ تقدیر ہمزہ استفہام انکاری توان کرد و جناب
مرزا صاحب کہ بعقل و فراست ہمقرین بودند چگونہ خلاف بداہت ادلی چنین مینوازند
گفت تا حضرت سرکردہ اذکیا آنرا محصی برای خویش تصور بلکہ تصدیق کردند و خبر

موضوع مهمل را که بعکس و نقیض قضایای واقعیه محمول و محصور و بسبب فقدان نسبت ایقاعیه
از مرکبات ناقصه بود بلا نظر صحیح و استقرا و تمثیل از باب حجت طائفه خود ادعا نمودند
آری فرق این است که این روایت در نسخه سمساطی که محرف و مبدل اوست بر آمد بخلاف روایت
فضل بن شاذان که امامیه افادات او را بجان و دل خریدارند کما لایخفی علی المتصفحین و حضرت
شاه عبد العزیز دهلوی جزاه الله خیرا فقط ترجمه را شیعه نسبت نمیدهند بلکه به تحریف و
تبدیل کتاب عربی نیز حکم میفرمایند جناب والا چون تحفه اثنا عشریه را نمی بینند یا کنه حقیقت
عبارتش معاذ الله نمیرسند این جسارتها مینمایند که از کلام صاحب تحفه عدم اعتبار ترجمه معلوم میشود
نه نسخه عربی و حالانکه هر دو نزد او بی اعتبار است چنانچه کید پنجاه و دوم علمای شیعه را این
ادل دلیلست و عبارتش این است که مخادعه میکنند با مورخین اهل سنت به نهجی دیگر مثلا
کتابی در تاریخ نویسند و در آن کتاب از تواریخ معتبره اهل سنت نقل نمایند و اصلا خیانت در
نقل نکنند لکن چون نوبت بذکر صحابه و مشاجرات آنها رسد بعضی از قدحیات ایشان از کتاب
محمد بن جریر طبری شیعی که در مثالب صحابه تصنیف کرده و یا از کتاب او که در امامت نوشته و
ایضاح المسترشد نام او نهاده نقل نمایند و نام آن کتاب صریح نگویند پس در اینجا ناظرین را غلط افتد
که شاید مراد کتاب محمد بن جریر طبری شافعی است که بتاریخ کبیر مشهور است و اصح التواریخ است
پس مورخان نقل در نقل نمایند و موجب تحیر شود و متتبعین آن نقل در ورطه ضلالت گرفتار شوند
و این کتاب یعنی تاریخ کبیر بسیار عزیز الوجود است کم کسی را نسخه او میسر آمده انچه نزد مردم مشهور است
مختصر اوست که از محرفات سمساطی شیعی است و سیجی حاله انشاء الله تعالی در ترجمین آن مختصر

یم

نیز اکثر شیعه گذشته اند پس تحریف در ان راه یافته انتهی کلامه علی الله فی الجنة
مقامه و تنها حضرت علامه قدس سره العزیز چنین نمیگوید بلکه صاحب صواقع مولانا
نصر الله کابلی انار الله برهانه نیز چنین فرموده الثامن من التسعون نقل ما یوافق مذهبهم عن تاریخ
علی بن محمد العدوی ابی الحسن السمساطی الشیعی الذی اختصر تاریخ الطبری و زاد علیه اشیاء و اعزوه
الی الاصل و انه ینخدع منه السفیه و یری انه نقل من تاریخ محمد بن جریر الطبری و قد نقل عنه بعض مورخی
اهل السنة مغتریا ما نقل عنه الی الاصل ظنا منه انه هو و انما ذکره کله منه انتهی بلفظه و عدت
که در عبارت تحفه بود مضمونش همین است که در کید هشتاد و دوم شیعه فرموده اند که بعضی از روایات
موافق مذهب خود از تاریخ علی بن محمد عدوی ابو الحسن سمساطی شیعی که تاریخ طبری را مختصر نموده
و در وی بعضی چیزها افزوده و بسبب سهولت عبارت مشهور و رایج گشته نقل نمایند و گویند
که این روایات در تاریخ طبری است حالانکه در اصل تاریخ از ان روایات نام و نشانی پیدا نیست
و این مختصر که حالش مذکور شد را بسیاری از مورخین اهل سنت هم زده است زیرا که هرچه
در ان مختصر بینند نسبت باصل نمایند انتهی و حکم صاحب تحفه بعزیز الوجود بودن کتاب
مذکور در بسیاری از کتب فن موجود است که یکی از ان کتاب صواقع است کما لا یخفی
و ازینجا نیز حال استقرا التحفه اثنا عشریه که بعد از وقوع اشد ضرورت و تذکیر و تنبیه نور الدین
بمطالعه آن لطائف همت بستند و بغور و امعانش دیدند بر همگنان لایح شد آمدم بر مسئله اهل
خلاف را چگونه ساکت میتوان کرد که خیال دارند که علمای سنت چون در اصل تاریخ
طبری چیزها دیده اند که بکار شیعه آید و سنیان را حیرت افزاید باین وادی رفتند جوابش

نزد فقیر بسیار سهل است که حاشا که علمای ما لاف و گزاف نموده باشند قصور همت و عصبیت
باعث اختلاج قلب اهل قلب گشته ماخذ کتب متاخرین بهم رسانید و کتاب نجاشی را وکردانید
بیاد دارم که در ترجمه سماطی مذکور بعد از آنکه او را فاضل جلیل و متبحر نبیل در مذهب خود
گفته مختصر تاریخ طبری را از جمله تصانیف او شمرده و بحذف و زیادت این تمهید تشبیه
که تاریخ طبری را بطور خود ساخته اعتراف کرده ولیکن عبارت کتاب بدست نیامد ورنه
کلامش را ذکر میکردم بلی بمقوله ثالث ثلثه شهید رابع مخاطب یکتا که در احقاق الحق بنظر آمده
زیاده تر مؤید مدعاست و محصلش بدان میرسد که تاریخ طبری را که در بیست مجلد و نادر الوجود
و نزد اهل سنت موثوق است صدر الدین اصفهانی صاحب ابطال الباطل هرگز ندیده بلکه طبری
غیر معتبر بنظر او رسیده و برنمیعی قاضی غلیظ الطبع از غایت عصبیت قسم غلیظ خورده بس شده
در حق مخاطب همین اذکیا که فضله خور شوشتری است بطریق اولی میگویم و عبارت احقاق
ذکر میکنم که انا احلف بالایمان المغلظة انه لم یر تاریخ الطبری الشافعی المعتبر من علماء اهل السنة الذی
وصفوه بانه عشرین مجلدات ولعله اراد اصل التاریخ الفارسی المتداول المشهور بین الناس بانه
تاریخ الطبری فلا اعتداد به و ازینجا بقول صاحب نزهه نیز که ترجمه طبری با اصل خود خلافی ندارد
حکم توان کرد که اصل ترجمه مذکور که در یک دو جلد بیش نیست تالیف سماطی شیعی است فسقط
قول المدعی و ثبت المدعا و وقعت المصیبة العظمی علیه مرة اخری و ماده اشکالی که در باب
روایت تمر بخاطر خویش فراهم آورده اند جز آنکه تقویت طعن بر ابی بکر صدیق باشد کما
مرت الیه الاشارة چیزی دیگر مفهوم نمیشود چنانچه از کتب امامیه سمت وضوح دارد واکر

چیزینا

پیری دیگر خطور کرده غالباً از باب وساوس و هواجس خواهد بود چنانچه عادت
شریف استمرار یافته **مکتوب دیگر** مولویصاحب منیع المناقب حاوی
الفضائل و حائز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم
ذو المجد والکرم دامت رفعتهم شرح افسانهٔ مژگان سوز آرزو و تمنا مفضی بحصر غیر
متناهی لهذا التکار علی ادراکم الصائب از ان درگذشته اشباح مضمرات خاطر فاتر
منطبع مرآت ضمیر عنایت تذخیر میکرداند صحیفهٔ عنایت عنوان هنگام هجوم نگرانیها شعشعه ریز
ساحت وصول گردید و بخیال سرمهٔ سواد و بیاض دیده کشیده شد انچه از کنایات
هدایت سمات برجای فضل ایزدی بعد سامان بی سامانیها نوکر زیر خامهٔ شفقت رقم بود
باعث تسلی و سکون گردید چون جناب منتسب بدودمان اعجاز نشان هستند لفضله تعالی
و بمجد ارشاد شفقت بنیاد تفاول حصول مرام است و از فحوای تحریر ملازمان التزاماً
تصرار امری برای اخدام فهمیده خوشدل شدم مگر سخنان نگران تفصیل هستم و از ترکتب
معارف صرف همت بتفحص دیگر کتب انچه زینت ترقیم بود مایهٔ فراوان ابتهاج و امتنان گشته
بنده را از کتاب معارف فقط یکروایت دیدنیست که در بیاض ابراهیمی از کتاب معارف
مروی که ابو الطفیل عامر بن واثل بالعکس از اصحاب رافضی بود و معنی رفض هم در ان
کتاب معارف نوشته است و در استیعاب و میزان الاعتدال همین قدر مینویسند که از
شیعه علی و مفضلین آنحضرت بود مگر ثنای شیخین و ترحم بر ثالث میکرد و ورای این
غرض اصلی این است که چه عجب که از ان کتاب صحت نسبت کتاب امامت و سیاست هویدا

مصنفش برآید واگر این نباشد حکایت سقیفه وغیرها مطابق آنچه در کتاب سیاست و
امامت نوشته است دران کتاب هم باشد تاهم مقصود حاصل و در نسبت کتاب معارف
سوی ابن قتیبه کسی کلام نمیتواند کرد که کتب ثقات از روایات معارف بقید تالیف
ابن قتیبه مشحون وتمنای این امر چنانکه خدام هم نوشته اند ازین دارم که ورای ما جرای
سقیفه که بتصریح جبر وستم وتسلم را معترف است دیگر امور هم چنان نوشته که اهل سنت
راه عذر در دیوار بست جائی از زبان حضرت امیرالمومنین بحق شیخین مینویسد کانا عاملین بالجور
فی کل امر وبنده اطمینان دارم که در توثیق او حرفی نمیتوانند بر زبان آورد که از صدق و حق
او بری آرم وعلی هذا القیاس نسبت تشیع هم باو ناممکن پس اسنادآن هم بهم رسانیده ام مگر
کلام درین است که اگر حریف عنید انکار نسبت کتاب کور نماید سندی قوی در دست نیست
هرچند که از عبارت افصاح رشیدی که مع عبارت میزان الاعتدال ملفوف است الزاما صحت نسبت
این کتاب سوی ابن قتیبه وبلادت ومکابره مولف بارتکاب مصادره علی المطلوب مستفاد
مگر خصم معاند برینقدر سکوت نمیکند پس خدام هم در تصحیح این نسبت تشمیر ذیل کما ینبغی فرمایند
که بعد ازین مژده فتح وظفر برای اولیای ملت اثناعشریه است والحمد لله که تجویز بنده دربات
تالیف کتابی بمبحث امامت بذروه استحسان مشمول خدام عالیمقام رسید که بنده را محل افتخار است
و بحیف عمده فایده درین امر این اندیشیده ام که چون تالیف بنده بمناسبت عامی بودنم مناسب
بذهن عوام خواهد بود که مطالعه کننده را بغتة آگاه بر بطلان مذهب تسنن میگرداند تا صب
که کتاب خود را قبل از جواب از جانب تحیف شهرت رسید هر غلغله اش فرو می نشیند من هم

این اشتهره میدیهم وچه عجب که دریکسال ازامروز این مهم انجام پذیرد مگر اشکال بهمان نسبت
که مکرر عرض شد که معینی پیدا نیست و بنده با وجود تعطل محض فاقد الفرصتم امروز که دست
بخامه تحریر جواب عنایت نامه زدم بمبالغه بیست سی خط را جواب نوشتنی است و ممنوعم
قطع این سلسله کرد و اگر توانم کرد سودی نیست که زیاده از دو سه ورق آن نسخ عبارت
تبیض آن ذهن کلال پیدا میکند و علاوه عدم تیسر کتب که درین ویرانه وسائب مقدرت رسیده ام
رسانیده ام و چون تیسر شمول معارف کتاب عزیز الوجود باعث رجا شده است مگر برای
تفحص کتب خصوص کتاب العقد لابن عبد ربه التماس می سازم و آنچه بجواب حدیث کیف انت یا علی
ارشاد شد دلالت تام بر حدت ذهن بلکه المعیت خدام دارد و خیلی محظوظ شدم
و این خدشه بخاطر نداشتم مگر جناب بشنوند که اولا نقول معروضه سابق که هرگاه در باب
احادیث غدیر و فدک و قرطاس معاندین زبان بر انکار نکشیدند بدیگر اعضالات کی
سکوت مترصد است و ثانیاً درین مباحث که غیرت جبلی هم شریک میباشد تکثیر سواد هم
مقصود میباشد سوم دلایل ضعیفه هم بعد اجتماع قوتی پیدا می سازد پس سخن فی
حد ذاته معقول میباید کو طرف ثانی جوابی پیدا تواند کرد و چون حمله تحریر کلیتره انشاءالله
تعالی بنظر افادت اثر میگذرد بالفعل صرف وقت بگذارش جواب خالی از ضاعت نیست
و طریق جواب از تعلق عنایت بصیر بدلیل عدم انتهای اختیار خدا و رسول تقلید و تبرء هم
و ما اختار روا بر می آید اشاره بار رسال تالیف کلیتره که شده هر چند بخدا که بنده از
تحریر خدام برای العین می بینم که مستعدان زمانه را زانوی ادب بخدمت گرامی ته

کردن بباید پس تحریر مثل خودم را بجناب فرستادن پایه استجابست مگر چون غرض صلاح
ست همین که کاتب بدست می آید سواد بر داشته ارسال خدمت کثیر الافادت میسازم مگر
ارشاد شود که در تاکید ارسال عرایض از زره لکهنو چه بدست اگر قیام خدام در انمقام تقرر
یافت چرا گذرانیدن عرایض بنده را تفویض کسی از احباب یا متوسلان در ان شهر نمی فرمایند
که به نشان نام مکانش نحیف عرایض میفرستاده باشم در این طول مسافت قصوری کیر دو از
حال مجلدات بیاض که استعلام رفته ملاذا این کتاب بی وصلی و ترتیبی ندارد که نشک مکونات
نشان تواند داد دو جلد در مثالب شیخین و یک جلد در عیوب عایشه و درین هم تکرارات بسیار
و دو جلد باقی در یکی صرف نقل از شرح ابن ابی الحدید و جلد چهارم مکرر محض مگر انچه ازین مجلدات
بطور ل بنده فهرست بر آورده ام صفحه دوازده سطر بعرض هفت انگشت تحریرش یا بسند لا
زیاده بر پنجاه جزو خواهد بود اینقدر هم کم نسبت کتاب معارف خدا کند که بخدمت رسیده باشد
اگر امکان شفقت فرمودن بنده باشد قیمت و بها والا گو خدام را ضیق فرصت است و ایز
بسیار بحسن اشتغال امور دلخواه زیاده کند یکبار از اول تا آخر ملاحظه فرموده انچه مطالب مفید
بما نحن فیه باشد انتخاب فرموده عنایت خواهند فرمود و در باب خطبه شقشقیه و سند ان
از نهایه برای همین امر که خامه عنایت رقم بان اشعار فرمود عرض کرده بودم چه از زبان
مولوی اوحد الدین نامی سن هم همین معارضه یا المثل کتاب پیش شنیده بودم و البته مشکل است
که علمای وقت تحریر کار بدور اندیشی و حفظ از اعتراض حریف به بعض جا ها نکرده اند لیکن
خاطر عاطر شرف افزای اطمینان باد که بنده دگر سناد هم بهم رسانیده ام از جمله انچه ابن اثیر

در نهایه

در خطبه نهایه از ذکر ماخذ کتاب خود نوشته شده کافیست ضیق مجال عاید تفصیل اجمالیست
دیگر عرض است که اگر بنده معتبر بودن حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و نامعتبر
بودن حدیث لاتجتمع امتی علی الضلال وهم کذب ابو عبیده امین هذه الامة بانضمام
ابن عباس حبر هذه الامة از کتابی که سنیان را مجال کلام در وثوق آن نباشد بر آورده هم
که این احادیث خصوصا اوّلین متمسک فرقه نواصب و بر السنه علمای سلف و خلف جاری است
تا تحفه را چه صله عنایت میفرمایند و آیا این امر بکار آمدنیست یا نه زیاده بجز تشکرات که [illegible] شوند
طالع که کی قرب مثل خدام عالیمقام نصیب این [illegible] و راز فهم و ادراک مسکر دانند چه عرضه [illegible]
زمانه رهی و رام ملازمان باد برب العباد محرره یازدهم ربیع الاول سنه ۱۲ الهجری

مخفی نماند که انچه سرامد بلغا در باره ابن قتیبه الطناب تمام
بکار برده مصدر غفلتها شده و گفته اند باظهار خود رسان چنان نیست که موجب الزام اهل حق
افتد زیرا که بتصریح و تنصیص ارشاد میفرمایند که درین معنی سند قوی در دست نیست و
انکه در باب تشهیر افادات خود اندیشیده بودند از جمله وساوس و هواجس باید شمرید
معهذا دلیلی است که فقط عناد و عداوت اهل حق نصب العین داشته اند و نیز خواهند که
برای تلبیس عوام پردازند و راه تدلیس برای خویش مفتوح سازند والا قرو شدن [illegible] غلغله
کتاب منتهی الکلام بدون نوشتن نقض آن و آنهم بشرطیکه سخن از آسمان و جواب از
ریسمان نباشد چه معنی دارد پس معلوم شد که نزد علمای طایفه همین کید و فریب مطمح نظر
افتاده که بو رساله امامت را بعد تصنیف شهرت دهند و عوام کالانعام را در شبهه اندازند

که جواب همان کتابست نعوذ بالله من مکاید النفس و هفواتها و قول مخاطب رفیع الشان
در مقدمه جواب حدیث کیف انت یا علی دال دلیل است بر آنکه برای سلب خلافت خلفای
راشدین آنچه از بیاض التقاط کردند بکل سر سبد آن حدیث مذکور بود آنهم درباب مذکور
بی مغز و بی حقیقت برآمد و کسیکه تمامی مستعدان زمانه را باید که نزد او زانوی ادب کنند
و کتب فن بلکه اسفار معقول و منقول هر دو را در خدمتش گذرانند بشهادتش بدین حدیث
استدلال نتوان کرد و سلب خلافت ثابت نمیتوان نمود و آنچه درباره مجلدات بیاض نوشته
اند از انهم توان یافت که جامعین آن سلیقه در فن کلام نداشتند و نه رسم تصنیف و تالیف
ایشانرا حاصل بود و آنکه جناب سلاله اذکیاء عالم از زبان جناب مولوی معنوی اوحد الدین
ادام الله رافتهم الی یوم الدین حکایت فرمودند قطعاً و یقیناً مقتضی آنست که بعد ازین
تنبیهات جناب شان دریافتند که خطبه شقشقیه بجهت بودن لغاتش در قاموس و نهایه جزری
درباره احتجاج التفات کردنی نیست و العجب که آنچه فخر الدین نجفی در دیباجه کتاب
مجمع البحرین نوشته و نص در این است که لغات احادیث ائمه را که در طرق امامیه مروی است
حل خواهم کرد لایق استدلال نباشد و خطبه نهایه دلیل برای امامیه باشد از ینجا هم حال
درس شریف ظاهر و باهر است حق تعالی دستگیری فرماید و براه راست دلالت نماید
و از کجروی‌ها باز دارد و شیمه انصاف و راستی گستران آرد و مقوله که در حدیث
اصحابی کالنجوم و مانند آن نوشته اند آنهم دلیل سلامت ذهن و استقامت عقل
تواند شد زیراکه در منتهی برای الزام شیعه تصحیح این حدیث از ائمه معصومین بدلالات

ادله باطل

روایات معتمده کتب متشیعین نقل کرده ام پس اگر مانند شریک الباری فرض کنم که حدیث
مذکور در کتب اهل حق ضعیف یا موضوع است برای شیعه چه مفید تواند شد و چگونه برای رد
کلام فقیر بکار تواند آمد و حاشا که حدیث مذکور در طرق اهل سنت چنین بود که بخیال خود به درجه آورده اند
زیاده برین نیست که بعضی از اسناد آن ضعیف بوده باشد و ازین معنی چگونه لازم می آید عدم
اعتبارش مطلقاً و اگر جناب سخن این فاقد الادراک را میزان اعتبار نسنجند باری آنچه عمدهٔ المجتهدین
امامیه یعنی حسام الدین محمد صالح ابن احمد مازندرانی در شرح کافی که خود در ستایش آن فرموده
اقبل علیه العالمون و رکن الیه العارفون و عکف علیه الناظرون و لم یرشله المتقدمون و
المتاخرون در باره حدیث امام صادق ع که انبیا را میراث مالی نیست و بواسطه ابو البختری
مرویست میفرماید اقول الحدیث معتبر و ان کان الراوی کذوباً لان الکذوب قد یصدق مقبول
خواهد بود یعنی هر چند که راوی این حدیث دروغگو و کذاب است ولیکن در معتبر بودن این حدیث
کلامی و حرفی نیست انتهی فرق اینست که ثبوت حدیث کلینی حقیقةً مذهب جمعی از امامیه را
که مثل دیگر برادران خویش بقول اهل حق رجوع نکردند و بر توریث اصرار ورزیدند چنانکه کلام
بحرانی در شرح نهج البلاغه نظر بآن دارد و تفصیلش در کتاب کبیر یعنی ازالة الغین عن بصارة العین
آورده ام از بیخ بر میکند و حدیث نجوم سراسر تائید ما میکند دیگر آنکه حدیث مذکور نزد حکیم
مازندرانی مقبول است بدلالت کتاب طعن الرماح در روایت ابو البختری محصور است و حصر
حدیث نجوم بطریق معلوم ممنوع پس اگر در باب احادیث مذکوره بعضی از رواة را بوضع
و ضعف متصف نمایند و دلالت آن مثل حدیث کیف انت یا علی و مانند آن نباشد باهل سنت

چه ضرر میرساند که طرز دیگر تسلیم از عیوب نزد خود دارند کما لا یخفی علی الماهرین و بعد
از نقل معتبر بودن حدیث عدم توریث انبیا علیهم السلام درازنفسی حضرات مجتهدین
و تدقیق لاطایل اینها بطور فلسفی و اظهار معائب ابو البختری و سیاه کردن ورق ها
درین مضامین همه برباد میرود و ضیق مقام از تفصیل آن عایق است والا مقالات مجتهدین
و مقتدای فرقه اخباریه را ذکر کردمی و حقیقت حال را اظهار نمودمی فیما اشرته هدایة
للمسترشدین و کفایة للمستفیدین الغرض بخیال بنا ورند که مقصود از حدیث نجوم الزام امامیه
است و اگر به تنزل و تسلیم ضعف و وضع جمیع طرق آن هم نزد اهل حق ثابت میشد برای
شیخ الطایفه چه سود و سید این قوم را چه روز به بود **مکتوب دیگر** که هرچند بقامت
کهتر لیکن بقیمت بهتر آنکه مولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضایل و حایز الفواضل عالی
دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد و الکرم دامت رفعتهم
بعد فراوان تمنا و سلام نیاز آگین منطبع مرآت ضمیر منیر میگرداند دیریست که عرصه فرما بستانام
و تاکه از وصول مطلع منشور خلجان وصول و عدم وصول خار دامان خاطر میباشد و
اشتیاق معارف دل از دست برده است و هم نگران دریافت حال خیر مآل ملازمان
و اشتغال با مور مرجوعه پیوسته با خاطر فاتر دوچار میباشد پس جا که لا اقل در
هر ماهی عنایت صحیفه عنایت میشده باشد و لهٔ نیازمند بسند صحت نسب کتاب
امامت و سیاست سوی ابن قتیبه بعلوم ملازمان است و چار سو نوشته آخر بر دو ک
ماندم حکایتی عجیب که دال بر عنایات ایزدی است اینکه در بیاض ابراهیمی مندرج است

که صاحب انوار بدریه تصحیح این نسبت کرده است انوار بدریه بزعم بنده حکم عنقا داشت
بهر کس که نوشتم نوشت که نام هم نشنیده ام فاضلی در لکهنو هستند مسمی مرزا محمد صاحب پسر
مرزا ببرعلی صاحب اخباری با وجود طول مدت قیام بنده و ایشان بلکهنو گاهی اتفاق ملاقات
نشد بالفعل بوساطت دوستی از بنده هستند عاری کتاب سر العالمین غزالی و انوار بدریه با این
تفصیل که ناقص دارم تکمیل آن میخواهم نمودند بنده که دلداده آن کتاب بودم نوشتم که حال
ابن قتیبه ازان کتاب باید نوشت عبارتی که نوشتند این است قال ابن قتیبة و هو من اکثر مشهور
القدریه و له عدة مصنفات مثل شرح مسلم و الغریبین و التوفیق بین الاحادیث و کتاب الامامة
والسیاسة فی امامة ابی بکر و غیرها من الکتب قال و کتاب السیاسة و الامامة هذا فی مجلد
الاول منه فی باب امامة ابی بکر قال و ذکروا ان علیاً اتی به ابو بکر و هو یقول انا عبد الله و اخو رسوله
الی آخر ما نقل رحمه الله و چون در توثیق ابن قتیبه هیچکس کلامی نمیتواند کرد حتی که عبارت شاه عبد العزیز
هم دال بر توثیق ابن قتیبه است و نسبت کتاب هم بسند رسید و آنچه دران کتاب است بر خدام
نیکو ظاهر پس این حرف را بطور مژده عرض خدمت کردم زیاده بجز آرزو مندیها که فرزین
حسرت است چه عرضه دهد محرره نوزدهم ربیع الثانی ۱۲۵۶ الراقم الاثم سبحان علی عفی عنه
حال این مژده جانبخش غم زدا از فقیر کثیر التقصیر باید شنید که حضرت غیاث
الملهوفین درین روزها بعجلت هر چه تمامتر در مکتوبی آخر اعتراف بغلط خود خواهند فرمود
و نخواهند گفت که از تنبیه میر نصاحب درمجتهد الزمانی که باعتراف شان مرد مهندسان
هم نیستند معلوم شد که این انوار بدریه از کتب امامیه است نه اهل سنت پس روز روشن بشب

دیجور روانبساط و سرور ربویل شور مبدل شد و ازینجا نیز حال سلامت حواس ارباب قیاس
باید نمود که قطع نظر از انکه از حقایق امور و ضروریات فن کلام غافل اند اینقدر نفهمیده اند
که شیخ صدوق رحمه الله چگونه در حق عالمی از علمای خود لفظ قدریه خواهد نوشت فکیف لفظ شیوخ قدریه و انکار
اضافه لفظ اکبر زیرا که بحکم احادیث سید البریه علیه الصلوة و التحیه باتفاق فریقین چنانچه
از کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه و نزهه و صوارم بالیقین واضح میگردد قدریه مجوس
این امت و بعید از رحمت اند در روایتیکه درینباب از مشهورات است که القدریة مجوس هذه الامة
ابن بابویه مقتدای طائفه باخراج آن در توحید پرداخته پس چه ممکن که کسی از علما نسبت قدریت
بعلمای مذهب خود کند و اندک انصاف مرعی شود که درین امور پیش پا افتاده حاجت
تنبیه و قرع عصا چه بود مگر بدیهیات جلیه حکم نظریات خفیه نزد ایشان پیدا کرده و برین علم
و فضل که کسی را از علمای متقدمین و متاخرین شیعه حاصل نگشته باشد تصنیف کتاب امامت
در سر دارند بلکه خود را ازان فارغ العهده می انگارند و برای خود فروشیها اراده جواب
منتهی الکلام را نزد عامه و خاصه بر زبان مبارک می آرند طرفه آنکه هنوز رساله امامت که
هر کسی از علمای امامیه حتی که اطبای بلده لکهنو هم از محو و اثبات و اصلاح آن بالجاح موفور
خود را معذور نداشتند و جناب مصنف آنرا بارها از ناسخین نو نویسانیدند و در هر مرتبه
لباس جدید پوشانیدند هنوز مهذب و مرتب نمیشود با وصف اقرار اعطای آن بجماعه
نجما ضنت تمام سپرده و مستتر میباد که در مکاتیب پاره کاغذی از مسودات خط مولوی
نور الدین حسین صاحب مدلولش آنکه مکتوب الیه خود درین مژده که عطیه غیبی و لطیفه لاریبی است

اہل حق باشد نعوذ باللہ داد تحمیق و تجہیل دادہ و بر مبلغ فہم و ادراک فاضل حمید الاخلاق

زار زار گریستہ و بدلائل ثابت نمودہ کہ بالیقین آن کتاب از کتب علمای شیعہ ست و

چگونہ کسی با وصف ملاحظہ عباراتیکہ مرزا محمد صاحب رئیس الاخبار بہ فرستادند در اشتباہ

تواند افتاد افسوس کہ آن رقعہ بر بنا مد بعد از تلاش و تجسس اگر بدست مے آید درین رسالہ داخل

خواہیم کرد انشاء اللہ تعالے و اطرف و اغرب آنکہ انچہ ارشاد نمودہ اند حتی کہ عبارت شاہ

عبد العزیز رحمۃ اللہ علیہ الخ حجتی ست قاطع و برہانی ساطع کہ ہنوز این رئیس الشیعہ

با وصف شغل مباحث کلامیہ از وقت حضرت صاحب تحفہ اثنا عشریہ الی یومنا ہذا کتاب

مزبور را ندیدہ اند و برین رجحہ موقوف کہ خود اعتراف ایشان از مکاتیب آتیہ و اضح ہمی گردد

انشاء اللہ تعالے الغرض حضرت علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز عبد اللہ بن مسلم بن قتیبہ را

در زمرہ اہل سنت معدود و محسوب گفتہ اند و ابراہیم بن قتیبہ را شیعی مید انند و کتاب

امامت و سیاست را از مکائد و افادات ہمین شیعی میشمارند و انیہم تصریح نمودہ اند

کہ در اصل کتاب معارف از عبد اللہ بن مسلم مذکور ست ولیکن ابراہیم بن قتیبہ شیعی نیز نام کتاب خود را

معارف گذاشتہ تا مردم را از راہ بردہ بخار زار ضلالات کشند برای دفع مکابرہ مجادل

تعصب کیش عبارات کتاب مستطاب تحفہ را از ہر مقام بعرض ناظرین میرسانم در کید نوزدہم

چنین مذکور ست کہ در اسماء و القاب رجال معتبرین اہل سنت نظر کنند و ہر کہ را از

رجال خود شریک نام و لقب او یابند حدیث او را و روایت او را بآن سنی نسبت دہند

و بسبب اتحاد نام و لقب امتیاز درمیان ہر دو حاصل نشود پس سنیان ناواقف او را

امامی از ائمه خود اعتقاد کنند و روایت او را در محل اعتبار شمارند مثل سُدّی که دو کس اند
کبیر و صغیر کبیر از معتبرین ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین و کذابین است و رافضی غالی
و مثل ابن قتیبه که نیز دو کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی است غالی و عبدالله بن مسلم بن قتیبه که در
اهل سنت معتمد و مشهور و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است اما این
رافضی نیز کتاب خود را معارف نام گفته تا اشتباه حاصل شود انتهی بلفظه المقدس
جواب طعن اول از مطاعن صدیقه فرموده که ابن قتیبه که بر تاریخ او اعتماد شیعه زیاده
از کتاب الله است در تاریخ خود می‌نویسد لما بلغها بیعة علي امرت ان یعمل لها هودج من حدید
وجعل فیها موضع الدخول و الخروج فخرجت و ابناء الطلحة والزبیر معها و این عبارت خود از کتاب
سیاست و امامت ماخوذ است کما لا یخفی علی من طالعها که برای الزام شیعه بکار بردند و ارشاد
کردند که تاریخ او نزد شیعه خیلی معتبر است و در طعن دوم از طرف امامیه چنین تقریر کرده اند که
عائشه رضی الله عنها سفر کرد برای طلب خون عثمان حالانکه او را با خون عثمان هیچ علاقه وارثت و
نبود و قرابتی با وی نداشت پس معلوم شد که بجهت بغض امیر المومنین و کدورتیکه با وی داشت اینهمه
فتنه برپا کرد و سابق خود مردم را بر قتل عثمان تحریض میکرد و میگفت اقتلوا نعثلا
ابن قتیبه در کتاب خود ذکر کرده ان عائشة اتاها خبر بیعة علي وکانت خارجة من المدینة فقیل
لها قتل عثمان و بایع الناس علیا فقالت ما ابالي ان تقع السماء علی الارض قتل والله مظلوما
وانا طالبة بدمه فقال لها عبید اول من حرش علیه واطمع الناس في قتله لانت ولقد قلت
اقتلوا نعثلا فقد فجر فقالت عائشة والله قلت وقال الناس فقال عبید

وحمک

ومسک الغبرة ومسک الریاح ومسک المطر، وانت امرت بقتل الامام وقلت لنا انه قد کفر

و درجواب این طعن که بر داین امور فرموده اند تحریض نمودن عایشه بر قتل عثمان و از الغسل کفتن

همه از مفتریات ابن قتیبه است وابن اعثم کوفی وسمساطی واین جماعه کذابان مشهور اند و در واقعه

جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که باتفاق شیعه وسنی افترا محض و بهتان صریح است و سخت

بی انصافی است که در حق عایشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بهتانها در

خدا و رسول خدا را بر طاق نهاده بسبب اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چنین بزرگوار فیاب بی ایمان

برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم قوله تعالی الطیبات للطیبین والطیبون

للطیبات اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم اهل سنت چه قسم این خبر ابن

قتیبه را باور دارند الی آخر العبارة با اینهمه تصریحات در تکذیب و رفض ابن قتیبه شیعی

که حضرت استاذ البریه در کتاب خود تحفه اثنا عشریه بعمل آورده اند اعتقاد اینمعنی داشتن که علامه

دهلوی قدس سره العزیز توثیق صاحب کتاب امامت و سیاست نموده از عجایب مضحکات است

که حکایت مزین کتاب الف لیلیه و لیله هم رشک بر آن می برد و از غرایب امور است

که حضرت خانصاحب همه دان در رساله رابعه خود دعوی اینمعنی نموده اند که صاحب تحفه

ابن قتیبه را رافضی کفته و حالانکه علمای اهل سنت زنهار او را شیعه نمیگویند و اولا

وا مصیبتا حال شاه عبد العزیز باید دید که با اینهمه نام آوری و شهرت از کتب رجال خود

حسابی بر نمیدارد و این مطالب را بکمال شد و مد ادا نمودند و اکنون چنین بیفرمایند که

حضرت شاه عبد العزیز ابن قتیبه را توثیق مینمایند حال هیچکسی از اهل عالم که با عقل

وتمیز مقارن باشد چنین نخواهد بود که جناب سنگی اریکه نبالت وفطانت را در مقابله فقیر
اتفاق افتاده الا فرزندان مجتهد جایسی که در جواب ساله بصارة العین هم بکمال اختلال
حواس تصحیف کرده عنصلانرا از زعفران وآسمانرا از ریسمان تمیز نداده اند اهل هند
در اینمقامات بمحاورات خویش میگویند که مگر بنگ در چاه افتاده ومن میگویم که قطعاً و یقیناً
بنگ بدریای محیط افتاده که زیر جابلقا و جابرسا جاریست که هر نهری از انهار بلاد شیعه
بدان بحر محیط باز میگردد که هر یکی از شیعه از جمله سکاری است غلط گفتم و ما هم بسکاری
ولکن عذاب الله شدید در اینمقام بر همین قدر برای کشف تلمیع خان سر آمد اولی الالباب
اکتفا میکنم و دیگر امور را که تعلق باین بحث دارد بر مطالعه کتاب ازالة الغین عن بصارة
العین موقوف میدارم هر که خواهد بآن رجوع نماید که این اوراق لایق آن مباحث نیست
اکنون عبارت رساله رابعه که تعلق بذات حضرت شاه عبد العزیز دارد و خاتمه آن
افادات ست باید شنید الحاصل حکم شاه صاحب که فضل ابن قتیبه از دو شق خالی نیست
یا انهمه کر و فر و طمطراق تبحر در فن منیف حدیث شریف شهره بی اصلی بیش نیست که از حال
رجال اطلاعی ندارند و تا میزان الاعتدال هم بنظر نگذشته و یا باین مرتبه بیدیانتی است
که باعتماد اینکه معتقدان ما که غرض از تالیف تحفه رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت
حسن اعتقاد قول ما را بمجرد اصغا باور میکنند و از مخالفین کدام کس تصفح کتب رجال
میکنند و از امیران و غیره صدق و کذب ما را می سنجد پس تلبیس و تدلیس ما پیش رفتنی است
بلا مضایقه بکذب و بهتان مبادرت فرمودند و الثانی هو الاقوی انتهی مقام الفصل

بجمله

بعینه درانمقام ارشاد شود که نسبت ابن کذب وافترا بحضرت شاه صاحب نمایم یا بجناب مستطاب که گاهی بان شان باین الودگی ها ملوث نشده سبحان الله مقام آنست که حرفش آتش و نالہ
امامیه که حال تجر پیشوای ایشان که ریاست بنام او ختم شده بدین درجه رسید که تا تحفه عشرتنا عشریه هم ندیده بکمال جسارت و دلیری بتصنیف کتب مشغول گردیده اند از فرش زمین تا بعرش برین رسید
فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشی عجاب آری از ین امر تا وقوع اشتباه در امر فرق زمین و آسمان ست کما لایخفی **مکتوب دیگر** مولوی صاحب منیع المناقب حاوی
الفضایل و حایز الفواضل عالی دودمان جامع الکمالات لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذوالمجد والکرم دامت رفعتهم حرف پرسوز آرزو سر به بکلوی خامه میریزد لهذا از سرخش باز زبانه
بعد تادیه مراسم نیازمندی بر خاطر از بعد سیر شدن مانی در انتظار رسیقه عنایت انتما منبی از ملاحظه دو قطعه عرضه نیاز ساحت ورود در رشک لیلة القدر ساخت و بادرای
خرمی مزاج و باج خاطر فاتر را از فکر انیها پرداخت سرور نا محصور ارزانی داشت و نقاب
احتجاب از روی مضامین بر داشت رفع تردید که از عرضه اولین کمترین بخاطر فلک فرسا جا گرفته بملاحظه
عرضه ثانی که صورت ترقیم پذیرفته غرض اتم ازین کاوکاو فقط صحت نسبت کتاب امامت و سیاست سوی ابن قتیبه بود از تحریر جناب مرزا محمد صاحب ملقب باخباری که بلا تعمق نوشته بودند منبسط
شدم مگر از ارشاد جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین صاحب مد ظله بته کار رسیدم برین هم بوده
نگذشت کتاب انوار بدیه از جناب ممدوح طلبیده ام و جسته جسته دیدم ماتن سنی متعصب بلکه ناصب که از نسبت نقیصه بامیر المؤمنین علیه السلام حذر ندارد و شارح فاضل شیعی و کتب نیست

نافع و در ابتدای کتابش عبائر عدیده از کتاب امامت و سیاست نقل کرده لکن ابن تیمیه
منکر نسبت کتاب مزبور را کی سکت میتواند شد و صاحب بیاض نام ماتن و شارح و کنیت
و لقب مفصلا نوشته غالبا باعتماد اینکه فقط نسبت کتاب را الکفن تشیعی کافی باشد استناد کرده
و الا عادت جامع بیاض زنهار چنین نیست و سندی که از کلام ابن حجر نوشته بایں صورت
که ابن حجر تاریخ الخلفای سیوطی را اختصار کرده دران بذکر سقیفه و بیعت جناب مرتضوی
چنین مینویسد که این حکایت را ابن قتیبه در کتاب امامت و سیاست باطناب نوشته و اگر
کف لسان از انچه نوشته است میکرد اولی بود پس اگر این کتاب میسر شود مدعا حاصل گردد
تعلیق المحال بالمحال که آن کتاب جز ذکرش در بیاض حکم عنقا دارد و آنچه از اسد مکتوبه بیاض
انبا فرموده اند الحق که چنین آگاهی از حال جامع این کتاب ذکر نموده باشد انچه بنده بملاحظه
این چهار پنج جلد که به بنده رسیده دریافتم این است که بعد حذف مکررات مقدار دو جلد
بضخامت قاموس زیاده نیست و بقدر یک جلد ورای آن مجلدات فقط ماخوذ از شرح
نهج البلاغت تالیف ابن ابی الحدید که بنده از شهره تشیع ابن ابی الحدید با آن استنا کردم کو
ابن ابی الحدید زنهار شیعی نیست معتزلی تفضیلی البته چه بعض اماکن که گنجایشی یافته است رد
کلام متشیعین باسلوبی که ما فوق آن ممکن نباشد نموده است و ابن کثیر شیعی نیست الغرض
جامع بیاض رطب و یابس همه جمع کرده و خود کمتر تحریر و تایید مطلبی پرداخته و اکثر جای
چیزی نوشته است از ان وقت و وحدت ذهن بدیهی نیست معهذا مطالب مفیده آنجا از ان جمع
است که اکنون از حد امکان بیرون کیف ممکن که این همه سامان مثل علی ابراهیم خان مرحوم

منور کرامیسر و علمای بعد بس کم اتخاذ ازین بیاض کرده اند و بنده در ابتدا که اعتنائی
باین کتاب نداشتم باین خیال که سند تصحیح نقل از کجا بهم خواهد رسید مگر چون بتقریب جواب کتاب
ناصب که بس آمیه سربودم دیدم بفکر تلاش کتب منقول عنها افتادم و از انچه خود داشتم
و از دیگر جاها بهم رسانیدم بموجب تفصیل علیحده متجاوز از چهل کتاب بیشتر شد و دران که
روایات را تطبیق دادم قریب سه صد روایت لفظا باللفظ صحیح و مطابق برآمد در
روایات منقوله ازین کتب پنج شش روایت بر نیامد ازجمله یک روایت بحق سبط اکبر
صلوات الله علیه و علی اخیه وجده انه کان علیه السلام یلاحظ اللوح المحفوظ فی سن الصبی
از فتح الباری که دران نیافتم وحال آنکه فقط در بیاض منقول نیست جد امجد جناب اعنی
شهید رابع علیه الرحمة در کتاب مصائب النواصب و کتاب احقاق الحق منقولا عن فتح الباری
فی باب صرام النخل عند تعنیبها همان عبارت لفظا باللفظ نوشته اند و چنانچه سابق عرض شده
مولوی عبد الحی ردیف مولوی اسمعیل سر منبر این روایت خوانده بود و ذلک عجب عجاب و حیرت انگیز
درکتاب فتح الباری که بنده دارم چه عجب که متعصبی آن تحریر اسقاط عبارت مذکور کرده
باشد امری دیگر بخاطر میگذرد دیگر عبارت شرح نهج البلاغت که ابن قتیبه متهم بحق امیر المؤمنین
نیست عوض این در شرح مزبور بحق ابی هریره برآمد منقولا عن المعارف در حدیث قول
مردم در باب التجای حضرت رسالتمآب با میر کل امیر طال بخواه مع ابن عمه و هو اب حقیقت
رسالت ما انجیبه و لکن الله انجاه تصریح قائل ابی بکر نوشته ست و در کنز العمال لفظ
ابی بکر بر نیامد دیگر دو روایت دیگر ما بقی همه درست پس با وجود صحت صد با روایت عدم

تطابق در دو چهار روایت حیرت زیست و ناصب دریں امر میزان ذهبی غلط نگفته است مگر مدعای
ما فوت فیست تفصیل این اجمال آنکه بنده را کتابی بخط عرب نوشته چند مدت از مولوی
خلیل الدین خان بهادر خلف قاضی القضاة متوفی مولوی نجم الدین خان در لکهنو بدست آمده بر صفحهٔ اولای
آن کتاب بعبارت عربی نوشته بود که این کتاب میزان الاعتدال است از تالیف فلان بن فلان
ذهبی بنده نقل آن کتاب با لکهنو گرفته بودم و خبر نکرده و مقام اتفاق دیدن نشده بالفعل که بنظر درست
ما جری فی الحال منقول را دیدم نسخ بحث یافتم باز از خان لور طلبیدم و اون شا بعد
اصرارم از اکبرآباد که نزد برادرشان بود طلبیده فرستادند که الی الحین نزد من موجود
تبعمق دیدم در اشتباه افتادم که این کتاب از کیست چه نقل از ذهبی از کتاب العبر ذهبی که بطور
تاریخ نوشته و آن کتاب هم بنده دارم می کند بر پیشانی نمودم او را گفت که میزان
ذهبی است و دستور محدثین است که خود در تصنیف یاد میکنند چون امعان نمودم متحیر شدم
و جوابی بنا رست داد بالاخره بنده سراغی بکف آوردم که مولف کو در دیباچه نام خود
نه نوشته مگر مینویسد که چون از تالیف کتاب کبیر خود مغنی فارغ شدم به ترتیب این کتاب
پرداختم پس غالب که تالیف ابن حجر عسقلانی است و کتاب ذهبی را بالتمام جزو کتاب خود
کرده و چیزی خود هم بشد و زده ندرت افزوده اکنون از جناب مسئول که اگر معلوم نمایند
که مغنی کتاب کیست اشعار فرمایند و انچه در بیاض منقولا عن المیزان الذهبی نوشته مثلا
در دو روایت عشش منها بعینه لفظا باللفظ یافته شد و سه چهار روایت بادنی تغیر و بعضی
یافته نشد آن کتاب منقول مملوک بنده نیست مع چند کتاب فقیر محمد خان بهادر باستعاره گرفته بود

ازانجمله دو جلد کنز العمال که بس نسخه صحیح بود علانیه گرفتند و منکر شدند و ندادند و بنده
بالفعل بصد و پنجاه نسخه سقیمی خریدم که معظم روایات بیاض با خود از کنز العمال سبب بیمعنایی
معارف که رقمی بود کشودنی نیست در بیاض که از معارف بنده راجع بیک و اثبات تشیع
ابی الطفیل بیادم نمی آید که باشد و بان غرضی متعلق نیست و تشیع این کس از استیعاب و جامع الاصول
هم معلوم میشود مگر همان تشیع مصطلح که جناب نوشته اند یعنی تفضیل و خصوصیت عقیدت در حضرت
مرتضوی مگر ابن ابی الحدید روایت بسیار از معارف می سازد از جمله حکایت مرگوز نحو ابی هریره
و ابن ابی الحدید فاضلی متبحر محدث و ناقد است از وبس مستبعد که حکایت غیر مطابق محکی عنها
نویسد پس این را چه توان گفت اگر سید مرتضی علم الهدی بکتاب معارف استناد کرده اند بالفرض
که ابراهیم بن قتیبه هم کتابی موسوم بمعارف داشته باشد چون ابراهیم مزبور معاصر با سید
پیشتر از زمان سید باشد امکان دارد که سید از و روایت کرده باشند و تفرقه در کتاب شیعه و
سنی نسازند و جواب اینهمه استبعادات اینکه معارف را جناب خود دیده اند ظاهر است مگر اینکه کتابی که
جناب را بهم رسید اگر ابن قتیبه نامش در دیباچه نوشته باشد کتابی دگر باشد غرضیکه عدم تطابق
نقل با وجود تخصیص علما بس جا نگرامی افتد و چون بنده کسی ندارم که بر تصفح او اعتماد باشد وجود توزیع
و نشستن حال مجملا از ذیل و ثبت میشود کتاب تحفه را من الاول الی الآخر مگر بعض مقام بنظر جلی و اکثری
دیدم و جواب بعض کلامش در تحریر کلیتره خود هم افزوده ام جز دو جا ذکری از ابن قتیبه نیست
انچه خدام نگاشته بودند در کجود این تفصیل ست و جای دیگر در ذیل ثعلبی و سدی وغیره ذکری
از عدم توثیق یا تشیع ابن قتیبه پیدا نیست فقط افترا در نسبت کتاب معارف بسوی او و این لا

صریح دارد که درکدام نسخه معارف امور منافی مذهب اهل سنت دیده است و ذکری از کتاب
امامت و سیاست اصلا در تحفه نیافتم بالجمله انچه مرقوم شده تیسر کتب مطلوب حواله خامهٔ نایب رقم
بود ارشادی در پیراهن نگنجیدم اگر سرازنی هم بدست آید مقامات مشتبه عرض سازم و کاشف
ذهبی بنده یکبار دیده ام دران حال شهادت و معجزات سید الشهدا مفصل نوشته حتی که
مطابق کتب شیعه توان گفت ملازمان آنمقام را بالخصوص دیده بالضرور سواد خواهند برداشت
وعند الفرصت بتحقیق آن هم منت خواهند فرمود و دیگر مقامات دیدنی نیز اکنون بنده در تلاش ایشان
کتاب زیاده تر بسیار مهم عمده کتاب العقد ابن عبد ربه که وثوق این شخص از مرآة الجنان یافعی
یافتم و در بیاض عجیب روایات ازین کس منقول است که سفیان سلاطین بنی امیه داشتن نمیتوانستند
دوم عینی شرح بخاری صرف برای دو روایت یکی اینکه معرکه حدیبیه نوشته است که عمر را ارتیاب آن
زمان از مؤلفة القلوب و ایمانش بعد ازین راسخ شده باشد و دوم بغزوهٔ احد حضرت رسالت
مآب صلی الله علیه و آله وسلم فاتحین احد را لعنت کرده اند در تفسیر آیت لیس لک من الامر شیئ
سوم حسن السیرة فی حسن السریرة از سپر محب طبری مؤلف ریاض النضره که حکایت نوشتن حضرت
رسالت مآب حدیث من کنت مولاه و گواهی گنانیدن اصحاب و بیعت گرفتن بامیر علیه الصلوة
والسلام جا بجا بیاض از ان کتاب و کتاب مودة القربی منقولا از ابی الهمدان مولی الرسول
نوشته در کتاب مودة القربی که بعینه لفظا باللفظ یافتم بکر دیدن نُصّاب را کلام خواهد بود
اگر کتاب حسن السیرت بهم رسد و دران هم باشد نعم الاتفاق چهارم کتاب زین الفتی
فی تفسیر سورهٔ هل اتی که از ان هم مطالب مفیده در بیاض منقول است و غایت سعی

اثم انیکه انچه از بیاض واپس کنم سندش دیده باشم و مهما امکن در انتساب جد و کد بسیار گزیده
ام و فی الجمله بمقصود هم رسیدم اکنون امید از تائید حضرت باری دارم که تکمیل این مدعا از دست
منتسب دون بد اللهی یعنی جناب مستطاب میشود در امر ارسال تحریرات کاتبه خیلی تشویش بسیار کشیده
یعنی از شخصیکه نویسانیدن شروع کردم بغتة از خانه شان خبر ناخوشی رسید استر خاص کرده
لا علاج گسیل ساختم و بدیگری کردادم آن مثابه گران دست که غالبا تالیف اثم تمام شود و سواد
برداشتن ختم نه پیوندد و از حضور کرامت ظهور جناب قبله و کعبه هنوز صدای تنبیک و قرع صماخ
نکرده غیر از اطرای معمول که تعلق بتحقیق ندارد بلکه مرسوم و هر چند گفتگو در مباحث مسئله علم کلام
که عبارت از اثبات واجب الوجود و کلام در صفات ثبوتیه و سلبیه و نبوت باشد شروع کرده است
و مسئله امامت اشکالی ندارد زیرا دلائل عقلی هست که آنهم بمنزله منقول شد دشوار است که سخن تازه
از کسی بر آید و یا منقولات ادراک آن بعد مهارت بزبان عربی و فی الجمله ممارست چه عسیر مکرو
ملازمان صحیح که جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین معروف به سید میر صاحب باینطرف کمتر متوجه میشوند
و جناب قبله و کعبه نشانین مولانا سید محمد صاحب قطعا دامن از این اشغال برچیده اند بین دست تاسف
میمالم که چرا ابتدا تسویدات عالیه نفرستادم حالا تردید بخی بدلم بلا شبهه نموده معلوم کرده ام
و نوشته خط ناخوانای خود هم که بجناب معظم فرستاده ام بارش خواسته ام همین که رسید جواب رسائل
عالی ساختم و نیز استکتابی هم جاریست بهر حال در اواسط رجب انشاء الله المستعان بر نزد
جنرو که بجناب میرسانم و نهایت مباحث خاطر عاطر بر نیاید که نمک مکونات از قرع عصا
و تنبیه عثرات دمغ میشوم و لا حول و لا قوة الا بالله که از شل جناب لا عن شی حسین شفقت

چنین ورد دین داشته باشند آری هر کاه هر کدام غلط خود متفطن میشوم بهر وجه که باشد متألم بسیار
میشوم و متنبه ساختن خلاف مذهب هم که کلامش بر سبیل طعن میباشد حاشا که کاهی برزه بالهم
پس خدام کرام بنده را بر زلات بی مبالات الهی خواهند بخشید مگر یک سخن عرض میکنیم که تو عنایه
کلام موافق را بنظر مخالفت میباید دید طرف مقابلش هم سخنی سب و آن اینکه در بیانات حسابی
هر چند احقاق حق میباید لکن خالی از نفسانیت هم نمیباشد و حرف جزل و رقیق جمله گفته میشود
و تکثیر سواد هم مقصود میباشد پس در اصلاح دو امر لازم است یکی آنکه اگر در روایت خللی است
یعنی بمحکی عنه تطابق ندارد یا طعن متوجه بسوی خود هم میشود که روایت متفق بین الفریقین و یا مختص
بخصم داشته ام دوم کلام پس رکیک باشد که اعتراض ظاهر الورود بر آن وارد میشود یا خصم بدو
حرف باطلش ساز داین و قسم را حک و حذف در جائیکه ضعف دارد کاکت باشد اگر تقویت ممکن
تقویت واجب رای این اگر مطمح نظر چنین باشد که سخن آنجناب مدلل باشد که پیرامون آن اعتصالی
و اعتراضی نتواند راه یافت ناپس مشکل و کوتا کتابی دیگر در نقض تصنیف کردنی است و اما اینکه
بدین کتاب ناصب بتاکید تمام حواله زبان قلم عاطفت شده ملاذا مجملی سابق عرض کرده ام تفصیلش
اینکه الی الحین که این کتاب را بنده ندیده ام در ابتدا سببش آن بود که بنده از بیماری صعب وجع صدر
تازه نجات یافته بودم و ضعف قلب داشتم متحمل دیدن کتاب مخالف نبودم و بمجرد دیدن غیظ و
اختلاج قلب درمیگرفت و بعد و حضور مجتهد العصر و الزمان فرستادم و جناب ممدوح
نقل گرفتن شروع فرمودند و هنوز واپس نداده اند و الا الحال که بنده را تمرینی دست داده
تحفه اثنا عشریه را هم بنظر اجمالی دیدم همین که از لکهنو میرسد بالاستیعاب و لا بنظر اجمالی

می بینم زیرا که بالفعل بنده را حاجت همین قدر است که آنچه بنده تحریر کرده ام جواب باید در آن
در آن کتاب نباشد و بعده هرگاه مشغول بجواب کتابش میشوم حتما مثل مطالعه مخبطی که اذکیا با
مطالعه زواید بلته که اغبیا میسازند حرفاً بالحرف خواهم دید و مثل مشهور که دیوانه هم بکار خود
هشیار میباشد اگر بالفرض بنده مجنون هم باشد تاهم چنین دیوانگی نخواهم کرد که کلام حریف را
نادیده تحریر خود را باو فرستم یا شهره دهم ازین همه خاطر عنایت مظاهر شرف افزای اطمینان باد
وجناب که بر تیسیر الصبارة العین مسرور میشوند بنده هنوز در نیافته ام که از ان کتاب چه فایده
سابق که مجملی رقمی بود فاقد الادراک کما ینبغی درس نکرده بودم و از فکر هم افتاد خدام به تفصیل
رقمی فرمایند که اگر مفید باشد از خود فقیر محمد خان صاحب بهادر میتوانم طلبید و ورای بیاض
هم مطالب نافع بهم رسانیده ام از جمله از فتح الباری اثبات خلافت یزید در شرح حدیث
منع عبدالله بن عمر که از خلع بیعت یزید بیان صراحةً بر آورده ام که خبر کسیکه سیاه را سفید کوید
جواب نمیتواند داد و لطف اینکه در مقابل بنی امیه عبدالله بن زبیر را هم ابن عمر خارجی و حب القتل گفته
لکن بنده اکنون بعد استخراج حدیثی مفید بجان می لرزم که مبادا همچنین در کتب حدیث ما هم باشد نسخه جناب
المی بی پایان از بودن سند حدیث اصحابی کالنجوم در طرق شیعه از تحریر خدام در یافته بردا شنیده ام
برای خدا از زود رقمی کرد که چگونه و چسان سند پیدا کرده و هرگاه سند چنین حدیث در طرق
شیعه یافته شود باز سر را بکدام سنگ توان زد و اگر جواب انوار بدریه را کسی متصدی شده باشد
ملازمان دیده باشند از ان عقده کتاب الامامت و السیاست میتوان گشود ملاذ و الاسلوب تحریر کمترین
خلایق نام پسند است و خالی از شوخی نیست اذعان خاطر عاطر باشد که اگر این کتاب مرتب شود

نزد اقاصی نباشد مگر ادانی و متوسطین در بادی النظر معترف بطلان مذهب تسنن میشوند و
غلغله کتاب ناصب برمیشود و غرض هم همین است که بالاخوانی و بجان آورده عمر و طاقتم
وفا کردنی نمی نماید که از این کتاب هم فارغ شوم و بجواب بعضا دو دو دیگر او هم توانم پرداخت
پس انشاء الله تعالی بحکم الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا حقیت این مذهب حق بر من بعد مرگ
زیاده تر منکشف میشود و بعد از سر من کن فیکون شده باشد و جب کفائی است کسی متصدی
جواب شود یا نه و اگر فقط متصدی جوابش میشدم حال قوت منصب معترض و مانع نسبت بمجیب
و مستدل معلوم است تالیف بنده رونقی میگرفت و اگر بفرض مستبعد عمرم وفا کرد و جواب
کتاب ناصب را جزء این کتاب میگردانیدم اگر بجا ضعیف هم خواهد بود از قوت ابتدای
کلام گویا در آن هم قوت خواهد بود حکایت رساله عجیب که باعث استعفای خلقی از دین یا
پرستان نزد محمد رستم خان بدخشی از ملت اثنا عشریه شد هرچند دیدنی نباشد مگر مشتاق
شدم که چه نوشته است و امید وارم که از اسم سامی و نام نامی جناب والد ماجد خود و اینکه
زمانه را هنوز بوجود ذی الجود شان شریفی حاصل است آگهی و دو از سن خود جناب مستطاب
بنده حال بزرگی مدعی نیابت صاحب الامر علیه الصلوة والسلام شنیده ام غیر از اینکه خطبه
بر ڈاک انگریزی از اکبر اباد از جانب شخصی کم علم آمد که او هم ادعای فرستادگی داشت مگر
غالباً از شعبات آن بزرگ نباشد بی بهیج دیده جوابش نوشتم پس ملا زمان ارشاد بنیاد
که آیا این حکایت از زبان صاحبان انگریز قرع صماخ خدام کرده است یا از مردم عرب و عجم
در شق اول بی اصل نبوده باشد و چون چیزی از اینگونه امور ماثور نیست و آثار ظهور هم هنوز

درجواب

در حجاب خفا غالبا شیعه بوده باشد مگر از زمان ندیدند که آن قوم عز رسیل موسوم باحمد را
که هیچ لیاقتی دینی و دنیاوی علمی و فضلی نداشت و نه خود مجتهد بود و نه در اصحابش کسی
مولوی اسمعیل و مولوی عبد الحی یکبار رسانیدند و شکر فقرا اینکه زمره از نوع شرا مروجود اند
که العیاذ بالله قایل غیبت آن نامشخص هستند و زنده میدانند و بنده متحیر بودم که لم حیثیت که
ما مردم را باوجود مطابق عقل بودن معتقدات حقه و آثار و امارات حقیت آن رسوخ اعتقاد
آن نمیباشد که متمذهبین مذاهب باطله را میباشد لعنه الله خاطر بر زد که زبردستی مثل
حضرت ابلیس سنگ را دماوند رهنمای شان همتش مصروف بر متزلزل ساختن اعتقاد ما و توثیق اعتقاد
شان بالجمله انچه از حال آن نرک منقح منکشف شود البته بر زبان خامه محول خواهد شد حالیا
بکدارش حال اختلال میگراید که بعد تکاپوی بسیار حاکم دوم صدر عدالت اعنی مستر کارن صاحب
بهادر عدم منظوری اپیل تعلقه مانده را منظوری متغیر ساختند و امید باشد بود صاحبان
بورڈ که خود مصالحه که با زمیدار سابق میشد کردن ندادند و خیلی بر حرف صلح دمغ میشدند
حالیا خود میگویند که مصالحه سازید الامارا ضرورست که کیفیت فسخ نیلام نواب گورنر جنرل
بنویسیم و حالانکه زمیدار سابق اسوله بجمله دو اوین تحصیل گذرانید و حرف باطل دانسته نیلام
منظور کردند و از حضور گورنر بهادرهم منظور کنانیده طلبیدند حالا خود چنین میگویند ذلک عجب عجاب
و بنده گو منهمک بزخارف دنیوی هستم مگر بر خسارت دنیوی اینقدرها متالم نمیشوم لیکن حقیقت
حال اینکه بجهت ضرورتهای این علاقه که تفصیلش از ذهن خدام حاویست مدیون بسیار شده ام
و جم غفیری از فرزندان و امثال آنها متعلق تحجیر و هرگاه زمانی برقه بسر گذرد و ذریه

ارباب یسر بهم رسد باز اعسار و اقتار خیلی رنج میدهد و تبدیل مدتی که بالاخره خود بخود
میشود مگر مدتی بدین جهت خسارت و ضرر میرسد و بنده عزم تلاش معاش ندارم اگر داشته
باشم کجا میسر و الله المیسر لکل عسیر رجا از اشفاق عمیم که هر چند صحبت محال ملازمان معلوم آنم است
که نفس کشیدن محتاج استعاره فرصتی ست لکن این خو کرده عنایت را در رنج انتظار زیاده
نه پسندند که بدو کلمه مشعر خرمی مزاج تفقد امتزاج و رسید عرایض همین منت یاد آوریها
میفرموده باشند ملاذا حرفی از زبان خامه عنایت رقم چکید که ناکرده گناه خیلی خجلم ساخت
یعنی تو هم خیرخواه خدام نسبت بنا صبت آشید بالله من آنکه چند از نا مساعدت بخت نارسا
بملازمت سامی فایز نشده ام مگر بمفاد **بیت** در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل * هر که دارد
آرزو بیم در سخن بیند مرا الحال جناب از تحریرات جناب یافته رهی و بنده عنایات
و معتقد کمالات ذات با برکات شده ام و چه عرض سازم که چه یافته ام و جناب که این احترامات
دین از جد امجد خود میراث دارند عبدالقادر بداونی که احوال اکبر بادشاه و فضایح
عهدش در امور دینی مفصل نوشته یاد می آید که صحبتهای خود با جناب تقدس مآب شهید رابع
نگاشته و نگاشته که درینوقت که آثار اسلام مندرس و ضعف دین شایع و ذرایع رسوخ
ایمان کو معاذ الله بد مذهب یعنی رافضی هستند مثل جناب محمد وح در کسی نیافته ام و الحمد بعضها
للنفس جناب نقل رنگین مشهور در باب خط خود رقمی فرموده اند حالم ازین نقل هم رنگین تر است که اگر
من خود دم برای خواندن نوشته خود بر دم حرکت بیجاست یعنی نمیتوانم خواند و ازین است که اعراض
بیشتر با نشای خود دم و املای دوستی که عتبة الاسرار مسند میباشد متحد و ما هر چند عنایت آنجا
ابعلم

میکشم مگر هوای احتفاظ مکالمت با مثل خدام المعی لوذعی تو سنی میکشد حال ایشان ایل
انیکه بی سبب با بنده الفت بسیار میکند و هر چند الفت واقعی کجا و اگر بنده در ملاقاتش
تقیه نمیکردم ربط بسیار میشد و بجزوی او اگر بعضی تبری از اسلافش میکردم بجز خنده
جواب نمیداد و این کس صوفی مذهب بوده است با هفتاد و دو ملت یکیست و با جناب قبله
و کعبه مجتهد العصر محبت با ود جناب ممدوح بجبر و قسر بر سر کلامش آوردند و با ناصب
معاندت شدید دارد و همیشه کفش دوزی مدرسه را با علان میگوید انچه سابق تالیف کرده
بالفعل جواب رساله که بالاخره جناب سید محمد باقر صاحب خلف بزرگ مجتهد الزمانی
تالیف کرده بودند از مدتی مینوشت قریب بختم است بالفعل که اجزای عبارت بر کلیه بیست و سه بستاده
خواهد شد اگر اجازت فرستادنش بخط مستقیم بعد ارشاد نشان مکان میشد بوجوه اولی است
داشت و الا تابع امر حرف معروضه را باز اعاده میسازم که گفتن عزیز دهلوی که معارف
دیگر و شخص دیگر است ادل دلیل بر انیکه دران کتاب بسیار فضایح آنها است پس کتابیکه از تحجب را
بهم رسیده بود کتابی دیگر یا مختصر از معارف باشد و قول عزیز که بسیار خدع و تلبیس میکنند
و مثل ثعلبی را بی حقیقت و نسبت مسامحت مثل مولف کتاب ریاض النضره که از هر جهت بهمه
عمر بر آمده است و زمخشری را غیر معتمد میگوید حجت قاطع است که آن کتاب از ابن قتیبه و
مطالب منافی مذهب اهل سنت دارد و احتمال انیکه کتاب امامت و سیاست را بغلط
معارف نوشته باشد خیلی مستبعد ملا دانید و راهم احتفاظ مکالمه معنوی زمام اختیار
از دست ربوده عنان گسسته رفتم و حالیا از وادی اطناب و اسهاب بر گردیدم زیاده

ایام دوست کامیها بکام باد تفصیل کتب که جامع بیاض ابراهیمی ازان استناد کرده
و بنده را بهم رسیده تفسیر کبیر رازی و تفسیر کشاف و تفسیر بیضاوی و تفسیر معالم التنزیل و تفسیر در منثور
تفسیر مدارک تفسیر ثعلبی شمس بن بابویه تفسیر نیشابوری و تفسیر مجمع البیان و صحیح بخاری و صحیح مسلم
و سنن نسائی و فتح الباری و کنز العمال مراة الجنان یافعی و واقدی و تاریخ ابن خلکان انسان
العیون مشهور بسیره حلبی و مشکاة و بعض شروح آن لکن اتفاق تطبیق نشد و ترغیب و ترهیب
و مودة القربی و جذب القلوب و نفحات الانس تاریخ خمیس فی احوال النفس النفیس تمهید ابو شکور
جامع الاصول لسان المیزان روضة الاحباب تاریخ النبوة و معارج النبوة و مقصد اقصی
و امامت و سیاست و نهایه ابن اثیر و مجمع البحار و فائق زمخشری و ربیع الابرار و استیعاب
و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید اتفاق تطبیق نشده و تاریخ الخلفا و ریاض النضره و حیوة
الحیوان ملا ذا بزرگی که در خدمت شان تعارف داشتم باشتهار بی اصل دراک این فاقد الادراک
خطی متضمن چند اعتراض نوشته اند و از مستبصرین هستند نقل ان اعضالات ملفوف میرسد هر چند
ضیق فرصت خدام کرام معلوم اثم مکرر رهنمائی شده فرمایند تا جواب خط شان نوشته آید بر مسئله
عدل که آئل بقضا و قدر است غموض این مسئله بجمیع ادیان سماوی در غایت ظهور مخصوص بدین
اسلام نیست و سنیان هم عدلیه نباشند مگر خدای جلیل را ظالم که نمیتوانند گفت عبارت

اعتراض اول اینکه در تفسیر خلاصة المنهج زیر آیت واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة
مرقوم است که هنگام ترک امر معروف و نهی منکر وبال و وزر ذنب خاص بمرتکب نمیباشد
بلکه عام و شامل غیر مرتکب هم میشود حتی اطفال صغیره و مجانین و حیوانات را فرا میگیرد

نهی

انتهی خلاصته مخدوما این قول باصل اصیل امامیه اثنا عشریه ایدهم الله بالطاف الخفیه
والجلیه که عدل است نمیسازد معذب کردن این بیکناهان بکناه دیگران یعنی چه عبارت

اعتراض دوم معنی آیت کریمه فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما
لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما فتعالی الله

عما یشرکون ارقام که بظاهر موهم صدور شرک از جناب ابوالبشر علی نبینا و علیه السلام است
نعوذ بالله منه چون بنا بر مذهب فرقه حقه صدور صغایر از انبیا بلکه تجویز صدور آن از جناب
ایشان علیهم السلام جایز نیست چه جای شرک پس آیت مذکور را تاویل طلب است و تاویل
صحیح قریب القیاس باید علاوه بران در تفسیر مذکور مرقوم است که حضرت حوا علیها السلام
سوای یکباره در هر حمل یک پسر و یک دختر توام میزادند و پسر یک حمل با دختر حمل دیگر کد خدا میشد
و همین است منشای قتل هابیل و جناب مجتهد العصر حضرت سید محمد صاحب دام افضاله در رساله
متعه جای ارقام میفرمایند که نکاح برادر با خواهر کاهی در اولاد حضرت ابوالبشر علی نبینا
و علیه السلام بوقوع نیامده حوریه بنکاح حضرت شیث علیه السلام و جنیه بنکاح ولد دیگر
حضرت آدم علیه السلام آمده و همین روایت نکاح حوریه و جنیه در کتاب مستطاب من
لا یحضره الفقیه مذکور است درینجا دو استفسار است اولا اینکه صاحب خلاصة المنهج روایتی را
که موافق روایت عامه است چرا بی نکیر ذکر فرموده و ثانیا اینکه درین صورت که نکاح
حضرت شیث علی نبینا و علیه السلام با حوریه و نکاح ولد دیگر با جنیه صورت گرفت
پس حضرت آدم علیه السلام اولاد دیگر از ذکور و اناث داشتند یا نه اگر داشتند

از دواج شان چگونه شد سوای آن در اینصورت منشای قتل هابیل چیست عبارت اعتراض
سیوم در تفسیر مذکور از ابتدای سوره ممتحنه در مطاوی بیان حال حاطب بن ابی بلتعه مسطور است
که جناب رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم بحق او فرمودند که او را بحالش بگذارید او از
اهل بدر است و بدریان را حق تعالی وعده مغفرت فرموده امید است که با همه عصیان او را باعث
مغفرت بشود انتهی خلاصته حالا عرض من است که اصحاب ثلثه هم از بدریان هستند
میباید که ایشان را هم بحال شان گذاشته شود و لعن و طعن بحق ایشان کرده نشود از
نتایج و ثمرات این مکتوب هم چیزی باید شنید در صدر
مکتوب اعتراف بغلط خود نموده اند لیکن بر هنمائی نفس مطمئنه عبارتی نوشته اند که
ظاهرش نسبت مغلطه بمرسل عبارت است یعنی مرزا محمد اخباری او صله الله تعالی الی العتبات
العالیه و نور قلبه با نوار الائمة الطاهرة و حالانکه گناه شان بحکم انما المامور معذور
همین قدر است که عبارت انوار بدریه از مقام مطلوب فرستاده بودند جناب المعی با صفت
لفظ قدریه بی بدان نبردند و آن کتاب را که این عبارت دران واقع است از کتب اهل حق
فهمیدند و چندان شادمان شدند که سرور عید با شجاع الدین الشان از یاد رفت و آخر با نقاط
میرزا صاحب را در مجتهد الزمانی که در فن کلام کما ینبغی مهارت ندارند کما عرفت و ستعرف
مزیدا علی ذلک بید اگذاشتند و بکمال تاسف مقارن گردیدند و نوبت بدانجا رسید که
بعد از یافتن عبارتی برای الزام اهل حق اعتماد بران نمیکنند چنانچه عبارت شان
جائیکه دعوی ثبوت امامت یزید بعد از یافتن بعضی از عبارات کتب اهل سنت کرده اند

دلالت بران میکند بلی راست گفته اند مارگزیده از ریسمان ترسد وانچه نقلا از بیاض فرموده اند
که ابن حجر تاریخ الخلفای سیوطی را الخ وبعد ازین در مکتوبیکه هم کتابتش از دست شان ثبت
تفصیل این اجمال العمل آوردند وگفتند که ابن حجر عسقلانی در مختصر تاریخ الخلفاء سیوطی فرموده
انتهی مختصرا باعث سخت عجب است ازین آدم است وسیجیء تفصیله انشاء الله تعالی وتصحیح انکه کذب
وافترا وحال جامعین بیاض بهمین دلیل معلوم شده که مکاید را در انتخابات خویش دخل
دادند تا آنکه جناب اسوة المتبحرین در غلط افتادند ودانستند که کتاب از کتب اهلسنت است و
عبارتش را از مرزا محمد صاحب طلبیدند وبطور بشارت نزد هم مذهبان خود فرستادند و
حاشا که کسی از علمای سنت کتاب سیاست وامامت را از کتب خویش قرار داده باشد
وانهاکه ترجمه ابن قتیبه سنی نوشته اند بسیاری از کتب او را یاد کردند مگر کسی از جمله تصانیف او
کتاب امامت وسیاست را نام نبرده وبحکم جناب مستطاب که اسرار مکتوبه بیاض چنانکه ملا نور الدین
میدانند دیگری کسی از ان آگاه نیست صراحة دلیل بر آنست که او معائب جامعین بیاض وانتخابات
شانرا بر شمرده وبهر حال چون خود اعتقاد بدان دارند که جامع بیاض رطب ویابس جمع کرده
وتمیزی میان این هر دو ننموده واز ذهن وفطانت بهره نداشته پس کتاب امامت را که هنوز
اصلاح آن تمام نمیشود ومحو واثبات بنهایت نمی انجامد بمرویات وانتخابات او مملو کردن
از عجائب خیالات است که کاهی مثل آن بگوش کسی درین جهان حیرت زا نخورده باشد خود
اعتراف دارند که مرحله دشوار گذار است که انچه برای الزام خصام بدست آریم مانند آن
در کتب خویش نیابیم واین امر بدون ممارست فن وحصول تبحر وکمال فطانت وسلامت

ذهن چگونه متصور است و هرگاه این امور از جامعین بیاض مسلوب است پس کشکول و
امثال شان تشبث کردن تیشه بر پای خود زدن است و ازینجاست که چون بعضی از منتخبات
خود را که از بیاض برچیده اند و نص قطعی در ابطال خلافت راشدین فهمیده نزد مولوی
نور الدین فرستادند و تقریر بنده را بجواب آن در وقتیکه از اکبرآباد بلکهنو آمده چندی نزد کمترین
بلباس تقیه می آمد شنیده بود دستورده و حضور والا هم لب اعتراف کشوده اند با اینهمه باقرار
ایشانست ورنه حال مجلدات بیاض مذکور که همه آنرا بدیدم گفتنی نیست در هیچ مقام
بکار نمی آید که چیزی بدون دخل مکیدت خویش نوشته باشند و بعد غور و معاینه بکار
شیعه آید و آنکه بکار تواند آمد جای مطابقت بماخذ دارد و ازینجاست که صاحب صواقع
صاحب این بیاض را که بدوش علمای امامیه فراهم گشتند از روی سحر فنی و عامه متکلمین دانسته
کما لا یخفی و از کلام ابن حجر مقام که علمای شیعه کمتر سوادی ازین بیاض گرفته اند جنابان
معلوم شد که ایشان این را غنیمت وقت دانسته اند و باعث نام وری تصور کرده آنچه در کتب
سابقین مذکور نیست بدست آمده و این خیال مصداق سرابی است که تشنه را از دور مثل
آب صافی می نماید حتی اذا جاءه لم یجده شیئا میرزا محمد مولف نزهه مجلدات بیاض
نزد خود داشته و فاضل جایسی یعنی مجتهد ثانی نیز مطالعه آن فرا رسید و آخر برادر
معظم جناب مستطاب قدوه اخباریین اکثر آنرا از مجلدات آن دیدند بعضی از آن نشر کار
برادر مهین سامی که شیخ مهمان بودند نیز منتخبات آنرا التقاط کردند و جابجا مقصرش آوردند
پس در بیاض جز استخوان بی مغز چه باقی ماند لیکن کار سامی آمد که برای کتاب امامت

توده توده از بیاض فراگرفته‌اند و آنها دست بر آن نینداخته‌اند و با وصف ضرورت
اغماض نموده‌اند از این معامله هم صریح توان یافت که جناب مستطاب مجتهد بعضی از وجوه
که تصحیح آنرا مقتضای ادب مانع است مرویات بیاض را غنیمت دانسته‌اند و از اینجا نسبت
که مجتهد و برادرشان که هر چند بقول سامی در این میدان نباشند ولیکن چون اندکی بتحقیقت
بیاض کرده‌اند و یا ابیات بیاض را در تحریر سامی یافته‌اند سخنی جز مرسوم نگفته‌اند که برآن
اعتمادی توان کرد پس از تشویشی که در اظهار این افادات دارند که مبادا مشتمل بر مسائل
اولین صحو که هر دو یار گرد نجات میتوانند یافت طرفه آنکه جناب میفرمایند که در ابتدا اعتنایی
باین بیاض نداشتم باین خیال که سند تصحیح نقل از کجا بهم خواهد رسید انتهی و حالانکه بعد از
مطالعه رسائل حضرت جامع فضائل و دیدن مجلدات بیاض عیان میشود که بسیاری
از مطالب آن ماخوذ از بیاض است که با وصف بی اعتنائی بدون تطبیق نمودن فرع
با اصل بکار برده‌اند اکنون که در فکر تصحیح و تطبیق افتاده‌اند سر آن این است که در منتهی الکلام افادات
ایشان را که از نتایج افکار خود قرار داده بودند چنان بهم زده‌ام که با قرار لحوس اسمیه
بوده‌اند اکنون میخواهند که ماخوذ را با ماخوذ منه تطابق دهند تا بار دیگر در مغلطه نیفتند
و بنابر اینکه دلائل عقلی و نقلی کما اشرنا الیه آنفاً چنان بعلم راسخ است که بعد از
ظهور آن افادات که هنوز در غیبت کبری افتاده و هر چند جوابش بذمه فقیر نباشد
بسبب آنکه آن افادات کتابی جداگانه است و بر نقض کتاب فقیر مشتمل نیست ادنی توجه
فقیر بکشف تلمیعات آن کافی خواهد بود زیرا که قبل از این که جناب رئیس المنتحلین با نتحال آن

روایات که در بیاض هست درآیند و بسرقهٔ آن مشغول شوند نشیب و فراز انیمیدن
نوردیده و پست و بلند از اینک دیده ام و مثل مشهورست که زده را میتوان زد و مخفی نماند
که حضرت خان قدر را فزای مخلصان در بهم رسانیدن آن روایت که در حق حسن مجتبی مرویست
چرا اینقدر رنج و جهد افتاده اند سببش آنکه بر تقدیر این روایت طعن مشهور که درباره
انزل عن منبر ابی هست بخوبترین وجوه درباب صدیق اکبر تقریر خواهند کرد و هیچ ندانند
که اگر بالفرض دستیاب هم شود سودی بر آن برای شیعه مترتب نیست و این امر را
باحادیث شیعه که هم در علل الشرایع و دیگر کتب معتبره مرویست در کتاب ازالة الغین
عن بصارة العین فی اثبات شهادت الحسین بعنوانی ثابت کرده ام که مزیدی بر آن
متصور نخواهد بود و آنکه در حق قاضی نور الله شوشتری که برادر معظم جناب ایشان را اصرا خته
مفتری میدانند و ملقب بدلخراش یعنی شیعه تراش ملقب میکنند و جناب مجتهدین
جناب کو بر زبان بیارند مگر از تحریرات سامی و ایشان اعتقاد این مضامین خود دیده است لفظ
شهید رابع از قلم تحقیق چکیده باعث حیرت است که شهید اول نزد ایشان محمد مکی است لقب
و شهید ثانی لقب زین الدین عاملی و شهید ثالث همین فخر را مفتری و بعد از ترجمهٔ این
شیعه کبر کذاب شرح حال شهدای دیگر هم عیان میگردد که در مدارس روم و شام
اعتبار تمامی پیدا کردند و در لباس نفاق عالمی را بضلالت افکندند غرضکه هر یکی ازین سکان همه
در اضلال و تلبیس حیلی پرکار و یگانهٔ روزگار بود بار خدایا مگر شیخ مهین را که
ساکن همان بودند و در تصنیف رسائل دستگیری مینمودند و آخر باعث ندامت گردند

چنانچه دریافتی شهید ثالث بالخیر قرار داده باشند و تقدم این متاخر که بر قتل ایشان که
بسبب محبت عجوزه دنیه واقع شد بالیقین بست سال نگذشته باشد باعتبار شرف
خواهد بود فلیدبر فانه مطائبه لطیفه هندیه و انچه در امر میزان تقریری کرده اند خقیقتش نسبت
که من ره وزی نزد نورالدین مذکو حال تصنیف جناب خان ملمعی وران سیکهم که اینقدر از
فن غافل اند که هنوز کتب رجال را ندیده و نه اسامی آن از زبان علما شنیده اند و به تبنیعات
علامه دهلوی می پردازند الحمد لله که چون آن شخص مقتضای خیرخواهی ایشان را ازین قسم امور
مطلع کرد اعتراف مو دند و جز اقرار چاره نیافتند و صریح گفتند که فلانی در ام
میزان ذهبی غلط گفته و ازینجا حال تبحر و غزارت علومیکه تعلق بفن کلام دارد میزان
عقل توان سنجید والمنة لله که هنوز تردد ت این امور که قبل از تعرضات فقیر
یقینیات و قطعیات نزد ایشان بوده موقوف نمیشود حتی که مولوی نورالدین حسن استعانت
میرود که از جناب مسئول ست که اگر معلوم باشد که معنی کتاب کیست اشعار فرمایند
و در ینمقام شعر مشهور چه قدر مناسبست شعر چه خوش گفت ست سعدی در زلیخا
الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها و انچه درباره رفع تحیر خود استفاده از جناب
سر دفتر متوکلین و سر آمد منصوفین نمودند و بالفاظ معلوم که لفظ رشائیل بدان
مشعر ست ادا کردند و بران مکتفی نشده لفظ متحیر شد و جوابی نیافت داد بدان
ضمیمه کردند از ان صاف صاف پیدا ست که اعتقاد جناب شان که حضرت خانصاحب
مراجعین و جنان بدانند و کمال حسن ظن بمن دارند مطابق واقع ست این ست حال

اعتقاد ایشان درباره حضرت مولانا وانچه بعد ازین فرمودند برانیقدر هم زاید است
کما عرفته وانکه ارشاد شد که معامی معارف که رقمی بود کشودنی نیست لایق نیست
که دفاتر طوال در شرحش میباید نوشت مگر در انیجا هم اکتفا بر ایجاز میکنم و میگویم که قبل
ازین معلوم شده که مولوی فخرالدین حسن بکمال اهتمام در تتبع آن کتاب مامور کرده بودند
تا رافضی بودن چند کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ازان آید و قدامت تشیع محدثین
ازان اثبات رسد وانیقدر بر هر کس عیان گردد که درانوقت هم رافضی بوده‌اند و اگر
این مذهب اصلی نمیدانست اصحاب چگونه بآن میگرویدند الی غیر ذلک واو شان نوشتند
و بافتند چنانچه عبارات و تاویلات شریف که شاید آن نسخه مختصر معارف باشد
الی غیر ذلک بران دال دلیل است وازینمقام هم قول صاحب تحفه راست آمد کما هو
فی الواقع کذلک که یکی از معارف تصنیف سنی است و دیگری تصنیف ابن قتیبه شیعی است
وانچه اکابر امامیه مثل سید مرتضی در تبصرة العوام باسناد کلامش قدامت مذهب خود ثابت کرده‌اند
مهمل و مغشوش گردید و تمامی افادات شیعه که تعلق باین کتب داشته نیست و نابود شدند بلیس
جناب افادت مآب که بالفعل ریاست تشیع بذات والاصفات شان منتهی گشته
و در حقیقت رواج و زینت این مذهب بواسطه ایشان در بلده لکهنو بوده نورالدین حسن را
منع نمودند که راز سربسته را نباید کشادن و میانه مردمان فاش نمیباید کردن
که بعد از کشف این تلبیسات عوام دست از مذهب تشیع خواهند برداشت و دلیل
خواص یقین خواهند دانست که بنیاد این مذهب بکیدت افتاده و این خود ظاهر است

که اگر مولوی مذکور را از مقاصد و عبارات مطلوب نشانی هیبافت چه علم و نقاره که برای مزید سرور می‌نهادند والحمد لله که تشیع ابو الطفیل هم بان معنی نیست که بکار معتقدین فضل آید و برای قدامت این مذهب قوتی افزاید وانکه درباب فاضل مداینی یعنی ابن ابی الحدید اظهار حسن عقیدت کردند هم از غایت وهن تار و پود عنکبوت مینماید زیرا که از کمال قدمای شیعه مخلص بافتن سخت مشکل است این بیچاره دران گرفتار آمده وخود هم این مشرب اختیار کرده باشد چنانچه تمکیدات او را ملا مهدی استرابادی اقرار کردند و موایدش در بحار مجلسی عیان یافتم همچنین در کتب دیگر کما لایخفی علی المتصفحین وانکه افاده نمودند که چون ابراهیم الی قوله از زمان سید باشد از شواهد و براهین قطعیه بر کمال تبحر و جامعیت جنابست زیرا که هنوز در نیافتند که سید مرتضی در گروه شیعه دو کس اندیکی را ابنها رازی است که تبصرة العوام تصنیف کرده الی غیر ذلک و دران کتاب این مضمون برای اثبات قدیم بودن مذهب خود از ابن قتیبه روایت نموده که معاذ الله در اصحاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و اله وسلم هیجده کس که اول ایشان امیر المومنین است رافضی بوده اند و برکن بطیب خاطر با ابوبکر بیعت نکردند چون نوبت بضرب و شلاق رسید و عنف و خشونت بجای اکراه انجامید با ابوبکر رو آوردند انتهی محصوله و این سید مرتضی صدها سال متاخر از ابراهیم بن قتیبه است چنانچه بعد ازادنی غور و تتبع کلماتش در تبصره معلوم میشود و باعث بصیرت ناظرین میگردد پس او را معاصر ابراهیم یا چندی متاخر از زمانش قرار دادن اعجوبه روزگار است که مثلش را ناظرین و سامعین در هیچ کتابی و مکتوبی

نخواهند یافت دوم سید مرتضی ثمانینی که افادتش در مائة رابعه بتصریح قاضی نور الله
در مجالس المؤمنین باعث افتخار شیعه گردیده جناب که خود در روز بری و فقیر که برسم
عیادت حاضر شده بودم افاده نمودند که من تصنیفات او را هرگز ندیده ام و نه چیزی
از تألیفات او نزد خود دارم و بنده عرض کردم که شافی او مستعار نزد منست بعد از
حصول توانائی باید دید کجا در مصنفاتش نه یابند که او هشام و بقول صاحب معارف میثم را
و قدم حادث را ثابت میکند و حال غلبه ظن ایشان معاصرت این هر دو نیز از غرابت است
کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و المنة لله تعالی که خود بعد عجز از تاویلات که در باره
معارف نمودند باواز بلند فرمودند که عدم تطابق نقل با وجود تخصیص علماء بس جا نگرا
می افتد و آنچه در باره ابن قتیبه از تحفه نقل نمودند و فهمیدند قطعاً بآن معنی هم کمست که هر دو
امر بجای خویش نیست چنانچه بر بیننده عبارت آن که قبل ازین وارد کردم پیداست
مقصود حضرت علامه دهلوی نوشته است که ابن قتیبه افترا نسبت کتاب معارف سوی خود
یا بهمنام خود نموده فاعتبروا یا اولی الابصار و ازینجا قیاس باید کرد که حال شخصی که
در فهم عبارت سلیس حضرت علامه دهلوی که در صفا ضرب المثل است چنین باشد او
کتاب منتهی الکلام را چگونه تواند فهمید چه جای آنکه جوابش را قصد فرماید و لایق آن
باشد آمدم بر اینکه در نسخه دیگر از معارف که از ابن قتیبه شیعی است چنانچه تعدد معارف
بران دلیل است اموری مذکور است که منافی مذهب اهل سنت باشد پس از قبیل ایضاح
و اضمامات است کتاب عالمی از شیعه که در حال اصحاب و امور دیگر که تعلق به بنیاد دارد

چگونه

چگونه مشتمل بر منافیات مذهب سنت خواهد بود تکلیف که آن عالم هم تکیدت ونفاق را
نصب العین فرماید واز تصنیف آن همین مقصد ملحوظ دارد وانکه اهل بیاض نامه اعمال خود را
بسواد کفر و فسق و ضعف ایمان نسبت بفاروق اعظم نمودند و صاحب صوارم هم
بدان تصریح فرمود و علمای سنت تعرض بافترای ایشان کرده از ملاحظه مجتهد فانی و دیگر
علمای امامیه گذرانیدند و کسی مقدرتی بر اثبات آن نیافت چنانچه رسائل و کتب مولانا
رشید المتکلمین نور الله مرقده شاهد عادل است و ستعرفه ان شاء الله تعالی حکم مینمایند که
جامعین بیاض بهتان را معصد رشده اند چنانچه معمول اهل تکیدت است و در منتهی بتفصیل تمام
ذکر کردم که اکابر حضرات امامیه مثل مجلسی نسبت ضعف ایمان بصدیق مذهب خود یعنی ابوذر
غفاری در آن وقت نموده اند که از حیات سرور کائنات جز چند سال باقی نبود وانهمه خود
در بحار و حیات القلوب موجود است چه مجال دارند که انکارش نمایند حالا آن عبارت که
وعده به بیانش تعلق گرفته و دال بر است که رشید المتکلمین تکذیب صاحب صوارم فرموده و
آن مقام را بنظر سامی هم در آورند و صدای از هر دو طرف برخاست باید شنید که
جناب شان در اوراقیکه از بلده بنارس نزد مجتهد فانی فرستادند درین مقام میفرمایند
قوله عینی در شرح صحیح بخاری میگوید که حاصلش اینست که اگر کسی سوال کند که وقوع این اقسام
از شکوک و شبهات از عمر دلالت میکند بر عدم ایمان عمر جواب گوئیم محتمل که عمر در آن وقت
از جمله مؤلفة القلوب باشد الخ مخالفین تکذیب این نقل میکنند و میگویند که اگر آنجناب صادق
اند نقل عبارت آن کتاب مع سباق و سیاق کرده بنظر رسانند و نشان دهند که این سوال

وجواب دران در کدام مقام واقع است الی آخر العبارة وعبارت کتاب ایضاح که
خطابش بالذات بجناب است بعد عبارت مجتهد ثانی که آنفاً منقول شد باین الفاظ حسن
ترتیب یافته که اگر جناب والا شرح عینی را بچشم خود مطالعه فرموده از آن عبارتی را که حاصل
مضمون نقل کرده جناب مجتهد باشد بقید مقام قلمی فرمایند ونقل را بتصحیح رسانند
اکثر گناهکاران را از قید حدید سوء ظن نسبت بجناب مجتهد مؤتمن وا رهانند انتهی بلفظه وجواب آن
مقدمه ثانی بر تقدیر تسلیم هم در کتاب مذکور بعنوان الزام بدانسان نوشته ام که امامیه
دیده خود را از نسبت پای خجلت نتوانند برداشت وحکایت ونتیجه خلافت بلا فصل قطع نظر
از آنکه افترای جامعین ساختن است بر اصول امامیه هم در مناظره پیش نمیرود زیرا که اگر اینها صحیح
میدانستند حضرت امیر را حاجت بادلهٔ دیگر که اهل افترا وضع کردند وبسیاری را انکار از آن هم
نمودند نمی افتاد فکیف اصول معتمدهٔ اهل حق وقد تقرر ان الدرایة خیر من الروایة وآنکه فرموده
که از حضور کرامت ظهور صدائی شنیدم جوابش آنکه سابق اشارتی بدان کردم که
قبله وکعبه ایشان جمیع آن دیده اند که در رساله امامت غیر از کاسه لیسی جامعین ساختن مانند ایشان
چیزی دیگر نیست آن بیچارگان مهر سکوت بر لب زدند وبانگی نه برداشتند وظاهر است
که اگر مضامینش لایق ستایش میبود چگونه خاموشی اختیار میکردند وخموشی ایشان در عدم
مقبولیت رساله مذکوره برابر هزار دلیل است افسوس که جناب مستطاب هنوز هم معنی را با وصف
المعیت ولوذعیت درنمی یابند وآنچه تحقیق نوری را درباره مجتهدین تصدیق کردند وتبا[ه] کنند
تمام ادا نمودند نص صریح است درانکه جناب تقدس انتساب خود را اعتماد ندارند وایشان را

در فن

در فن کلام لایق مستعد نمی بینند و تمامی لیاقت و استعداد در اینک ذات مکتوب الیه
منحصر می پندارند و افسوس میکنند که چرا کتاب خود را برای اصلاح پیش مجتهد فرستادند
و از ابتدا چرا زانوی ادب پیش مولوی نورالدین ته نکردند و شنیده را اعتقاد داشتند یعنی در
سر است که اگر آن شخص بر طبق وعده خود نزد خانعالیشان حاضر میشد چون چند ماه بلکه قریب
یکسال در صحبت فقیر بر معایب مذهب شیعه مطلع گشته بود و بر مکاید جامعین بیاض
وضعف ادله شان یقین جازم داشت هیچ خشک و تر ایشان بلا نقض و جرح باقی نمیگذاشت
و از اینجاست که چون از تعرضات او اندیشیده دانسته اند که تحریرات و تقریرات رساله
امامت را پسند نخواهد کرد و زیر نقض و منع و معارضه خواهد گرفت فرموده اند که بر
زلات آگهی بخشند ولیکن اینهم بخیال دارند که مباحث دینی خالی از نفسانیت نمیباشد
و رطب و یابس همه گفته میشود و از اینجا صاف معلوم شد که او را از اصلاح و محو و اثبات
منع میکنند و میخواهند که فقط سد اعتراضیکه ظاهر الورود باشد و در خاطر عوام خطور کند
قصد نماید و دیگر هیچ و نمیخواهند که کلام را بی غبار سازند که این از طاقت انسانی
خارج است الغرض فقط گول عوام و فریب اراذل ناس مطمح نظر است تا بدانند که فلانی کتاب
فرستاده بود و خانصاحب هم جواب نوشتند نعوذ بالله من اختیار النار علی العار
و از اختلاج قلب و اشتعال نائره غیظ و غضب بدین اجزای کتاب منتهی الکلام نیز مبرهن
و روشن است که جناب مستطاب بکمال حیرانی و ضعف اعتقاد مقارن گشته اند و الا معقول
نیست که شخصی فن کلام را ممارست کند و عمر عزیزش درین شغل صرف کرده و بدین کتاب

حصم منثلج القلب شود مگر وقتیکه بصیرتی نداشته باشد بخدای کریم که من هرگاه برسائل
و تصانیف دیگر ایشان و هم قدما و متاخرین ایشان مطلع میشوم موجب ظهور خطاهای
ایشان در مطاوی عبارات گردیده سرور و ابتهاج میکردم و نفس هما نوقت میخواهد که قلم بدست
گیرم و بر لغزشهات شان اعلام نمایم والمنة لله که اکنون جناب مستطاب تحفه اثنا عشریه را
و آنهم بنظر اجمالی دیدند سبحان الله مسائل در فن کلام و مبحث شیعه و سنی نوشتن و تحفه را آنهم
چنانچه باید ندیدن کار جناب و اولیای جناب است نه کسی از مردم دیگر غلط گفتم زیرا که تشخیص
دیگر را حریف و همپیشه ایشان هم یافته ام قریب بست و چهار سال میگذرد که در فیض آباد
غلغله برخاست که بزرگی از متکلمین امامیه از بلاد شرقیه رونق افزوده اند که نام شان
کلب حسنست و جواب تبصره حکیم سلامت علیخان سرور مغفور که به بسط و تفصیل نوشته اند
همراه دارند چندی از بزرگان باعث شدند که ملاقات باید کرد و اگر آن شخص رغبت
بمناظره نماید قیل و قال هم باید نمود باری باتی چند رفتم و اشتیاق خود را درباره کتاب
مسطور ظاهر کردم خدمه خود را آواز داد که هان زود بیارید پس کتاب را گشود و در خواندن
شروع نمود قضا را بعد از خواندن تمهید این لفظ بر آمد که تبصره والا مینویسید گفتم والا
چه معنی داشته باشد زیر لب تبسم کرد گفتم حقیقت حال چنین مینماید که جناب لفظ هند
درینمقام استعمال کرده اند چنانچه هندیان در محاورات خود برای ده فروشی مثلا
میگویند ترکاری والا الی غیر ذلک گفت البته من کنایه ازین ذالت نموده ام و این لفظ را
برای همین مصلحت ایراد نموده چون یکدو ورق از مباحث خوشش خوانده بیقین دانستم

مطلق

که مطلق با فن کلام خصوص بحث شیعه و سنی آشنائی ندارد برای تمام حجت و خجل کردن
معتقدین او گفتم که شما کتاب ذو الفقار دیده اید گفت نه اندک نه بسیار گفتم صوارم و حسام
مطالعه آورده اید گفت زنهار زنهار باز فرمود که موضوع این کتاب چیست گفتم بحث فریقین و از
افادات مجتهد جایسی باز گفتم تحفه اثنا عشریه بنظر سامی رسید گفت هرگز گفتم پس احقاق
الحق و مانندان کجا دیده باشید گفت احقاق کیست گفتم چون جلال علم و فضل شما بدین درجه
رسید که هیچ کتاب فن بحث هم ندیده اید پس بالیقین معلوم شد که آنچه نوشته اید وسوسه شیطانی
بیش نیست باری همه معتقدین حقیقت حال دانستند و آنکس و برادر وی و ایشان خجل گشت انتهی
الحکایة الغریبة بخیال نداشتم که این قسم حکایات را بر زبان آرم و این مکاتیب را بکمال ستر و
احتجاب مانند امانت نگاه میداشتم و نمی خواستم که فاش کردد لیکن آخر کار جسارت های
جناب و الحاح احباب باعث بر تحریر این اوراق شد انصاف باید نمود که کسی که برای تحریر
مقابل خود اینهمه سند ها داشته باشد از وی اخفا و استتار ممکن هست حوصله بنده را
باید دید که اینهمه نزد خود داشتم و گاهی در صحبت های مناظره هم اظهار این مکاتیب لفظا و معنی
نکردم باز هم عذر جسارت میخواهم که برای خدا اسر گرانی نفرمایند و آنکه ارشاد نمودند که
بالفعل بنده را حاجت همین قدر است که آنچه تحریر کرده ام رد آن در آن کتاب شده نظر بآن نسخه
مرزا محمد صاحب موصوف با بنده در بلده لکهنو نقل میکردند لا فی بیش نیست و آن قصه است
که جناب خانصاحب سوی ازانچه درباب حدیثیکه تعلق بایت کریمه و انذر عشیرتک الاقربین دارد
نوشته بودند میخواندند اتفاقا شخصی گفت که من در کتاب منتهی الکلام دیده ام که مولف در اینجا

هم حسینیه بعنوان جدید قلمی کرده فرمودند که بیارید تا ببینیم باری آن مقام را برآوردند
و برملا خواندند و چنان نمود که تا آن مقام را از منتهی دیدند تقریر ایشان در رساله امامت
ناتمام است فرمودند که اکنون فکر جواب میباید کردن که قسم مباحث را باید خواند و فکر جواب
بعد ازین باید کرد باری سخن در مباحث دیگر افتاد کسی گفت که جواب این مبحث نیز در کتاب
موجود است آن بحث را بالتمام از کتاب منتهی الکلام شنیدند و تاسف خوردند و از ان روز
حکم کردند که کتاب منتهی الغور تمام از آغاز تا انجام باید دید و از تعرضات آن باید داد
والا این اوراق که نوشته‌ام بدون تعرض بکلام صاحب منتهی الکلام رایگانست القصه
چنان بعد چند روز بذهن شان حالی شد که اوراق رساله امامت را که تحریر نموده اند خود مخدوش
است و این امر بعد از ان بود که اول اجزای کتاب امامت بدون دیدن تحفه اثنا عشریه
نوشته بودند کسی گفت که جواب آن مقدمات در تحفه با بسط وجوه مذکور است پس بحث تمام
تحفه را از باب امامت دیدند و مشقت تمام خود را از تعرضات صاحب تحفه نجات بخشیدند
الغرض چون ملال و کلال بیش از حد بعد از دیدن کتاب منتهی الکلام بحصول انجامید روزی گفتم
که اگر جناب بفکر جواب مباحث منتهی الکلام بقدری که تعلق بحجاب سامی دارد افتادند یا بعضی
این کتاب هم ناتمام خواهد ماند بهتر آنکه کلیةً از مباحث کتاب مذکور تغافل نمایند و همین قدر
در دیباچه کتاب خود بگویند که آنچه صاحب منتهی الکلام ما بین دلائل تعرض کرده و بنقض
و معارضه پرداخته اگر اجل مهلت میدهد و زمانه مساعدت میکند جوابش خواهم نوشت
یا کسی دیگر باین امر عظیم قیام خواهد نمود پس معلوم شد که آنچه درین مکتوب افاده کرده اند

بود است

و دلالت بران دارد که منتهی الکلام بقدر ضرورت ولطر اجمالی می نسیم الی آخره که رای
بیش نمی نماید وخیال خام است هرگز بر نگردد چنین بحث هم تقدیر یافته اند و آنکه فرموده اند که
هرگاه مشغول بجواب کتاب میشوم حتماً مثل مطالعه تحسیلی اذکیا یا مطالعه زواید تلمسه که اغبیا میسازند
حرفاً بالحرف خواهم دید الخ حاکم است با آنکه عیاذاً بالله نورالدین حسین ایشان را باشند
مجانین دانسته بجهت آنکه اول ایشان بتالیف کتاب امامت پرداختند بلکه تحفه را دیده باشند
بار مؤنت از سر نو و مشقت مجدداً بهم رسید و تمامی اکاذیب دال برین است که کتاب منتهی الکلام
را تمام ندیده اند و مشغول بتصنیف کتاب امامت گردیده پس اولی ایشان را بار بار تذکیر کرده که
برای خدا هشیار شوید و بخواب غفلت نروید و کتاب مخالف را بالضرورت ببینید و در
هر لفظ و معنی آن غور و تأمل بکار برید و سرسری نگذرید والا همان آش در کاسه خواهد افتاد
و حریف باز غالب خواهد شد و بر شیعیان شکست بر شکست خواهد رسید والحمد لله که آنچه جناب
ایشان در چند سطر از اوراق نزد فقیر در وسط ماه ذی الحجه فرستاده اند مدلول همین است
که چنانچه اغبیا بمطالعه زواید تلمسه مشغول میشوند و بجهت غبی و غوی بودن پی بتحقیقش نمی برند
و مغز استاد خود میخورند و حلق خود میدرند همچنان جناب سامی با وصف انهماک بمطالعه آن جناب
وعده حتمی نموده اند مطلب کتاب فقیر را ندریافته قلم بر دیگر ورق شسته است بر داشته اند
لا حول ولا قوة الا بالله وآنچه بعد از تنبیهات نورالدین حسین و میر نصاحب و دیگر شیعیان
گفته اند ولیکن بنده اکنون بعد آنحضرت حدیثی منعقد بجان میلرزم که مبادا درگشت حدیث
ماهم باشند الخ بر اندک هشیاری و فطانت ایشان قرینه تواند شد وانهمه مساعی جناب

که درباره خلافت و بیعت یزید پلید بظهور پیوست در منتهی الکلام و کتاب کبیر ازالة الغین عن
بصائر العین فی اثبات شهادت الحسین که در یکصد و پنجاه جزو کلان مختوم گشته مجملا و مفصلا
برهم زده ام و اینهمه امور را از کتب معتمده شیعه بر جناب مخاطب و معتمدین ایشان قلب
ساخته ام پس عزیزان ایشان که جان و مذهب خود بجای خویش است و چنان می نماید
که بعد از مطالعه کتاب ثانی علی رؤس الاشهاد هم اقرار زبانی به بطلان مذهب تشیع خواهند
نمود ان شاء الله تعالی و آنکه میفرمایند که هرگاه سند حدیث اصحابی کالنجوم در کتب شیعه یافته
میشود اکنون سر را بکدام سنگ باید زد جوابش آنکه حضرت و ساده لوحی جماعت و
تحجر را بکبریای الهی قسم میدهم که بموت حرام نمیرند بلکه مذهب حق و راه نجات بگیرند و سر خود را
بسنگ نشکنند بلکه از مذهب تشیع که خود آنرا برفض تعبیر میکنند رجوع کنند برای خدای
عز و جل و رسول و خیر الرسل سر خود را زنهار نباید شکست بلکه رخنه وسواس شیطانی که
آدمی را از اختیار حق باز میدارد باید بست و توبه نصوح از تشیع محدث باید نمود و مذهب قدیم
اختیار باید کرد و آیت کریمه و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب باید خواند
و اگر بعضی از اشیاع و اتباع باتباع نفس سرکش اغوا و تا اختیار کنند و بشاه راه هدایت مایل
نشوند بعضی دیگر سخنان نامربوط پیش کنند با آنها باید فرمود و صلای عام باید داد که در
اصول عقاید از الهیات تا امامت و در فروع از طهارت تا وصیت هر اعتراضی که بخاطر
دارید نزد شخصی تقریر کنید که من بدست او رجوع بحق کرده ام تا او اعتراض شما را بتقریر و
تطهیر و بر کنم یا مسئله بل با فحش و جواب هرزه شما منقلب سازد بیارید هرچه در کشکول و

اینان

انبان نگاهدارید پس مذهب قدیم را که اصحاب نبوی و اقارب آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم بران مذهب بوده اند و تمامی علماء ربانی شرق الاشادی لایعبانه این مذهب را
خلفا عن سلف اختیار نموده چرا از دست دهیم و مکاید انیها که باتباع ابن سبا دین خود
در باخته اند چرا گرفتار آئیم القصه عقلای ذی وقار ازین مکاتیب عموماً و قول جناب خصوصاً
که عوام و ادنی در بادی النظر معترف میشوند که سنیان بر مذهب باطل اند و غلغله کتاب
منتهی الکلام سر میشود بالیقین دریافته اند که جناب را فقط فریب عوام منظور نظر و اطفای
نور حق در سر افتاده که مولوی فخر الدین را از اصلاح رساله خویش چنانچه باید باز رسیدارند
و در اینمقام نیز ارشاد میفرمایند که ادنی و متوسطین معترف ببطلان مذهب تسنن خواهند شد
و خواهند دانست که کتاب فلان بی حقیقت است سبحان الله رساله در اثبات نوشتن و
بهیچ مقامی از کتاب منتهی الکلام بسبب عجز و عدم استطاعت تعرض نرسانیدن و اعتقاد
اینمعنی داشتن که مردم معتقد خواهند شد که مذهب تسنن باطل است و کتاب منتهی الکلام
سبب بی حقیقت جز کسانیکه هیچ ندیده باشند و مصداق انهم الا کالانعام بل هم
اضل سبیلاً بوند دیگر کیست که چنین خواهد گفت افسوس که در بند نفس گرفتار گردیده اند و بهره
از حق و راستی هنوز بدست نیاورده اند و آنکه در مکاتیب اسمی از مردم یاد کرده [illegible]
بودند که عمر درین آرزو میگذرد که با علمای اهل سنت یکجا نشینیم و اول دست ها بگردن
یکدیگر اندازیم و زار زار گرییم و باز گوئیم که این چه اختلاف است که میانه ما و شما باوصف
اتحاد دینی و کلمه گوئی پیش آمده عصبیت مذهب را بر طاق نهید و از تسنن و تشیع

دست بر داشتند بطلب حق متوجه شوید الی غیر ذلک بر خلاف واقع بر آمد والحمد لله
که حق تعالی جناب سامی را مهلت بخشید و من دعا میکنم که تا قیام ساعت و ساعت قیام
زندگی باشند که دو فایده عظیم برین مهلت هفت ساله مرتب گشت یکی آنکه همه کس از اقاصی
و ادانی بخوب ترین وجوه دانستند که زنهار برد این کتاب قدرتی ندارند هر چند عرق ریزیها
و جانفشانیها باقصی الغایت رسانیدند ورنه بخیال مردم میگذشت که بسبب عدم مهلت
جواب منتهی الکلام زیر پرده عدم مستتر ماند دوم آنکه بسیاری از بزرگان که صدیق خفی
و جلی یعنی مرزا مظهر علی صاحب که در فن رمل و نجوم همسری ندارند و کتب کلامیه فارسیه اکثر
می بینند از جمله آنها هستند گمان اینمعنی بود که گو بجواب منتهی عاجز شدند و بال افگندند
ولیکن بموجب فصاحت بیانی و طلاقت لسانی در مناظره از عهده بیرون می آیند و جانب الا که
بتائید سماوی در هر صحبت مناظره طلاقت لسانی بلکنت زبانی و سرور و شادمانی
با نقباض و نگرانی مبدل گشته و آخر خود در فارغخطی که بدست خویش نوشتند الزام خود در
یاد نمودند و فرمودند که من کتب خود را بخوبی ندیدم و روایات را یاد ندارم و شما
همه را بذهن خود نگاهدارید پس الزام میخورم و طلاقت لسانی باقی نمیماند پس این عار را قبول
میکنند پس مناظره نمیتوانم کرد والحمد لله المجری الحق علی لسانه حیث رجع الحق الی مکانه و
عبارتیکه فارغخطی عبارت از آنست بعینها باید شنید که مکالمه لسانی با جناب جی بیرجی نمی شنیدم
بدو وجه یکی آنکه آن شفیق از مدتهای دراز بهمین شغل تتبع و تصفح دارند و بنده هرز از شغل دستبسته
ام و بستنا دیستر بطریق معارضه مهیا نزند و مارا حضور احادیث مذهب خود نیست

پس شایان جواب باید داد و نفس سرکش این عار را گوارا ندارد دوم مثل مولانا میرزا کاظم
علی صاحب مغفور هنوز الفت و عادت صحبت گرامی چنان نشده است که توحش شایان رفع
کرد بلکه بتذکر طول اللسان سامی اند که غیظ در میگیرد بازروائی کلام کجا و این خوش‌سخنی است اما
یحتمل که کار بیادرة اللسان افتد و آن مکروه طبع والاحباب لطف کلام می‌یافتند و بقدر
شغف مکالمه باقی نمی‌ماند انتهی بمقام الضرورة من کلامه و آنچه سفر ماید که حقیقت مذهب
تشیع بعد مرگ زیاده‌تر منکشف میشود شاید که مراد از حقیت نقیض آن باشد والا چگونه
تصور کرده شود که آدمی از الیقین جازم بحقیت مذهب خود باشد و گاهی بدین روایات مذهب
خود مانند بید بر خود بلرزد و زمانی بدین تفاسیر خویش که مخصوص بمذهب تشیع است او را
ارتعاد قلب و جگر رو دهد و زمانی از ملاحظه افادات قدمای خویش این چنان مغموم و ملول شود
که غم پامال شدن وجه معاش از یادش رود و وقتی آنقدر بگرداب تشویش غریق گردد
که امید وصول بساحل نداشته باشد و سر خود در سنگ خارا زند و زمانی بر دیوار شکند و صرخه
بر علمای خود طعن نماید که آب بی لجام خوردند و عاقبت اندیشی نکردند و بخیال نداشتند
که حریف چه خواهد گفت و انهم در افادات خود ضبط کنند که علمای امامیه از جواب انکاح
ام کلثوم با فاروق بحیرانی و عجز گرفتار اند و چگونه عقل سلیم قبول کند که فیض صحبت رحمة
للعالمین همین قدر باشد که خواص ملازمین او جز شاذی و معدودی مهتدی نشدند
ولاریب ظاهر قرآن بر بزرگی و صلاح مهاجرین دلالت دارد و بدرین بدان درجه رسید
که گناه ایشان بلا توبه هم مغفور و هرگاه حاطب بن ابی بلتعه آن گناه کند که فساد آن عام باشد

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بغیظ و غضب در آید و بعد ازان فرماید که از بدترین او
سب او را بگذارید خلفای ثلثه چه گناه کرده اند که با وصف اینهمه مناقب قابل سب و تبرا
باشند الی غیر ذلک و المنة لله که حقیت مذهب اهل حق از بهترین کتاب و سنت آنقدر بر ساحت
ضمیرم تافته و شعشعه های نفح رائحت و ضیا بر فضای قلب این طالب علوم دینی آنقدر
انداخته که لو کشف الغطا ما ازددت یقینا و سید احمد رحمة الله علیه را که از دست
کفار شربت شهادت چشیدند و بگلگونه ثواب اخروی سرخرو گردیدند و از جمله
سادات عظام بودند بلفظ تو عسل و تا مشخص تعبیر کردن دلالت بر کمال مراعات
ادب نسبت با این جناب ندارد مجد و اعتلا دودمان مصطفا و ارتضا دارد و طریقه شیعه
سلف تا خلف همین است نگاه کنی که اینها در برادران و احفاد و اکبار اهلبیت علیهم السلام
چه اعتقاد دارند بعضی را قمار بازی و برخی را طنبور نوازی و جمعی را العدم طیب
ولادت و معدودی را بکمال شقاوت یاد می نمایند نعوذ بالله من اعتقاداتهم و اعمالهم
و با اینهمه که شنیده شد در خبر من اهل حق افتادند و داد تلبیس و تدلیس دادند و از عجایب قدرت
آفریدگار آنکه درین مکتوب کلمه حق بر زبان ایشان رفت که بتصریح تمام گفتند که کشتی همرا
سید احمد رحمة الله علیه شیعه بودند و اینهم از غرائب روزگار و اعجاز آفریدگار
است که این عبارت هم سند است که رسوخ و اعتقاد کما ینبغی بر مذهب تشیع ندارند
و تزلزل عظیم دارند و حق همین است که مرجعیت خلایق در بلده لکهنو و فتح ابواب
از هر طرف و اکنون انتهای ریاست کلامی بجناب ایشان و عار و ننگ نفس عنان

صفنا

اختیار را از دست ربوده باصرار و استمرار ظاهری هدایت نمود و آنکه در باب حضرت
سادات صوفیه و کملا جناب افصح فصحا و ابلغ بلغا سطری چند بر صفحه قرطاس برنگاشتند
و فرمودند که حال ایشان بل آنکه الخ بمنزله برهان مسلم است و نزد هر عاقل بلکه هر کودن
و جاهل مسلم که اگر در اوان سابق چنان کمی را باستنان کیفی هم ضمیمه مینمودند بجهت انهماک
در طلب زخارف که باعث ترک و تجرید گشته تقیه را که سنت متقین امامیه است نیز
اختیار میفرمودند سبحان الله حال قوت اسلامی بدین اتمام منت بجائی رسیده که اگر
سب و تبرا هم گوش میکنند کره برابرو نمی شنند بلکه برادر سرور و ابتهاج میفرمودند
بعد زمانی و سوابق صحبت و خلوت نوبت بدان انجامید که نمونه بعضی از اعتراضات را
بر کتاب فقیر در چندی از ورق مینوشتند و بجناب مستطاب مینمودند که باین عنوان
میباید نوشت و در رد کتابش این طریق میباید سپرد چنانچه در گلهوا از مکاتبات و ظهار
فاضل اخباری بگوشم خورد و از ینجا حال بر اختلال این شکسته بال قیاس باید نمود که با ضعف
عناد شدید که باین هیچکاره دارند چرا بزین عیبی درباره فقیر سراسیمه و غریق بحر ذنوب
نظر بعد زنیوشی و چشم پوشی که از ذاتیات اهل جذب و سلوک است نیافته اند و بالفرض
اگر احدی از اقارب کمترین هم این پیشه پیش گرفته جای آن بود که مدعیان تصوف و
طریقت و مزینان مسند مشیخت که اکل حلال و صدق مقال و تبره شان است بر زبان
آرند چه جای آنکه کفش دوزی بجناب والد ماجد نورالله ضریحه نسبت کنند که از روز
ولادت نام نامی ایشان در دفتر دیوان وزارت وزیر اعظم هندوستان مخصوص المخصوص

داخل شد و در شاه جهان آباد تحصیل علوم فارسی بوجه کمال و علم عربی بقدر ضرورت
و شغل حفظ قرآن مجید و خوشنویسی خط شکست ممتاز بوده اند و همراه والد بزرگوار
خود که از اجله رفقای وزیر اعظم بودند و بعد از خرابی سرکار وزارت و کارخانه
سلطنت مستاجری بمضافات بلده مذکور بنام شان مفوض بود بانواع ترفه و
تنعم بسر کردند و بعد رحلت شان قریب اربعین در بلده فیض آباد نزد برادر بزرگ خود
تشریف آوردند و حساب و کتاب تجارت شان و انتظام امور خانه و تفقد حال و تعلیم و تربیت
منی از اولاد و اطفال به ایشان تعلق داشت تا آنکه بعد از عمر شصت سال بجوار رحمت و
همسایگی حق آرمیدند و فقیر برای فروختن املاک که از انجمله محل سرای بخشی فوج
بادشاهی لاله کیرت سنگه و دیوانخانه او بدست شان بود قصد دهلی کردم و مقصود
بالذات ملازمت حضرت خاتمة المحدثین و المفسرین علامه دهلوی قدس سره العزیز بود
که بدین توسل رو نمود الغرض نسبت پیشه مذکور بجناب والد مغفور از همان قبیل است
که دروغ گویم بر روی تو ولیکن این نوع دروغ بفروغ از شخصی بعید نیست که در قصبه
مارهره یعنی حرم شریف پیر طریقت خویش مرتکب امری شود که باعث طرد و ابعاد گردد
چنانچه مرشدزادگانش مفصل رد واجب مینمایند و بسیاری از اهل علم و فضل اطلاع
کلی بر آن دارند و در بلده لکهنو اقدام بر آن چیزها نماید که طوایف قاص و مغنیان از سماع
آن شکایت کنند کما هو المشهور و بعضی از اقارب او در لکهنو بکوچه ها گردش کنند و مصداق
کلام شیخ شیراز قدس سره باشند که آنانکه یوسف را فروشند تا چه خرند و جل فضائل

کمالا

وکمالاتش تحصیل امور دنیوی بسر شود و افسونگری و لیلابی در حضار جنبیان بطور شعبده
بازی حجه عاش و معاد او بوده باشد چنانچه بعضی از حکایات را جناب قدوه الاماجد
والاماثل اسوه فضلا کامل مولوی جعفر علی علوی دام الله فیضهم نیز در قصه خود بمعاینه
فرموده اند و حسد و حرص او بجائی رسد که گاهی در مجلسی حسبةً لله حاضر نشود و کسی را
بهر خدا درس نهد و آنانکه از تلامذه او بعد دیدن این امور نالایق بجای دیگر روند
و بخدمت دیگر علما برای تحصیل بقیه کتب درسیه رجوع نمایند در تجریح آنها دقیقه از فرو
نگذارد و عیاذاً بالله علانیه آنها را تکفیر نماید و انواع افترآت بر ایشان بندد و سر دسته (?)
بمعاینه حالش لاحول گوید و بر روی او خندد ملای نامی مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی
درباره رهزنان طریقت مدعیان موهوم حقیقت بر نقل بعضی از فضلا در حق این نقاد و عرفا
چه نیکو فرموده **مثنوی** میزند شیخ ما ز شور و شغب * صیحه صبحگاه و هی هی شب *
سر پر از کبر و دل پر از اعجاب * روی در خلق و پشت بر محراب * صف زده گرد
از خران گله * درفکنده بشهر ولوله * جنگی چند کرده خود را کرم * نه ز خالق نه از خلایق شرم *
هیچکس را بدل قبولی نه * پای کوبان ولی اصولی نه * نه ز انوار ذکرشان سیری * نه ز
حال سماعشان خبری * حاصل ذکر در دکردن و سر * اثر رقص ضعف پشت و کمر * هر چه
دادی بدستشان خوردند * هر چه آمد ز دستشان کردند * کارشان غیر خواب
کردن نه * هیچشان فکر روز مردن نه * ذکرشان صرف بهر سفره و آش * فکرشان صرف
در وجوه معاش * بهر آن ست آشنائی شان * ز آش بیگانه و آشنائی شان * داد ازین

گمرهان ابله داد منحرف از طریق عدل و سداد الی غیر ذلک من اشعار الشتوی المولوی
المعنوی علیه الرحمه من بعد مخفی نماند که انچه بوالد ماجد رحمة الله علیه نسبت کردند مکافات
آن احسانات ست که هنوز خطوط شان دهنده خواهد بود و حرفی ازان در رساله وا اهب فاطمه
علی من خرج من اهل البیت فاطمه یاد کردم پس هرچه نسبت بفقیر کمترین و اسلاف صاحبین
دهند بجای خویش خواهد بود ولیکن اینقدر حقیقة الامر ست که بعد ویرانی بلده شاهجهان اباد
حفظها الله عن الفساد اعمام فقیر همراه نواب شجاع الدوله در فیض آباد آمدند و بنابر تخالف
مذهب و هم باقی نبودن رسم قدیم نوکری که اشارتی بدان رفت ملازمت نواب موصوف
اختیار نکردند و پیشه تجارت گرفتند و دکاکین تعمیر ساختند و گماشتگان برای
سفر و حضر گذاشتند و حق تعالی درین وجه حلال آنقدر برکات عنایت فرمود که نوبت
بلکوک دراهم رسید و این بزرگان بعنوانی بسر نمودند که کم کسی از علما و مشایخ و سادات
ازینجانب تا کلکته باقیمانده باشد که دران شهر رسیده محتاج اعانت گردیده باشد و
ایشان حق خدمتش بجا نیاورده باشند و در تاجران وقعی و اعتباری که ایشان
آنقدر بود که در فیض آباد ضرب المثل بوده اند این ست حال امری که نسبت بفقیر کردند
و انچه حرفی با ایشان نسبت نموده ام اکثری از اهل این بلده بلکه خود نلامذه و احباب
ایشان اکثرش را قطعا و یقینا میدانند و از دعاوی ایشان اینها در قلوب اینها خوش دارند
حتی که بعضی از اهل وضع و مروت از همسایگی و جوار ایشان خود را باز داشتند و
اهل عدالت عادات مبنا نزاکه تعلق بخصومات دارد حیان بیان همسفر باشند اگر طرف داران

مدعی ظاهر امر عی میشود با مدعا علیه معامله باطنی میرود و لیکن بقول شیخ علیه الرحمت
مصرع منتایش گفتم همه خلق پس و از عجایب امور آنکه مرزا محمد صاحب رئیس
المحدثین الاخباریین بعد از انکه از سفر کانپور معاودت نمودند در لکهنو بمن میگفتند که فلان
و بهمان قصد انمعنی مصمم داشتند که پیشه تجارت را در معایب اعمام شما ذکر کنند من منع کردم
و گفتم که حال اصحاب ائمه و مجتهدین و فقهای اوائل غیبت صغری و کبری نصب العین دارید
آخر انکس کتب قدیم و جدید شمارا دیده گفتم الخیر فیما وقع ورنه من دفتری دراز از پیشه‌های
بزرگان باستانی شان یاد دارم که بروایت بسیاری از ثقات شیعه که مرزا ابو جعفر
فیض آبادی از انجمله هستند از راه دور و دراز در فیض آباد فیض بنیاد در ماه رجب رونق
می افزودند و پارچه فروشی کرده در ماه مبارک رمضان عمل بدین بیت میکردند بیت
تمارض تحل لک الطیبات و بعض التمارض عین الشفاء فانکان لا بد من صومه فکن بین
الصوم بعد العشاء و در آخر ماه مذکور رخت سفر می بستند و درین پیشه بنحوی شهرت یافتند
که بعضی درباره فرزندان ایشان قصاید پرداخته‌اند که بیتی از ان این ست بیت حاتک
کجا و کشف رموز سخن کجا کور را هنر شناختن بتهان محل ست و ناظم قصیده که لفظ
کور را درین بیت بلهجه اهل هند آورده تلمیحی عجیب ست که لطفش در میزان بیان نمی سنجد نعوذ
بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و آنکه جناب خانصاحب و الامجاد از راه
تاویل بلکه تسویل فرمودند که کتابیکه آنجناب را بهم رسیده بود کتابی دیگر یا مختصر معارف باشد
از عجایب توهمات ست تحریر نور الدین برکاکت این مقولات برهان صریحست و حمایتی بهم

بدان منست زیرا که خود بجدی دربارهٔ مکتوب الیه معتقد بودن که شان در علما نبوده باشد
و مجتهدین و فقها و متکلمین مرتبهٔ او زنهار نتوانند رسید باز او را چنین قرار دادن با خرد
رزین منیاید کسیکه حرف آشنا باشد در چنین مغلطه گرفتار نتواند شد که کتابی دیگر باشد
و او را معارف داند و مختصر معارف را با آن شد و مد معارف نامد اینهمه صور خیالیه ایشان
است رجماً بالغیب هرچه میخواهند بر زبان می آرند و حیرانم که شمول نسخهٔ دیگر از معارف
بر منافیات مذهب اهل سنت بچه کار جناب می آید و فراوان حیرت است که این بکدام وجه دلیل
تواند شد فکیف که آنرا با دل دلیل تعبیر فرمایند بلی غریق البحر متشبث بکل حشیش اما اعتراض
اول پس جوابش بهیچ وجه از علمای امامیه نتواند شد و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا مگر آنکه
روش اهل سنت اختیار فرمایند فحبذا الاتفاق و نعم الوفاق و حال اعتراضات دیگر
بعد تقریرات مطاعن خلفا راشدین نیز همچنین است کما لا یخفی و از نیست که جناب مخاطب
خیلی دست و پا گم کرده و از هر طرف یأس کلی بهم رسانیده و مجتهدین جمع در الالیق
این کار زنند استنا النجابه نور الدین ده میخواهند که رهنمای ایشان شوند افمن یهدی الی
الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون

مسوده مکتوب نور الدین حسین اکبرآبادی

چون کمند اندیشه فلک پیما از کاخ اشتیاق
کوتاه است و ایما و اشاره عقلی هم که بحر محیط را بکوزه تواند گنجانید عذر خواه مبلغ
شوق ملازمت را بر ضمیر منیر که صور نفس الامریه در آن منطبع است واگذاشته بشرح
بعضی از مهمات امور که انتظام دارین بآن منوط است میگراید که و ... در مسند

فراق

فراق و غدای پاسبندان مخمصه اشتیاق یعنی نامه نامی وقتی ساحت ورود درانورانی کرد
که دامن صبر و شکیبائی از دست رفته بود و در انتظارش صنوف آلام بر خاطر فاتر مستولی گشته
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن مضمون عبارت بیاض که جناب در باره کتاب امامت و سیاست ابن
قتیبه از مختصر تاریخ خلفای سیوطی نگاشته اند در صحت آن اندک غدغه دارم زیرا که نسخه در بعضی
از اوراق که دفعتهم رسید از نام عاریست و تمام العبارة هذا قال ابن الحجر المکی صاحب الصواعق
المحرقة فی مختصر تاریخ الخلفاء للسیوطی فی ترجمة وفاة علی بن ابی طالب علیه السلام وهذا لوقائع
مبسوطة فی کتب التواریخ بل افردها ابن قتیبة بالتالیف واطال فیها بما کان ترکه و
اختصار الکلام فیها اولی فان الامساک عما شجر بین الصحابة متعین لقوله صلی الله علیه وآله وسلم
اذا ذکر اصحابی فامسکوا اللهم الا للتعریف لما لا بد منه مما یترتب علیه فائدة ولا یخشی منه مضرة
لاسیما مع بیان ما یحتاج الی البیان انتهی اقول فی هذه العبارة شهادة وتوثیق لکل ما اورده
ابن قتیبة فی کتاب الامامة والسیاسة ودلالة علی ان ترک غیره بعض ما فیه خوفا من الفضیحة انتهی بلفظه
صاحب البیاض در این عبارت از نام کتاب امامت و سیاست ذکر سقیفه و بیعت حضرت امیر علیه السلام
که جناب مینویسند عینی در اثری نیست و نسخه که از ناصب عداوت استعار گرفته بودم هم از این
امور عاری بود و از اینجاست که در تحریرات سابقه سرایه گذارش در بر کرد که نواصب در دلالت
این کلام خدشه توانند کرد کما لا یخفی خوش باشند که نام کتاب سقیفه و بیعت در عبارت
مذکور مذکور نباشد از نیم مرده جان بخش غم زدا بالضرورت اطلاع بخشند که عبارت نسخه خود
که متعلق بانیم تمام و مرحمت لطف فرمایند دیگر آنکه بر کتاب الاعتصام جناب در باره اغماض از

مرویات ابن ابی الحدید بنابر شهرت تشیعه بودنش صد تحسین و آفرین بی اختیار از زبان
فقیر برآمد در سفر زیارت عتبات عالیات در بعضی از رسائل مجتهدین ایران زمین غالبا دیده ام که او را شیعی
سنی نوشته اند و عجب اینست که دلیل تشیع او مطابق زعم شان اینست که هرچند در بعضی از مقامات بر
خلفا اشیا را از فضائل مذکور بغایت علیا رسانیده ولیکن مقصودش این بود که درین لباس عمده
مطاعن خلفا را بعنوان خیرخواهی شان ثابت کند و داد بلاغت دهد از اساتذه خویش مثل نقیب
و مانند او در فضائح قوم چنان حکایات و قصص می آرد که شیعه هم به بعضی از وجوه ازان استنکاف توانند
و این موید دیگر ممکن نیست فقیر بعد از دیدن این افادات دست تاسف می مالیدم و در دل میگفتم
که چون در ایران زمین چنان یافته نمیشوند انحضرات ذکر امور مذکور صرفه نمی فرمایند بهر حال بنده را
خوش نیامد و تحیرش از پیش دست داد مقتضای احتیاط همین است که از افادات او دست کشند
فلسد در کم ما ادق نظرکم و از مدتی خیال تحسین عبارت مطلوب سامی در فتح الباری داشتم تا خبری عجب رو داد
که چنانچه جناب ورق گردانی کردند و یافتند فقیر درین خبر اباد بواسطه مولوی الهی بخش
قطعه فتح الباری از مقام معلوم بهم رسانید و بعد از تتبع و استقرا ان پابوس گردید نسخه جناب بقلم
دادند همان مذهب اقل الخلیقه راسخ شد من بعد التماس اینست که چون از پیشگاه عنایت و عطوفت
بارها تجویز شده است که درباره حق گوئی زینهار ذهول و فتوری و مساهلتی نرود لهذا
زبانی ناصب عداوت انچه بگوش خورده بود بی کم و کاست بخدمت سامی رسانیدم و
فایده هم بران ترتب یافت اکنون بالیقین معلوم شد که کتاب بی شبهه از ان ذهبی است تصنیف
حالا مناسب همین است که در تحریرات خویش نام این کتاب را باین عنوان زیب رقم نفرمایند که

در کم

درکمین نشسته و آنچه بعد از قرائن بضمیر والا امر گزشده که مولف مغنی عسقلانی ست بنده را

در جناب تامل ست انشاء الله تعالی بعد از ورود کتب معلوم که امید قوی دارم برآوردن

این معنی دشوار نمی نماید و عجلت شمایل در حکم اول باز تحریر او بااستماع افادۂ سامی چنانکه مطابق

واقعست مرکوز خاطر فقیر نیز منطبق نیز زیراکه او بخیال فقیر مرد این میدان نیست و هرگاه در

باره معارف خود تاکید بلیغ یاد کنم که این امر لفتنی نیست خلاف عقل و نقل ست که نزد کسی

این از سر بسته را برکشایم جناب را فقط از این اطلاعی دادم که گوش زده اثری دارد و هنگام

تالیفات بکار آید مع ذلک احتیاط بنده را ملاحظه فرمایند که با وصف عدم فرصت نقل آن

گاهی تجویز نکرده ام که کاتب دیگری باشد از ینجا قیاس فرمایند که احتیاط فقیر درجه مرتبه خواهد بود

و مصلحت آن می بینم که جناب نیز مهما امکن کلفت کتابت جواب هم بذمه خود نهند که هر چند

کاتب عیب سرار باشد و لیکن مصرع یار را یار ز بود از بار ربار اندیشه کن و آنچه بخیال

حضرت گذشته که کتابیکه فقیر آنرا بعد از الحاح سامی دیده معارف نباشد این احتمال بهیچکونه

دران کتاب تطرق نمیشود زیراکه نسخه قدیم و از نظر علما و طلبه بلکه ماهرین فن گذشته و

ترجمه کاتب دینوری براول ورقش ثبت بود و آغازش همین نام و کنیت یعنی ابو محمد عبد الله

بن مسلم بن قتیبه الخ افسوسکه مالک اجازت نداد و الا همدران ایام بسفر ستادم این

آرزو در دل کره شد و قول جناب که در تحفه از کتاب امامت و سیاست عینی و اثری بدید

نیست موجب حیرت کمترین خلایق ست زیراکه فاضل عزیز در طعن دوم از مطاعن صدیق

مذهب خویش عبارت امامت و سیاست را ذکر کرده و نسخ عبارتش اینست طعن دوم آنکه عاشره

سفر کرد برای طلب خون عثمان حال آنکه الی ان قال چنانچه ابن قتیبه در کتاب خود ذکر کرده ان عایشه
انا باخبر بیعة علی و کانت خارجة من المدینة فقیل لها قتل عثمان و بایع الناس علیا فقالت ما ابالی
ان تقع السماء علی الارض قتل والله مظلوما وانا طالبة بدمه فقال عبید اول من طعن علیه و اطمع
الناس فی قتله لانت و لقد قلت اقتلوا نعثلا فقد فجر فقالت عایشه لقد قلت و قال الناس
فقال عبید فمنک البداء و منک الغیر و منک الریاح و منک المطر و انت امرت بقتل
الامام و قلت لنا انه قد فجر و در جوابش بسیاری از کلمات درشت گفته که از انجمله اینست و
تحریض نمودن عایشه بر قتل عثمان و او را نعثل گفتن همه از مفتریات ابن قتیبه است و در حاشیه
تحفه که مفتاح نام دارد و کمتر نسخه صحیح آن کسی را دستیاب شده بتصریح بر بودن امامت و سیاست
از تالیفات ابن قتیبه شیعی میکند غالبا این حاشیه بر کتابی نوشته ام عبارتش اینوقت بهم
نرسید و درباره کتب مطلوبه خدام ششجهت منادی گردانیده ام عنقریب یقین است که مطلوب
بهم رسد و شخصی را از احباب برگماشته ام که هرگاه از طعام قریب نصف شب فارغ شوم تا ربع
آخر روایات کتب از هر جنس بسماع فقیر رسانیده باشد اگر این طور بحاله باقی ماند برآمد کار بسیار
آسانست و روایت دوم که انتسابش بعضی بشرح بخاری فرموده بعجب عالم حیران را نسخ است
که ناصب عداوت روایات ما را در معارضه بالمثل در حق ابوذر غفاری رضی الله عنه صرف کرده
چون کتاب ناصب بهشتاد جزو میرسد اینوقت یاد ندارم که در مسلک اول نوشته یا ثانی مگر بلاریب از عمر
خود چنین ثابت کرده که امامیه آن زرک را تا فلان سال که داهیه وفات سرور انبیا قریب است
نسخ الایمان میشمارند و غالبا اینهم گفته که در کتب شیعه در بعضی جا او تکذیب ختمی مآب

صلی الله علیه وآله وسلم بارها نموده روایات موجود است وچنان باید فقیر است که در بعضی
روایات ملا باقر مجلسی ایراد کرده بعد از آن جنابت تلف شده واد تیز زبانی داده از زین امر ضروری
غفلت نباید فرمود شخصی از متوطنین که تا بسیزده تحصیل اوست وخبر خیر افاقش چنین خبر دیگر نیز دیده
بفقیر خبر رسانیده که کتابی در خانه من است که بران لفظ تفسیر سوره هل اتی مرقوم است چه عجب که تفسیر
زین الفتی باشد که جناب از ایجان دل طالب اند ومثل کحل کرد احمر می‌شمارند وکمال الحاج در بهم
رسانیدنش می‌نمایند عنقریب بکمال جد وجهد بطلبیم وحالش می‌نویسیم بهتر آنکه از مطلوب نشانی دهند زود تا
سراغ آن دستیاب شود دیگر امری که ضروری الالتماس است آنکه از افادات سابقه خدام جناب
بید است که درباره کتاب ناصب استعانت از دودمان عالی جناب مجتهد العصر دارد اکنون یا کسی
کلی از تحریر سامی هویدا است وبرادر صغیرشان یعنی سید صاحب فرصتی بلکه ذوقی بان فن
ندارند بخیال فقیر چنان می‌آید که چون دست از استعانت کوتاه نمی‌توانند کرد زیرا که بدون تعاون
وتشارک رتق وفتق روایات جناب را امکانی ندارد بهتر آنکه باین طور در خدمت این بزرگان
التماس رود که نزد حضرات درباره جواب کتاب ناصب چه تحقیق رفته آیا سهل است یا کار بسیار مشکل
وروایات متناقضه که در بر امرش از بس جمع کرده ومناط بر عبث کتاب او ومدار او الا
خوانی گشته درباره جواب آن چه می‌باید کرد چه خوش باشد که شق اول تصریح فرمایند در خصوص
بعضی از اشکالات کتاب او را خود جناب با فقیر التقاط کرده پیش نمائیم ولامحاله بر وادی
سخن گفتن کشان آریم وبگوش فقیر رسید که بزرگی مولوی احمد علی نام در لکهنو هستند معلوم
نیست که شناسای کاهی از علم واستعداد شان نیز امتحان نموده‌اند یا نه شنیده می‌شود که

استعدادی دارند و کتاب ناصب عداوت را دیده اند در کتاب ناصب از ایشان هم
استفساری رود و طریق مذکور مسلوک گردد تا اگر مرد میدان باشند باعانت پردازند
والا الیاس احدی الراحتین و این بزرگ فاضل اخباری که عبارت انوار بدریه نزد سامی
بغلط فرستادند حال استعداد شان چون نیست و درین فن هم سوادی دارند یا نه و در اخبار
متعصب اند یا بطور انصاف سر می بندو باد و دمان جناب مجتهد العصر ساخته اند مثل دیگر
اخباریه که سرغنه شان میرزا فدا علی میباشند راه بغض و عناد می سپارند و از کتب دینیه
بهره بدست آورده اند یا بی خبر از ان ظاهر از عبارتیکه درباره فرستادن عبارت انوار بدریه
که مفید مدعای سامی انگاشتند و خلاف آن برآمد نمودند حال شان معلوم شد مکرر طالب
تفصیل ام افسوس که حال مجتهدین زمان این نیست و دیگران پراگنده روزی پراگنده
دل و فقیر بی بضاعت درین طوفان بی تمیزی افتاده لیکن تخیل الثس جنان راسخ است
که ازین تلاطم امواج عنقریب بساحل نجات رسد و نزد سامی برای تائید مذهب ائمه
معصومین وی شود و فراوان سعادت دارین اند و نزد دیوسعان بدبخت را ساد افزا
رساند و مطلب فقیر از بهم رسانیدن ابرام البصارة العین این بود که تصانیف سامی
تمام و کمال نزد ناصب موجود و تصنیف او جز این کتاب نزد سامی نیست چون
در ابرام البصارة العین تفصیل و بسط بار کرده و اجوبه‌اش غالبا از شتاد تا دلکه
نو دکه نشده عجب نیست که تخالف و تناقض در ان راه یافته باشد بمعنی برای احباب
منصف بتر از آنجا نیست و طریقه متکلمین که فتح و قبر دری از لوازم تقریر و تحریر

شان هم

شان بود همین بود که اول در جواب کلام خصام استفسار تمام میکردند باز بفکر جواب می
افتادند با اینهمه سخنی بود که بنابر خیرخواهی و غمخواری صید و بازیافت اگر مصلحت باشد ضرر زبونی
بدان متعلق نیست مصرع صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست بعد از رسیدن افادات
ملازمان که دهیچمدان حال خیرخواهی انشاء الله تعالی زیاده تر بوضوح خواهد پیوست در مقامها
که احتمال معارضه بالمثل برای مخالف خواهد بود بالضرورت از آن اطلاع خواهم نمود و اکمال
تقریر بدون آن نمیتواند شد و حیرانی و تشویش سامی از بهم رسانیدن سند حدیث نجوم که ناصب را
اتفاق افتاده بجای خود دست ملاذا فقیر در بعضی از مجلدات بحار دیده بودم که بعضی از ائمه
طاهرین در جواب بعضی از مسترشدین نوشته اند که حقیقت اینست که این حدیث از جد امجد ما ماثور
ومنقول است و تحریف لفظی در آن راه نیافته اری نواصب تحریف معنوی مبادرت کرده اند
که اینحدیث را بر اهل دست فرود آوردند و در تیه ضلالت حیران و سرگردان ماندند و نه دریافتند
که حضرت خاتم المرسلین کسانی را بنجوم هدایت فرموده اند و اقتدای ایشان را موجب اهتدا قرار داده اند
که حال ایشان در زمان سعادت توامان انجناب بعد از وفات شریف بر نهج واحد بود نه کسانیکه
مصداق امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا گردیدند و در کتاب ناصبان یاد دارم که شاید در بسیاری
اول اینحدیث را در اثبات امامت اول خلفای خویش یا رفع نسبت احداث از دخترش از
تصانیف ابوجعفر قمی صرف کرده و این حدیث در تصانیف فضل بن جبرئیل نیز بیاد فقیر می آید
و بنده را حیرتیکه در خصوص این امر است نه از آنجهت که امر باقتدای فلان و فلان از آن لازم می آید
بلکه حیرت از اینست که بعد از احاله است و خبر عظیم القدر یعنی قران و عترت ارشاد نمیعنی که اصحاب

من مثل ابوذر و سلمان و حذیفه و مقداد و ابن مسعود نجوم هدایت اند بهر که اقتدا کنید راه
دین و نجات خواهید یافت و مهتدی خواهید شد چه محمل داشته باشد و مزید حیرت آنکه بعضی
از علما میگویند که مراد اهلبیت اند و در معنی به بعضی از اخبار و آثار که خلاف آن از شیخ ابن
بابویه غالبا در هدایه هم نقل کرده تشبث دارند درینصورت قطع نظر ازین تخالف مذکور
حدیث اول هم معارض میشود والا باید که این ارکان قایل شوند بانیکه معاذ الله حال
اهلبیت هم مانند اصحاب بود که جمعی براه احداث و ردت رفتند و بعضی بر حال خویش
راسخ ماندند ولم نقل به احد و جناب در تصانیف جد امجد فقیر نور الله ضریحه مثل احقاق
و مصائب النواصب ملاحظه فرموده باشند که در معنی حدیث ردت اصحاب که میرزا
مخدوم شریف بنیاد تیز زبانی بران گذاشته چقدر قیود برای همین امر افزوده اند و انرا
مانند اجلای بدیهیات گردانیده پندارم که اینقسم ابحاث را مناسب در رساله حدیث
ثقلین بکمال بسط و تفصیل آورده در خطی وی را نوشته بودم که بان رساله کمال اشتیاق
حاصل است برای جستن باید فرستاد بسیاری از امور را جواب قلمی کرده مگر زبان خود را
درینباب متحرک ننموده شاید از تهذیبش فارغ نگشته باشد اگر طلب بیندیش ملازمان را مفید
باشد اصرار و الحاح را بغایت قصوی رسانم والا اورا مصداق اذ خلی و طبعه گردانم
در رساله مناقب خلفای خود که در صحاح مصطلح شان پیش از پیش است از کتب ما باثبات
رسانیده و جهد ما امکن هیچ احتمالی را از طرف ما مثل تقیه و اتقاء و توریه ائمه بدده و مجعول
وشاذ و غیر معتبر بودن آن احادیث را باقی میگذارد لهذا حیرت بنده درینباب بسبب

بحیرت جناب مضاعف خواهد بود بخت حیرتها دارم وکفهای دست را بر هم سایم
ارتعاد قلب و جگر خدام بر جای خود است بمقتضای بشریت نمیتوان گفت عین دین و دینی است
وچنان دانم که شاید تقدیر الهی بتدبیر جناب مساعد افتد که مضطرین را بیشتر دستگیری نموده
و تائید لم یزلی را قرین حال و مال شان میگردانند و دلیلیکه از فتح الباری در باره خلافت و امامت
یزید بر اصول اهل تسنن بهم رسانیده اند بالضرورت بنده را ازان اعلام رود چون ناصب
همه کتب نظر دارد شاید دلش بملاحظه آتش سوخته بزعم خود تدارک آن در مسلک ثانی مجملا و
در ابرام مفصلا نموده و بجای خویش ثابت کرده که محمد بن حنفیه که بر علو مراتب شان امامیه متفق شده
اند بیعت یزید بجان و دل نموده و تخلف صریح در باره اعانت گوشواره عرش بکار برده و نیز بار بار
تا دمشق رفته و صبح و شام بر سفره طعامش حاضر شده و بعد از کاسه لیسی آن شقی سرخ و سفید
بر آمده و حضرت امیر المؤمنین لفظی دیگر در باره او نگفته باقیماند احتمال تقیه و آن خود بعد از ملاحظه
تفصیل این قصه که در فلان و فلان کتاب است مضمحل میشود زیرا که محمد مذکور نزد مانم او را اهل شرب
خمر نیز ذکر کرده فان التقیة غرضکه ناصب تا امکان تقریر هر مطلب را باشباع تمام ذکر میکند
رطب و یابس را فرو میگذارد و جناب ازان دلیل بنده را اطلاعی دهند شاید که آنی بزودی
کار آرد و فقیر را ازین قلق و اضطراب باز دارد و از جواب نوادر یه عقد و اکتساب اهانت
و سیاست بعنوانی میگشاید که منتهای آرزوی نواصب توانند بود و قبل ازین بندگان نشر داده
منصبی جوابش خواجه غلام حلیم دهلویست صراحةً انکار کتاب مذکور در جواب نموده و بعضی
از ادله هم بخیال خویش برین انکار ذکر کرده که غالبا بعد از امعان و غور خالی از مصا[illegible]

علی المطلوب باشد و آنرا از مطالعه تالیفات غلام حلیم مذکور چنان دریافته ام که ذکر تصانیف
خواجه خویش را هم بچشم بصیرت دیده و آن مضامین در تقویت تقریرات خود در اصل کتاب خواجه
در حاشیه افزوده بادی این امر خود خواجه است نه غلام حلیم و انشا زبسکه بشوخی و رنگینی
عبارت خویش بمقتضای اما بنعمة ربک فحدث نموده اند حقا که انچه من دیده ام و لطف کلام و
عبارت سامی را دریافته ام هیچ عبارتی تعبیرش ممکن نیست تا بن چنین ظرافت بلکه نشستم طرز لفظی
این مطالب مشکله غامضه را کسی داند نمیتواند کرد خود تصنیف علمای ایران موجود است این
نکات عینی اثری از ان پدید نیست اگر ایرانیان بکمال جهد خوانند برین بلاغتها تقدرتی نیابند
و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا غالبا در رساله اخیر انچه در بعضی از تشبیهات لطیفه ارشاد نموده اند
هر وقت که یاد می آید دل از دست میرباید و از افکار و هموم فارغ میسازد و لطیفه ای
که از الف و لام عهد خارجی در جواب صاحب تحفه آورده اند مگر تر از وقایع امتحان عالی است
اگر او بقید حیات میبود داد لطیفه گوئی و بدیهه آفرینی طلازمان میداد و نثر دیر مطلبی در باب
فرستادن اقدات اجدا با وصف تحاشی از نثر دیر معلوم که در بخاری نرو در آتش مرو نشست
چگونه که چقدر رحلا و تهانکام و زبان فقیر رسید آنرا از انصاف نباید گذشت خوشبیانی
و رنگینی محاوره دانی و انشاء عبارت نستم ظرفی در مباحث کلامیه و آنهم بعنوانیکه مناسبت
از دست نرود و خالی از غموض نباشد بر جناب ختم شده و معلوم نیست که تمامی لغات
صراح و قاموس بسینه سامی که نمونه لوح محفوظ است محفوظ گشته که بی تکلف در هر سطر بعنوان
شایسته و مقام خود سر سبز نند در نیباب هم جناب برابد طولی و سابقه اولی مسلم است و کفتنی

سر ۱۰

شریک و سهیم نتواند شد ریشه اصل هر چند میخواهد که محاورات فارسی را بیش از بیش در
محاورات خود صرف کند مگر رنگینی کجا که چنان اجنبیت دارد که ناظر حیرت زده میشود
چه خوش گفت هرکه گفت بیت کلاغی تک کبک را گوش کرد * تک خویشتن هم
فراموش کرد * و مثل مشهور که در خرابی سواد خط خود که موجد آن ابو الفضل بن سیار است
نوشته بودم جناب قبله در آن افزودند که لطافتش دو بالا شد بخدا که داد بلاغت
دادند وقت مطالعه صحایف عنایات از غایت مسرت و ابتهاج در پیراهن نمی‌گنجیدم و در
خود نمیباشم و مصائب یکسر از دست میرود و لطائف دیگر که فوق حیطه بیان است
تواند بود آنکه هر قدر که غور و فکر در تحریرات سامی میرود مضمونی از این جنس تا زیر هم بهم نمیرسد
بیشتر التماس نیست که غالبا در عرضه های سابق از نام والد مبرور مغفور اشارتی رفته
مجدد اینکه در سفر زیارت عتبات عالیات وقت مراجعت در بغداد داعی اجل را رسید
مگر الحمدلله که منتهای آرزوی خویش رسیدند و بجائی رسیدند که منتهای همت ساکنین فیها علی
الارائک و مقام ورود جنود قدسیه ملائک است فراوان حسرت اینکه فقیر از این سعادت
جاودانی محروم گشت اشعار مشهور چقدر بر حرمان و بی‌نصیبی این بنده علاقه لا یعنی
انطباق دارد * مرا این نفس سرکش دو کردار * فکنده اندر خرابهای بسیار * کنون
زین بادیه تا کاروانم * مگر گرکس بماند نخوانم * تمام نامی آن مسافر عالم بقا ظهور الدین حسن و در
اورنگ آباد شطری از عمر گرانمایه بکمال ترفه و افادات بسر کرده اند * روح شان در صدر
جنت شاد باد * قصه دین از علم شان آباد باد * و در امر تحصیل که اکنون جمعیت ظاهری

لشکری گران بهم رسانیده و عالمی بکشف وکرامات او گرد آمده همین قدر از زبانی قوم معلوم
شنیده ام مگر دعوی نیابت حضرت صاحب الزمان بافواه عوام افتاده آنچه زاید
برین باشد مشتاق ام و مطلب فقیر از ذکر لفظ هیچ از طرف جناب سید الاوصیا در بارهٔ
جواب سوال عزیزی که در خواب اتفاق افتاد این بود که لفظ هیچ فرموده باشند بلکه
مقصود ایجاز در عبارت بود لعبارت خواهش مشتاق ترم و زیاده تر اشتیاق جواب
او دارم که چون اعتراضات اهل حق بلکه آوازه مبارکباد و نعم الاتفاق گوش او را بر
ساخت شنیده ام نتیجه آن پرداخته رسال این هر دو عبارت بر ضرورت که بس مشتاقم
و فقیر از زبانی بعضی از بزرگان ماجرای عجیب و غریب شنیده که کتاب زاد المعاد را در عشره
محرم الحرام از شخصی طلب کرده بود اتفاقاً مالک را روز عاشورا حاجت بکتاب مذکور
برای تلاوت بعضی از ادعیه شدید تر شد حامل را برای طلبش نزد او فرستاد کنیز
بیرون آمد و گفت که مولوی صاحب بر بام تشریف دارند و کتابی همراه برده اند و گفته اند
که کسی بر بام نیاید پرسید که صورت کتاب چیست تمامی تشخصات بر همان زاد المعاد منطبق بود
قضارا بعد از یک دو ساعت راوی عجلت کرد و از مضمون تعجیل معلوم شد بغتةً می بیند
که مولوی همان کتاب را بدست گرفته از دروازه که بدهلیز تعلق داشت بر آمد و دریافت
که حال چیست و بر چهره او آثار اندوه و ملال دارد بلکه اشکها از چشمش جاری بلکه حال ستم
بر ریش او جا بجا نشسته والعهدة علیه و تصدیق و تحیری از جناب باز عقده کشائی اشکال
مذکور یعنی سستی اعتقاد اهل حق و چستی اهل باطل را رفع ریب بیاری از خلجانهاست فرزند انجا

بعضی از اشکالات دیگر حل میشود و آن اینکه سنیان زیاده تر نسبت بشیعیان بعبادت
الهی قیام دارند بر زکیه در جوابش فرمود که چون ابلیس در اصول اصلیه اهل حق رخنه نموده اند
کرده در فروع بتقصیر عبادت ایشان متوجه گشته بخلاف سنیان که هر گاه کارخانه اصول
ایشان خراب کرده اوست حاجتی باقی نیست که بالذات بخرابی عبادت شان متوجه شود
که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد ولیکن این وجه ظاهر اندک خلافی بتوجیه سابقی
دارد کما لا یخفی لهذا نزد اقل الخلیقه وجهی دیگر قرار یافته و آن اینکه از احادیث کافی
و غیره چنان مستفاد میشود که ائمه معصومین که ما باتباع شان بحکم و کونوا مع الصادقین مامور
مثل جناب امام صادق در باره نماز نواصب معراج شان و زنا که افحش معاصی است اقرار فرموده
نوشته اند پس هر قدر که زیاده تر عبادت نمایند قرت العین ابلیس و غایت آرزوی
اوست بخلاف امامیه و آنکه از رجال علاقه و تناقض آرای حکام که مدعی عدل و داد اند
و کردن میکشند نوشته اند قلوب بعد از ادراک آن حقیقه کباب شده و عسرت و تنگدستی زمان ملایان
ایا کمتر از بدیهیات است و تقلیل بمصارف خصوصا مصارف ضروریه پس کار زیست مشکل بلکه
پهلو باستحاله میزند و در باره ستایش فقیر چندین اطرا و مبالغه نفرموده باشند که موجب
کمال خجلت و دل تنگی میشود زیرا که فقیر ننگ خاندان خود است ملاحظه فرمایند که جد امجد
فقیر با وصف اختیار قضا باعتراف سنیان چقدر از لوث دنیا پاک بوده اند و در
اشاعت حق چقدر کوشش نموده اند حال رسائل هر چند از تحریر سامی قبل از این معلوم
شده بود ولیکن اکنون از افادات جدید مفصل تر دانستم که چنان مذهب وحید بعض است که

مطلق باحیامی پردازد بحضور مرشد خودش آنچه از وی سر زده حکایات عجیب و غریب است
که تفصیلش را کتابی بر نمی‌تابد بنا برم بر آراء احباب که تمامی تفصیل حالش در ضمن آن مندرج است
وجه معاندت با ناصب معلوم نشده که چیست که خود را از لوازم و عوارض آن بظاهر هم
معذور نمی‌دارد و غالباً که چون لاف محبت می‌زند بجناب هم اجزای اخرافات خودش نموده
باشد من بعد ملتمس است که اکنون بعد بهم رسیدن واسطهٔ بهتر از اول که از یاران صحبت فقیر اند اجابتی
بآن هست که جلایل صحف را بر خط مستقیم ابلاغ دارند زیرا که اقل الانام مانند سابق
درین روزها در مجهوا که از مضافات این شهر است بواسطهٔ بعضی از ضرورات سرکاری بودم
پس محتمل که مانند زمان اول نوازشنامه‌های سامی مسترد شود و خاطر فاتر سیلاب خون گردد
و محتمل که بدست بعضی از احباب افتد که بیشتر در حویلی شان سکونت دارم خیرخواه بلکه از
تلامذهٔ ناصب اند و هنوز نسبت بناصب کرده دار بها العمل می‌آید که درین لباس بسیاری
از اموری که سوال جناب و فقیر بآن متعلق می‌باشد حسب دلخواه طی تواند شد بعد و امعان
در مطاوی کلمات مقدس معلوم شد که این اختلاجها قبل از تعین واسطه بود بالجمله تکلفی
اجزای افادات را همراه جلایل صحایف بنشان جدید بنام مولوی سید جعفر علی موتوبی
سمت ارسال یافته باشد و هرگز هیچ دغدغه پیرامون خاطر صفا مظاهر نگردد
هر جا که خواهم بود نزد بنده خواهد رسید بلی اگر ایشان بعد پنج شش ماه از مکان خویش
حرکت کردند و خدا نخواسته صورت معاش ایشان در لکهنو بظهور نه پیوست آنگاه محبی مواقع ذهاب
مکاتیب بر خط مستقیم بهتر از نهمی نیست و آنکه درباره معارف اشتباه کتاب دیگر بالطور احتمال

نقل فرمودند مخدوما این احتمال از مستحیلات است کما سبق و منافی بودن مطالب آن
معارف که فاضل بدایونی از بعض روایات می آرند و حضرت علم الهدی هم نشست یا
دارند برای مذهب اهل سنن و شنیدن از چشمه خاور است مگر حیرانم که جناب از کدام لفظ فقیر
فهمیده اند که می پندارم که در تحفه بجای معارف امامت و سیاست بایستی نوشت نزد
بنده آنچه در تحفه عزیزی آید ثبوت میرسد آنکه اصل معارف را که فقیر مطالعه آن کرده از کتاب
دینوری میدانند و هذا من اجلی البدیهیات و معارف دیگر را از تصنیف ابراهیم بن قتیبه نسبت
میکنند و امامت و سیاست را هم تصنیف ابراهیم میدانند که شیعه بود و عبارتش که برین دلیلست
سابق ازین معروض شده حاجت باعاده نیست و جناب که میفرمایند که در کلام فاضل عزیز
از کتاب امامت و سیاست ذکری نیست ظاهرا خلاف کتاب او معلوم میشود و جناب هم
در مبانی خوض فرمایند که آیا تفصیل کلامش همان رتو اند شد که فقیر ذکر کرده یا چیزی دیگر تفسیر ثعلبی
که جناب شش سیپاره آن دارند از اول است یا وسط و آخر و فتح الباری که از شروح متوسطه بخاری
است تمام است یا ناقص و حیوة الحیوان که در سرکار است کبری یا صغری است هرگاه اینهمه مراحل
ولو بالاجمال و الایجاز طی شد اکنون که مقدمه دیگر که اهم مطالب دینی است و قصی مآرب
یقینی میرسم پس اول بالایما و الاشاره اینست که استعانت همچو سامی این مبتلای تشنه کامی
لا اسماء در استدلال این مقامات که فکر صاحب علما در ادراک حقایق آن کوتاهی کند خصوصا درین
جزو زمان که فرصت سر خاریدن هم بجز دریوزه گری و استعاره و آنهم بلطایف حیل
دستیاب نگردد و آنگاه درین بلده خراب باد که بقول عوام نه توقع شفاعت و نه امید لقا

در اهل سنت و نام کتاب هم دران مسموع نشود چگونه بر جای خویش خواهد بود دیگر
چون جناب حسن ظنی نظر بمقتضای صفای نیت باین احقر دارند و هیچ نوع ازالهٔ آن امکانی
ندارد لهذا با وصف فقدان استعداد و ادراک چیزی درین عجلت باید گفت نزد احقر
الانام جواب سوالات معلوم موقوف بر تمهید مقدمه است لهذا اولا بالاجمال آن مقدمه را
حالی ذهن سائل میکنیم و آن اینکه اختلاف احادیث در مذهب فریقین بحدیست که غایتش و نهایتش
پدید نیست بلکه بر ارباب تتبع مخفی نیست که این اختلاف در مذهب اهل حق بعنوانی وا
که در روایات سنیان هرگز نباشد و هرچند این امر باعث اختلاج قلوب عوام
بود ولیکن اهل استقرا تام و خواص علما بمقتضای قول او تعالی تطمئن القلوب اطمینان کلی
دارند زیرا که خلافت و ریاست بنام اهل خلاف در اکثر اوقات مانده و اتباع و
اصحاب شان را احتیاج بتقیه نیفتاده بخلاف حضرات معصومین و اصحاب شان پس اختلاف البته
در احادیث ما زیاده تر خواهد بود مع ذلک محدثین عامه حدیث را مخصوص بجناب سید الانبیا
صلی الله علیه و آله و سلم نموده اند خلافاً للامامیه که اینها در بارهٔ دوازده امام نیز همین اعتقاد دارند
پس احادیث مخالفین نسبت باحادیث ما نسبت قطره بدریای محیط دارد پس زیادتی
اختلاف خود عقلی است اختلاج در امری میباشد که خلاف قیاس و خلاف عقل باشد بلکه
اگر غور و امعان نموده آید هرچه اختلاف در احادیث سید الانبیا که در کتب مصطلحهٔ قوم
شده عیان نمیشود و اگر بعد تامل و تدبر بذهن می آید باختلاف کذائی که بزرگان
احادیث مذهب شان مختلف باشد وافی نمیشود هرگاه معلوم شد که اختلاف در احادیث

ائمه زیاده تر منقولست اکنون سخنی دیگر میگویم که خود حضرات ائمه این اصل العنوانی طی فرموده اند که یعنی مبعوث شدن جناب خاتم النبیین بشریعت سهله سمحه بیضا مثل آفتاب نیمروز روشن میگردد و آن آنکه اصول خمسه را بدلائل عقلیه چنان بیان فرموده اند که هیچ جای گفتگو بر تقدیر انصاف باقی نمانده و انهم در اکثری از احادیث متواتره و محفوف بالقراین از این ارکان منقول است و از امام ثامن ضامن در تفاسیر قدما بالخصوص و منقولست که چنانچه در آیات قرآن مجید محکم و متشابه است همچنین منع الست احادیث ما و انهم بطرق متکاثره مرویست از آن امام عالیمقام که من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم و من رد متشابه الحدیث الی محکمه فقد فاز فوزا عظیما و من سلک مسلکا یخالفه فسوف یدعو ثبورا و یصلی سعیرا بعد از تمهید این اصل و ملاحظه این قاعده احتیاجی باقی نمی ماند مگر بنابر مزید توضیح میگویم که آنچه در خلاصة المنهج فاضل کاشانی آورده مستند بسندی نیست فلا یعبأ به دوم آنکه مخالف هزاران از احادیث ائمه هدی است سوم آنکه از احادیث متشابهات که ما باتباع آن مامور نشده ایم بلکه ملاک الامر درباره متشابهات آنست که از انها تاویل و توجیه بسوی محکمات کرده ایم و طرق آن بسیار است از انجمله آنکه آنچه باطفال و مجانین و حیوانات و غیر مکلفین رسد بظاهر بود و آنچه بتارکین رسید هم بظاهر و هم بحسب باطن و ظلم در صورتی لازم آید که حال شان در این هر دو عذاب تارکین باشند و این در حیز منع است و در تخصیص حدیثی دیده ام که نام کتاب آن فوت از فکر افتاده و مؤیدش اینست که فاضل مجلسی از اصول سابقه در بحار نقل میکند که ائمه فرموده اند

که متوهم نشود که شخص امامی در سکرات و احتضار گرفتار شده و بانواع آلام جسمانی و التهاب
روحانی مبتلا گردیده زیرا که اینهمه برای او هرگز رنج و عنا نیست بلکه در کمال راحت
و آرام است پس میتوان گفت که آنچه بغیر مرتکبین رسیده از همین قسم خواهد بود و فائده
عبرت هم بران مترتب یافت شد هذا انیهم در ینباب از صادقین مروی است که مراد از
غیر مرتکبین آنانند که دلهای شان بآن راضی بوده فانذفع المحذور قطعا و اینجواب
بعد تسلیم حقیقت ثابت کما لا یخفی انیها که مذکور شد بروایت خلاصة المنهج التعلق
داشت و درینمقام حقیقة الامر چیزی دیگر است که قدمای ما در تفاسیر خویش ضبط
کرده اند متاخرین بسبب عدم مهارت فن حدیث حقیقت امر را ادراک نکرده بکار
لبس عامه پرداخته اند و منشای این امر غیر از قلت استعداد در فن شریف حدیث
شریف چیزی دیگر ملحوظ نیست و آن امر که متاخرین ازان غافل شدند اینست که
درینمقام قرارت مختلف است عامه اتفاق بران دارند که در بیاض عثمانی ضبط شده
و حضرات اهلبیت ع بلام قسم خوانده اند و بر همین در بعضی از تفاسیر اجماع این بزرگان
منقول است پس هیچ غباری باقی نماند زیرا که اشکال و اعتراض مسلب خواهد بود اینجا
معنی آیت اینست که حذر کنید ازان مدعی که البته میرسد عقوبت آن بجمیعی از شما که
مرتکب ظلم شدند نه دیگران فیکون الاية الكريمة دل دلیل فی باب العدل و موید التنبیه
آنچه از عبد الرحمن بن سالم بن جابر مداز امام باقر ع مرویست که مراد از فتنه نصب ابی بکر
و عزل هو رد نص غدیر است باقیماند آنکه شاید بقلب کسی اختلاجی پیدا شود که شعرا

جناب ائمه تا ظهور قایم اهلبیت بقرائت همین قرآن مولف عثمان مامور ساخته اند و تح
تو کفتی مناقض نیست والایجاب والسلب لایجتمعان ابدا وجوابش بعنوانهای شتی
میتوان داد ولیکن برای اختصار بر دو سه حرف قصر میکنیم که صورت تطبیق درین هر دو
قرائت عامه و خاصه ممکن است چنانچه از شرح شفا که فاضل شهیدی نوشته معلوم
میشود و آن اینکه لا در کریمه لا تصیبن برای سلب نیست بلکه الف از اشباع پیدا شده
فمآل کلوا احدا مر واحد لا اختلاف فیه آمدیم بر قصه حاطب درین مقام نیز جواب اول که
تمهید مقدمه است جاری که این احادیث از متشابهات است و ما امرنا باتباعها فی الفروع
ایضا فضلا عن الاصول علاوه و قصه حاطب برای خلفای ثلثه بر اصول امامیه قیاس مع
الفارق است زیرا که روایات جامعین اصول دلالت بر آن دارد که اینها هرگز باعتقاد
قلبی سوی جناب ختمی مآب مایل نبودند تمامی امور ایشان از اصلاح و تقوی هم در حیات شریف
و هم بعد وفات مبنی بر سمعه و ریا و اینها کلهم معتقد کاهنین و منجمین بودند بدلالت احادیث
بخلاف حاطب که مثل اینها نبود و اما در قرآن و حدیث بجای خود قرار یافته که بعد ثبوت
ایمان شخص هزار تاویل برای اصلاح اقوال و افعال او درینجا میتوان گفت و در آیت
یبدل الله سیاتهم حسنات بخلاف اهل شقاق که حبطت اعمالهم جابجا در محکمات تنزیل
برای ایشان رسیده و در فرقه پس عفو از حاطب مستلزم عفو از مشایخ سنیان نیست
مع ذلک ناقل قصه حاطب حاطب اللیل که در حدیث مهارتی ندارد و در رطب و
یابس امتیاز نکند علاوه و گناه حاطب را ملاحظه فرمایند که فقط افشای سر است

بی آنکه فرموده باشند که این آن را هرگز فاش نباید کرد و هرگاه دختران اول و
ثانی بعد منع سر حضرت را فاش کردند و توبه شان مقبول افتاد چنانچه از مجمع و
غیره ظاهر است پس عفو حاطب بطریق اولی و آنهم برای آنکه کفار قریش سرپرستی
اهل و عیالش نمایند بخلاف حال کسانیکه جناب ختمی مآب را بزهر کشتند و چند معصوم
را شهید کردند و هزاران نسخ قرآن مجید را باتش نهادند و آنچه باقی گذاشتند
در آنهم داد تحریف دادند حتی که اکثر روایات اصول بر زیادت حمل هم دلالت تام
دارد چنانچه بر اهل استقرار و ناظرین تفسیر مسعود عیاشی و قمی مخفی نتواند بود و چگونه
کسی را از مستبصرین این وهم درگیرد که این جهابذه محدثین و مفسرین هرچه خواستند
درباره خلفای سنیان ساختند و بافتند ذلک ظن الذین خالفوا هرچند این مقدمات
نزد اهل خلاف سرابی بیش نیست مگر چون بدلالت کلام سامی سائل از مستبصرین است
پس همان مثل مشهور که یار اهلست و کار سهل ست علاوه اینهم در احادیث بسیار بنظر
می آید که محدثین ما معنعن از ائمه هدی روایت میکنند که خود حضرت فرموده اند در
امثال این امور که آنچه بذات من تعلق دارد مختارم آنرا خواهم بحل کنم و خواهم مواخذه
شوم ولیکن هرکه با اهلبیت من بدی کند هرگز شفاعت او نخواهم کرد بلکه
روز قیامت دشمن او خواهم بود و از اینجاست که جناب در احادیث معصومین دیده باشند
که در حدیث مشهور که لفظ ظاهر در باب شیخین حدیثی مثل آن بنظر نمی آید یعنی هما امامان عادلان
قاسطان کانا علی الحق و ماتا علیه فرحمة الله علیهما چه تاویلات وارد شده کما لا یخفی

با تطبیق آیت فلما تغشیها الآیة و تطهیر ذیل حضرت آدم ع از شرک و غیره پس در تخصیص
کلام حضرت علم الهدی در تصانیف شان وافی و کافی است مگر آنوقت آنچه در رد این
تفسیر است و مستند بجناب ائمه معصومین این اکتفا میکنم تقریر شان این طور است ناظر آنکه معترض
مدعی صدور شرک از حضرت آدم و حوا است و البته احتمالی برای و کفایت نتواند کرد
پس محتمل است که شرک از اولاد آدم که لامحاله دو صنف بودند یعنی ذکور و اناث صدور
یافته باشد پس صیغ تثنیه باعتبار آن دو صنف است پس شرک حضرت آدم و حوا لازم
نمی آید بلی شرک اولاد و آنهم فی الجمله و هو عین التحقیق و اینهمه بعد از تسلیم است و الا کلام حطه
تمهید مقدمه اینهم بادنی غور از هم میباشد آنچه درینباب گفتم از حضرت امام رضا در
مخاطبات مامون شد در تالیفات شیخ ابوجعفر قمی مرویست و ازین بهتر جوابی دادم
تحریر این سطور بیاد نمی آید و اختیار صیغ جمع در آخر این کریمه نیز اشعار بصحت این
توجیه دارد یعنی صیغه تثنیه باعتبار دو صنف است و صیغه جمع باعتبار تعدد و کثرت
آنها ورنه درینجا هم صیغ تثنیه بایستی **بازگذارش** است که آنچه جناب مجتهد العصر
ارشاد فرموده اند نهایت تحقیق و تدقیق و سلوک مسلک اهل الحق است که شائبه ریب پیرامون
آن نمیگردد و این از آنجاست که بلاریب در مذهب امامیه اعتقاد بآن باید داشت و محققین
درینباب آنچه فرموده اند از آن صاف و اضح میشود که کسانیکه بخلاف آن رفته اند
رحیق تحقیق در نصیب شان نیفتاده آمدم بر دفع اعتراض پس مخفی نماند که عمده اسرار
جناب اعتراض اول را بدین عبارت ذکر کرده اند که صاحب خلاصة المنهج روایتی را

که موافق عامه است جوابی نگر فرموده و مضمونش معلوم نشد و کتاب نزد فقیر نیست
والا بعد رجوع باصل مطلب این اعضال حل میشد مع **ذلک** ظاهر امر از جناب
ازین عبارت است که نزد کاشانی صاحب خلاصة المنهج روایتی مطابق روایات
عامه مناط اعتبار بوده باشد و این از فاضل مذکور که مهارتی در فن حدیث
داشت بعید می‌نماید لکن الحق مع مولانا رفع الله ذکره اما دفع اعتراض ثانی
پس تقریرش آنکه سؤال اول جز آنکه در احادیث ائمه علیهم السلام موجود و دلالت بر آن دارد
که اولاد آدم علیه السلام چند صد بوده اند متعین است و صورت ازدواج بهمان منوالست که
در احادیث معصومین روایت یافته و بعد استقرار احادیث چنان واضح میشود
که حوریه و جنیه در نکاح همه کس داده اند و کذا الحال فی الاناث و این را در بعضی
از مجلدات بحار میتوان یافت و منشای قتل هابیل باعتبار این احادیث لناست
لا علینا زیرا که از آن واضح میشود که جنیه را بقابیل عقد بستند و برای هابیل حوریه
مقرر شده بود که بغایت حسن و جمال اتصاف داشت و منشای حسد و قتل همین بود
دون غیره اذن عوام که عادت بسماع روایات عامه گرفته اند ازین امور مستنکف
میشود و اهل استقرار تمام را کون نقص همین روایات است که از اهل بیت ماثور است
اما از نظر معترض نگذشته که در اولاد آدم علیه السلام کسانیکه حسن و جمال دارند و نیک خو اند
از نسل حوریه میباشند و طرف مقابل از اولاد جنیه و غالبا انقسیم احادیث در علل
الشرایع و بحار مثل این مرویست اقتضای این روایات نیز همانست که تفصیل

در احادیث ما مروی گشته کما اشرت الیه انفا آیا برای مخفی است اگر شان
نزول آیات کریمه که در سوره نور واقع است همان باشد که در تفاسیر سنیان مرقوم است و
و امامیه هم بصحت شان فریب خورده اند پس فضل شیخ اول و دختر او با آیات تنزیل
حقدر به ثبوت میرسد حتی که لفظ اولوا الفضل منکم و وعده بهشت و برای کسانیکه نسبت
دخترش ارتکاب گناهی از گناهان کبیره میکنند عدم ایمان شان صاف بر می آید پس
حق بجانب فاضل مجلسی و غیر اوست که بروایات معصومین ثابت کرده اند که برائت
ماریه قبطیه این آیات فرود آمده و دختر اول بر او تهمتی بسته و امامیه را ناگزیر است
که همین قول را معتبر دانند و اول را از خرافات شمارند فلذا هذا ضیق وقت نگذاشت
که بذکر دیگر امور ضروریه پردازد انشاء الله تعالی بعد ازین تدارک ما فات بعمل آید اگر امری
اهم یاد آید که اگر چیزی ازین مذکورات بخاطر جناب پسند آید اشاره بدان بالضرورت
فرمایند و تصنیف زائد هم پرداختن ضرور است افسوس که در کمال ضیق اوقات افتاده ام
خدا شاهد حال است که بضروریات حوائج شخص عنصری هم جز بعجلت نمی پردازم
بعضی از امور در تحریر جناب سامی یعنی رسائل مقدسه بخاطر خطور کرده میخواهم که بلا
واسطه از جناب تحقیق کنم تا این مرحله با غیبت طی شود و بعد از حضور و شرف
حصول ملازمت جز تائید حق و تزییف باطل چیزی باقی نماند زیاده ازین چه
گذارش دهد از مطالعه این مکتوب هم سلب حواس مخاطب مخصوص
نوری بر ظاهر است و آنچه در سابق مجملا گذشته این اوراق در تفصیل آن کفایت است

توانگرد و برای اذکیا که از قطره بدریا پی برند و قبای اطلس بی‌هنران نیم جو
نخرند حاجتی بدان نمانده که برای شرح و بسط هر عبارت ملای اکبرآبادی دامن بر
چینم مگر توضیح بعضی از مقامات بنابر تنبیه غافلین و تذکیر ذاهلین انسب می‌نماید پس بدانکه
از آغاز این مکتوب غرابت اسلوب مانند شمع در انجمن متجلی و روشن است که
دلیلی که برای انتساب امامت و سیاست سوی ابن قتیبه سنی یعنی کاتب نور
بعد از تلاش بسیار تجویز کرده‌اند و دست تشبث بدان در زده‌اند هیچ هیچ دلالت بر مدعا ندارد
زیرا که غایت مدلولش هست که ابن قتیبه کتابی تنها در وقایع تصنیف کرده
و دعوی مدعی آنکه کتاب امامت و سیاست که دلالت بر غصب و عدوان و جور و طغیان
خلفای راشدین و مهاجرین اولین و انصار سابقین معاذ الله دارد از ابن قتیبه است
نه از کسی دیگر پس کجا دلیل و کجا دعوی **طرفه آنکه** در تالیفات خود جابجا وقت اظهار
تمامی تقریب همین می‌گویند و در همین مقام خاص از مزید اعتساف طریقی خلاف آن
می‌جویند آری مرض جهل مرکب و داء عصبیت و اختیار النار علی العار را علاجی نمی‌توان کرد
چه جای آنکه صراحة بطور وصیت فرمایند که در مناظره نفسانیت ناگزیر است و خوب
و زشت و رطب و یابس همه می‌باید گفت نور الدین حسین را از اصلاح مفسدات محمد
خود باز دارند و لقد صدق الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
سبحان الله ازین عبارت ظلم و جفای خلفای ثلثه و ماجرای سقیفه مزعوم خود
و اخذ بیعت بعنف و خشونت از امیر المومنین ثابت کردن و از لفظ مذکور نسبت

کتاب مسطور بسوی ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه بیقین بودن جز جامعین یا حاضر
و مقلدین بی سواد از کسی بر نمی آید در اینجا که ایهم بخیال این عدیم النظر و فقید المثال
نگذشت که معنی لفظ افراد تنها کردن و جدا نمودن است پس معلوم شد که این تقسیم
رساله جداگانه در واقعاتیکه بخلافت جناب امیر رو داد تصنیف کرده امور دیگر
و واقعات آخر از خلافتهای دیگران در ان یاد نموده چنانچه گویند افرد فلان رساله
فی النحو و افرد الکلمه و الکلام بالتصنیف و ستعرون عبارة الکتب فی ذلک بخلاف
کتاب امامت و سیاست که از ابتدای خلافت ابو بکر صدیق تا خلافت هارون
الرشید احوال خلافتهای خلفا بترتیب قبلیت و بعدیت زمانی در ان گو بیست آمره
شمول و عموم هم باقی نماند و موضوع هر یکی ازین هر دو کتاب مغایر دیگری شد حقیقت
که فهم عبارات علما را استعداد قوی و سلامت ذهن در کار است و حال رئیس
المتکلمین روزگار در امثال این امور باید کار بلکه اصح که بر شهر و دیار است سیما بعد ظهور
این مکاتیب که خود معتقدین و مستمدین که در فن کلام جناب مخاطب علام را یگانه زمانه
میشمردند و انتهای پایه کلامیه را فقط بذات عالی صفاتش گمان میبردند خبر فن
انشای فارسی امیر را با ایشان نسبت میکنند و از ریاست معلوم باتفاق اهل محله
بلکه اکثری از ساکنین بلده بدر می نمایند و اگر هنوز درباره موضوع کتاب امامت
و سیاست بتقلید سوفسطائیه تردد میرود و انیک خانه انزا باختصار نسبت طرف ملاحظه
ایشان میدهیم و ترجمه آن هم میکنیم عبارتش اینست ختم بحمد الله ذکر ما [illegible]

وصف ما قصصنا من ایام خلفائنا وفتن زمانهم وحروب ایامهم وتنبیهنا الی
ایام الرشید هرون و قضاحنه اخر القضا ، دولته اذ لم یکن فی اقتصاص اخبار
من بعده ونقل حدیث ما ورائهم کبیر منفعة ولا عظیم فایده یعنی شکر خدای عزوجل که
کتابیکه در ذکر خلفا وفتنه ها وحروب زمانشان شروع کرده بودم تمام شد وانتهای ذکر
خلافتها بهرون الرشید رشید و بذکر انقضای دولتش باختتام انجامید که در قصصهای
خلفای دیگر منفعتی عظیم نبود انتهی محصله کاش رجوع بکتاب تاریخ الخلفا که اختصار
را بنام عسقلانی نسبت نموده اند میکردند تا معلوم میشد که بر تقدیر صحت عبارتیکه
آن گشته اند مراد از لفظ هذه الوقایع در عبارتش جنگ جمل و صفین و وقعه الحکم
است که در زمان خلافت مرتضوی واقع شدند نه واقعات دیگر زیرا که کتاب در تاریخ الخلفا جای که
ترجمه وفات آنجناب ویست میگوید هذا کله کلام ابن اسعد وقد احسن فی تلخیص هذه الوقایع
ولم یوسع فیها الکلام کما صنع غیره لان هذا هو اللایق بهذا المقام قال صلی الله علیه وآله
وسلم اذا ذکر اصحابی فامسکوا و ناگزیر است که اشاره بلفظ هذه الوقایع بما قبل یاد کرده
در آن جز امور مذکوره چیزی مروی نیست فتعین المقصود وثبت ان حمل الوقایع علی
غیر تلک السوانح من تحریفات مقلدی الیهود الغرض لفظ مسطور که در ترجمه وفات
جناب امیر واقع است با موریکه مختص بزمان صدیق باشد و روافض امر اکبر دانند حمل
کردن کمتر از حکایات آن زن نیست که بعد از شنیدن مناقب فاروق و قرابت محمد
دودمان اهلبیت طاهرین اشعر در اسکوف میگفت که باورم نمی آید و عقل زرین

ابن منا

این مناقب را نیز تجویز نمی‌نماید زیرا که عمر در معرکه کربلا آب فرات را بر ذریه سرور کائنات
قورق کرده و بر یاران جگر رسول مقبول و حضرت بتول انواع ظلم و جفا روا داشت
یکی از یاران فقیر گفت که ای زن ناقص العقل آن عمر که فوج کشی بر مهمانان کربلا نمود
و ابواب ظلم بر روی ایشان گشوده عمر بن سعد بود و مورد این مدایح عمر بن خطاب است که در
ملازمت رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم کالشمس فی وسط السماء و معتقد اهل صدق
و صفاست و قبل از شهادت شیر خدا سالهای دراز در نماز شهید گشته زنهار این عمر
در واقعه کربلا حاضر نبود زن فریاد میکرد و زار زار میگریست که هرگز بدلم در نمی‌آید
زیرا که من از علمای معتبرین شنیده ام که اینهمه جور و جفا از همین خلفا صدور یافته
و ازینجاست که در ایام محرم و عشرا بر ایشان زبان بسب و تبرا می‌گشایند القصه مجالمه
میش دیگران کردند و بدون اعلام بر حقیقت حال از آنها استفسار کردند که راست بگویند
که ابو بکر و عمر و عثمان در کدام وقت بوده اند هر گاه کلمات حقه از زبان ایشان بدین
تقریب بر آمد پرسیدند که واقعه کربلا در کدام زمانه از رحلت ایشان اتفاق افتاد بعد
از بیان تاریخ و آنکه خلفا در آن زمان نبودند بلکه قبل از شهادت مرتضوی از دنیا بدار
البقا رحلت نمودند زن آواز داد و گفت الان حصحص الحق و انه لمن الصادقین اکنون
توهماتیکه درین امور کتب قدیم و جدید ذکر کرده عوام را با انتساب واقعه کربلا سوی
خلفا از راه برده اند باید شنید محصلش در چند حرف آنکه سبب قتل اهل بیت در کربلا
اجماع سقیفه و امر شوری است که بانی مبانی آن عمر است و شعرای ایشان در مناسبات بعضی

و فارسی صدها اشعار نظم کرده اند و قاضی نور الله شوشتری و امثالش در تصانیف
خویش آورده اند ایرادش خالی از اطناب نیست مصرعی از آن اینست مصرع
آن کشته سقیفه و شوری کربلا و بنده میگویم که برین تقدیر اقرب آنست که واقعه
کربلا را بطرف حسن مجتبی باز گردانند که خلعت فاخره خلافت بمعاویه بخشیده
ایشانست پس اسباب بعیده را نصب العین داشتن و سبب قریب را از نظر انداختن
سخت بی معنی است تکلیف که حضرت امام حسین ع در بیعت باعتراف صاحب کشف الغمه
گران شمرند و لو خیر النفی لکان احسن مما فعله اخی فرمایند و آنچه در نظم و نثر بر اصول امامیه ارشاد
کنند دلیل بر انتساب این واقعه بجناب حسن مجتبی است و هرچند حکایت آن زن
و قصه حضرت مخاطب کامل فن یک نهج است مگر اذکیای عالم در هر دو قصه تفرقه
هم میکنند که زن بیچاره بعد وضوح حقیقت اعتراف بصدق و سداد اهل حق کرد
و ایشان هنوز با وصف تنبیهات اکبرآبادی از جهل مرکب بدر نمی آیند و ظاهرا بر هفوات
خود اصرار تمام دارند و صدور این قسم امور از جناب فیض گنجور بعید نباید شمرد
که از کلام علمای ایشان بلکه کلانترین طایفه بد اند ایشان مثل صاحب منهج المقال و غیر او
از علمای رجال ثابت میشود که خلیفه ثانی در لشکر امیر شام وقت جنگ صفین بمحاربه
امیر المؤمنین بود پس هر خرافتی که از ذکر روایات طایفه پیدا شود دور نباشد بتفصیل وارد
هذا المقام فی المسلک الاول من منتهی الکلام و مخفی نماند که مراد از بقیه عبارت صاحب
صواعق بر تقدیر تسلیم آنست که در ذکر این قبایح بیان امور که ذام اهل بیت اند از

بوث و سادس خوارج و نواصب پاک نماید و شبهات رفضه را قطع کند ناگزیر است
و در تراجم اصحاب بهمان قدر اکتفا میباید کرد که محقق بود و فائده دینی بران مترتب
باشد و تعرض زاید بران وارد نشود که متاخرین را درباره صدر اول تکلیف حسن ظن تاکید
تمام نموده اند و ایمان شان از قطعیات و این امور از خلافیات و ظنیات و آن تصریح
نسبت بتقریریکه سید مرتضی بر نقل اکابر شیعه مثل صاحب منهج المقال درباره حضرت
سلمان و ابو ذر نموده کمتر میشاید زیرا که از ان واضح میشود که روایات ائمه را که مشتمل بر
مثالب این ارکان باشد رد باید کرد و لیس هذا مقام التفصیل کما لا یخفی علی الفطن النبیل
و آنچه نور الدین بعد ازین گفت که چه خوش باشد اه از قسم لیت الشباب یعود و تسلیه
مقلد جامعین بیاض در ان مقصود و از بیان فخر رازی در کمال ظهور است که او احتجاج را
بکلمات و منقولات ابن ابی الحدید مدائنی مهمل میشمارد و بر تشیع و تکمیدش منادی از
هندوستان تا بایران میکرد اند و در مجلدات بحار خاصه مجلد السماء و العالم هم
بتشیع مدائنی قرائن بلکه دلائل میتوان یافت لیس بنا د تصنیفات متکلمین ایشان خصوصا
انتخابات جامعین بیاض و کسانیکه تا این زمان یافته و استراق مقالاتش در ساخته اند
و بنیاد مولفات خود را بر تربانش گذاشته اند مثل شوشتری صاحب احقاق و مصائب
النواصب و مجتهد جائسی و فرزندانش و کاسه لیسان ایشان منهدم گشت و لاف و گزاف
ایشان بخرافات مسیلمه کذاب در پیوست فالحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا
و باطنا و از تردد اکبرآبادی در نسبت بعضی از کتب بسوی حافظ عسقلانی بشعر

مشهور که هرچند از حد ادب دور افتاده بغایت چسپان شد کما لایخفی علی الاذکیا و آنچه درباره معارف بکید و سطر نوشته بودم که نهی شدید و قدغن بلیغ که راز اسرار معارف نباید کشود برای آنست که رموز مکیدت شیعه فاش نکردد و آنچه علمای ایشان درین امور اندیشیده و بست و بلند این بادیه نوردیده دستور مانده عقاید عوام ستر لزل نشود در هر جای خود بوده و نوبت احتیاط فاضل اکبرآبادی بجائی رسیده که هرچند نفس کشیدن بدون بوزه فرصت صورت نمی بندد ولیکن در کتابت این طوامیر که هر یکی از آن رساله براسهاست کسی را از یاران صحبت هم شریک نسکرداند و رئیس المترددین با وصف کثرت اولاد و احفاد و اصدقا و احباب و گذشتن زمان کثیر هر کز اسرار مذکور را بکسی القا نفرمایند و عدیه اسرار خود بمقتضای مکاید یهود آنشخص را قرار داده اند که از فرقه هنود است مکر سید نجم یاد دارد و لسخافت رای ایشان با بار بار تصریح مینماید و از تحریر خرافت علمای امامیه و اظهار سخافت انها تحذر میکنند چنانچه بسیاری از بزرگان که برخی از انجمله برای تخارف و تنوع لاف محبت میزنند پیش احباب خویش بیان کردند الغرض هر کسی را از عین محبت و ولا بدون آزمایش سخنان ما بد فهمیده و بر لباس کسی مغرور نباید شد که حکمای ملت اسلامی گفته اند ابیات دوست مشمر انکه در نعمت زند* لاف یاری و برادرخواندگی* دوست آن باشد که گیرد دست دوست* در پریشان حالی و درماندگی* القصه با اینهمه ظهور مکاید هنوز متاخرین شیعه میخواهند که مساعی

مشکور رفقا در پرده تقیه مستور ماند و احدی از عوام از آن ندانند و اگر کسی اندک عقل
و فراست دارد تواند فهمید که حجة الاسلام غزالی و هزاران کس از این نامداران و
پیشوایان و بزرگواران کیشان بسوی تشیع آوردن و همچو فاضل معاصر این اعمی از
وکلبی و ثعلبی که بقرائن بسیار بلکه دلائل بیشمار تشیع آنها به ثبوت میرسد کسی متعصب
و از اعاظم اهل حق شمردن و از جهابذ محققین ایشان قرار دادن فقط برای سنت که نظر
با مراد قدم مذهب محدث را ثابت کنند. و نظر ثانی در مناظره چیره دستی نماید
و تفصیل این اجمال بتفصیل باطناب است که در بعضی از کتب فن نموده ام والحمد لله که خود احتمال
خانصاحب درباره معارف از مختصر بودنش با التباس بکتاب دیگر ملا اکبرآبادی
بشد و مذهبست و نابود کرد و عبارت را چه بیان نسخه معارف در لکهنو جا بجا موجود
از اول تا باخر استقرار کنند هرگز نخواهند یافت که دو کس از صحابه رافضی باشند
چه جای بیحد و نعوذ بالله من ذلک و بنده به چار موجه حیرت گرفتارم که هرگاه
مذهب اهل سنت نزد حضرتش از حمقا با وصف اتفاق اصحاب حضرت رسالتمآب برین
منهج مبتدع و محدث باشد بر تقدیر محال از رفض چند کس چگونه قدم این مذهب مدعوی
ادراک مافی القلوب ثابت شود که خان جد بد الایمان آنرا اختیار کردند و هر کسی از
رفضه مجدد اختیار نموده چنانکه بعد از تحقیق به ثبوت می رسد که اگر شرقا و غربا کسی را
تلاش کنند که رفض در کاش بچند صد سال سد بجز اعتقاد خواهد بود بلکه حرف در نسبت
که سلسله تشیع تا باجداد کشد و حال استغراق تحفه بدان مرتبه انجامید که هنوز با وجود ورق

گردانیدن نمیرسد که علامه دهلوی قدس سره العزیز امامت و سیاست را از
تالیفات ابن قتیبه رافضی میدانند چنانچه مفصلاً قبل ازین گذارش یافته و درین
مکتوب بر دست نورالدین اکبرآبادی کما ینبغی بظهور پیوسته وکفی الله المؤمنین
القتال و آنچه در باب ضعف ایمان فاروق بخیال مخاطب بتقلید چندی از بی سوادان
گذشته بود در سحار ضمائش نورالدین نشیب و فراز نوردیده و داد تشنیع داده
و برین قدر مقصور و محصور نباید فهمید بلکه منتهی الکلام را باید کشاد و ظهور قدرت مقلب
لیل و نهار و متانت این اشکالات را باید دریافت و اینهمه بعد از تسلیم عدم علم و
تقدیر محال است والا سنگ دانستی که خود این بزرگ و بزرگانش که او را در غلطه افگنده‌اند
تصحیح این نقل در گل بماندند و اشکالیکه نورالدین حسین بعد ثبوت و صحت حدیث
نجوم که بنص ائمه دانستی از کتاب صراط مستقیم هم بهدایت مجملا تقریرش کرده
بیخ و بنیاد قوم را استیصال میکند و بدلیل و برهان ثابت مینماید که چنانچه رجوع
باهل بیت در تحقیق علوم شرعیه بحدیث ثقلین و مانند آن باید رجوع باصحاب کرام
میشاید فثبت ما ذهب الیه اهل السنة و بطل ما اعتقده اهل البدعة من انه یجب الرجوع
الی الائمة الاثنی عشر و لا یجوز الی احد من اصحاب خیر البشر و بر عارف اسلوب کلام
و ماهر احادیث حضرت سید الانام اشکالی درنحیدش بنظر نمی آید اگرچه متعصبین قوم
هوسها پخته یاوه ها گفته باشند پس مهملات ایشان بمجرد نظر از هم میپاشد
اگر باور نباید باری بتقریر شوشتری که جامع هفوات قوم است متوجه شو

وانچه
١٠

وآنچه بقدر ضرورت زیر وزبرش کنم بگوش دل بشنو محصل تقریرش در عبارت
مطنبه آنکه آثار وضع وزور بر سیمای این حدیث لمعان ظهور دارد چه خطاب اقتدا
واهتدا بخصوص اصحاب باشد یا بالعموم لازم می آید خلاف فصاحت که اصحاب
خویش را فرموده باشند که اصحابی کالنجوم اه واگر مراد غیر صحابه باشند دلیلی
برای تخصیص درکار است واستحسان وقیاس پیش نمیرود وراویان این خبر خود صحابه اند
بلکه خبر مذکور در روایت عمر محصور وچون روایتی درین باب نیست پس تخصیص باطل
شد وکشف مدعا از شرح شفای مالکی میتوان یافت که در بعضی از اسناد این حدیث
بعضی از مجاهیل وبرخی متهم بکذب واقع اند وبعد تسلیم صحت البته مطلق صحابه مراد
نتوانند شد زیرا که بعضی ناکث وقاسط وجمعی قاتل عثمان بوده اند واین مستلزم
است که مقتدی بایشان مهتدی بود پس معلوم شد که افاضل اصحاب مراد اند و
بدون تخصیص مفاسد شتی لازم می آید پس هدایت محصور بذات شخصی است که آن
لوح محفوظ را بشهادت عسقلانی در شرح بخاری مطالعه نماید وسلونی عما دون
العرش فرماید نه کسانیکه لفظ اب وکلاله را از قرآن مجید ندانند ومخدرات را از خود
بهتر شمارند وتعلیم وتلقین مرتضوی حکم رانند انتهی خلاصة کلامه زاد الله خزیه فی الملاء
وجواب این کلام متهافت بقدریکه تعلق باسناد حدیث دارد در الزاما وتحقیقا
بالاجمال گذشته رد این خرافت بعد از تسلیم صحت از آن می آید فکیف که سر اند
ندید بین در مکتوب اول از مکاتیب چنانچه دانی اعتراف کرده اند که صدر الدین

اصفهانی کتب شیعه را دیده چنانکه فرمودند در زمان سلف اهل سنت کتب
امامیه را اکثر میدیدند حرجه برای از جانب شیعه بود و آنها مجیب و منصف بانی
و معترض اهل سنت مستدل قوی میباشند فضل بن روزبهان فی الجمله در ابطال
الباطل بادی این طریقه شده انتهی پس عجب است که قاضی شیعه تستر
بسبب کوری باطنی کتب خود را یاد ندارد و فضل اصفهانی با شمول فضل الهی
همت بالزام رفضه گمارد و محتمل است که مفتری شوشتری تجاهل ازان نموده
برای عوام را تلبیس نموده باشد و ازینجا بمشام اهل فراست بوی انمعی میرسد
که رئیس المنتحلین از همین مقام قیل و قال در باره سند حدیث نجوم آموختند
و بعضی از عبارات را در کشکول و بیاض اندوختند و در منتهی جابجا
بحث حدیث نجوم افتاده بنیادش بر الزام شیعه نهاده ام اما قیل
وقال قاضی در فحوای حدیث و دعوی بطلانش پس جوابش بمقداری که
لایق این اوراق باشد آنکه مراد از اصحاب ملازمین صحبت از اهل هجرت و
انصار حضرت رسالت و حواریین خاتم نبوت بوده اند و خطاب استطاب
اقتدیتم و اهتدیتم بکسانیست که گاه گاه شرف حضور میبافتند و بمدارج
ملازمین برکات و نور رسیده بودند و اخر قاضی بعد ازینکه و تازی برابر نیز
نیافته حدیث مذکور را بر کاملین اصحاب محمول داشته بلکه بذات مقدس
مرتضوی محصور ساخته و از تقریرات مخاطب سرایند مستنقطین بعد اتفاق اصحاب

واخبار نیز در رساله حدیث الحوض واضح است که متبادر از لفظ اصحاب همان
ملازمین و اخص خواص اند که در صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند
نسخه تسلیم هلالی بعد از استقرا بدر آمد که شیخین و امثال ایشان را در اصحاب ختمی
مآب منزلتی بس عظیم و مکانتی بس فخیم بود انتهی پس درین حدیث که بلا ریب در مدحت
منقبت پیرایه ورود پوشیده متبادر از اصحاب همین خلفای راشدین و مهاجرین
اولین و انصار سابقین خصوصا صدیق و فاروق بهترین امت بعد سید المرسلین
بروایت حضرت امیر المؤمنین خواهند بود که امامیه خصوصا امام اعظم اول یعنی
شیخ طوسی روایت نموده اند و لفظش اینست ما هذا الکذب الذی تقولون الا ان خیر الامة
بعد نبیها ابو بکر و عمر یعنی وقتیکه مردم جناب امیر را افضل امت اعتقاد کردند
و بر شیخین ترجیح دادند حضرت شیر خدا کرم الله وجهه بهم بر آمدند و مردم را جمع کرد
علی رؤس الناس فرمودند که ازین کذب و دروغ باز آئید و افضل امت ابو بکر و عمر را
دانید و صاحب صراط مستقیم که در متعصبین قوم یگانه روزگار است در تاویل این حدیث
بعد از اقرار روایت شیخ الطائفه پیش پا خورده و هر چند دست و پا زده ولکن
ره بجائی نبرده چنانچه در کتاب کبیر تفصیل آن بعنوانی نموده ام که هر بیننده‌اش بوهم
و خیال هم نگذرد الغرض مصداق حدیث اصحابی بالاتفاق حوارئین هم [illegible]
و خطاب اقتدا و اهتدا بمردم دیگر است که بدرجه اولین و سابقین از انصار
و مهاجرین نرسیده بودند اما آنچه قاضی روافض نور الله شوشتری

اینحدیث افشاند و پس دلالت بران دارد که هنوز اینحدیث فن هم نخوانده و در کرداب
اعتراض خود در مانده چه حصر حدیث بذات مقدس مرتضوی و حمل آن بر افاضل اصحاب
نبوی هم با ظهارش خلاف فصاحت است که اصحاب خود را فرمایند اصحابی
کالنجوم و هم خلاف تبادر که فقط ذات مرتضوی را مراد گیرند اما دعوی اینمعنی که
ام المومنین و بقیه عشره مبشره ناکثین بوده اند و ذی النورین را قتل نموده پس محتاج
دلیل و مصداق هذا بهتان عظیم و با جماع علما دلیل وقتی مسموع میشود که سالم عن المعارض
باشد و از احتمال مکیدت اهل نفاق پاک بود فکیف که خلاف روایات مستفیضه
و اجماع افتد و کتاب اسمائی که بنصوص ائمه کما فی المجلد اول من البحار محک امتحان السنت
و مشتمل بر مناقب اصحاب سید انس و جان تکذیب نماید و انتساب قتل خلیفه ثالث
بسوی طلحه و زبیر چنانچه کتب کلامیه شیعه بآن مملوست از باب کذب و افترا و تحیف بر
از نسیج عناکب است بلا استهزا آمدم بر حکایت کلاله و مانند آن که شیخین را در تمام
عمر لعد تسلیم روایت و عدم مکیدت و قبول طعن اهل حراف یکبار اتفاق افتاده
و هضم نفس منظور بوده بخلاف مقبولین شیعه که معاذ الله که بر جهل و لوازم آن اصرار
داشتند کما ستعرف پس تعرض بآن حرکات اطفال و مجانین مینماید زیرا که بر تقریر
قاضی محال است که کسی از صحابه مصداق حدیث نجوم شود و لازم می آید که خبر
مخبر صادق خلاف نفس الامر گردد زیرا که سلمان فارسی ناکث عهد ختمی گردید
و از ابوذر غفاری می ترسید و در پرده تقیه متواری بود و ابوذر اکثر مکنونات

قلبی او اطلاع سیاقت بلا مهلت او را می گشت چنانچه در منهج المقال است و معهذا
بضعف ایمانش مجلسی در بحار و حیات القلوب اقرار کرده چنانچه گذشت حال عمار
خود معلوم که ردتش ثابت و نه سال تقریبا کشید و این بزرگان با دیگر حریفان
خود در جهاد راه فرار می نمودند و حضرت سید الابرار را بدست کفار می سپردند
و بار بار حیدر کرار را بقتال خلفا تحریص کردند و چون وقت موعود رسید بشراب نشستند
و رو بفرار نهادند و بعض معصومین بطرو گشتند و حضرت عباس که بر اصول طایفه
تا انکه مثل کلینی بهره از طیب ولادت نداشتند و هرچه از ایشان در غصب ام کلثوم صدور یافت
دور نبود و عبدالله فرزندشان سلطان المفسرین که معانی بسیاری از آیات قرانی
نمیدانستند و نعره لن ترانی میزدند و حسن مجتبی الزامات شدید دادند بروایات
معتمدین امامیه و اعتقاد مجتهد جابلسی در مواعظ حسنیه بر زبان مرتضوی ملعون
بودند و اگر این سلسله را حرکت دهم و این خرافات را بر شمارم کتاب صد جزو
وفا نتواند کرد در منتهی الکلام و داهیه حاطمه علی من خرج من اهل بیت فاطمه
این امور را اندک تصحیح کرده ام باقیماند حصر حدیث بذات و الاصفا مرتضویت مقتضی
و درینجا بمقتضای مزید دباه اجمال هم بر اصول این نواصب نمیتوان رفت و لیکن
بفحوای نقل کفر کفر نباشد اشارتی می نمایم و از زبان قاضی مفتری حرفی
میگویم که صدق این حدیث بر کسیکه بضروریات دین آگاه نباشد و مواعید متوا
را که روبروی سید المرسلین و هفتاد هزار ملائکه مقربین در اطاعت خلفا نموده گما

في الكليني وشرح وحيه برهم زند وصوبه دار فدك را كه از طرف صديق بود بسبب
تظلم رعيت انجا قتل كند كما بينا في ازالة الغين وشرنا في الذامه از عجايب آنست
وحقوق اولاد و زوجه خود كه پاره جگر سيد المرسلين باشند خصوصا بضعه انجناب كه
دست مبارکش وقت رحلت بدست او حواله فرمايند كما في الصراط المستقيم وغيره
انجناب بجا آرد كه از شنيدنش قلوب اهل اسلام ميلرزد و بنص فاطمي باشد حبين
رحم نرده بسبب شعر دو شل خانشان در خانه گريزد و انچه در حق خود بخلوت وجلوت
اقرار فرمايد اشاره بدان وافي نباشد و ازينجا بر زبان هركسي از سامعين و
ناظرين اين ابيات قاضي رطل بوق جاري ميشود بيت جزى الله ذاك الغبي فيما
قد فعل جزاء الكلاب العاديات وقد فعل و بعد از اطلاع بر هفوات قاضي
كه از احقاق الحق مسمى باشد نقل نموده مغلطه ديگر از مغلطه هاي رئيس المحرفين
حل شد كه بمطالعه لوح محفوظ در شرح بخاري كه حافظ عسقلاني نموده براي احباب
مرتضوي مرقوم است و مخاطب در باب حسن مجتبي كه از كرامات غلامانش انكار
نميتوان كرد كمان برد و در هر مقام راه اطناب سپرد و قدر حاليا جز انكه اوليا
رئيس السند بدين سر خود در سنگ زنند و قاضي مفتري را است و ملامت كنند چاره
بنظر نمي آيد ثم المنة لله كه نور الدين اقاي مخاطب گواهي داده كه انچه در رد
رساله ديگر مواد را جمع كرده بودم هيچ عذري از انعاذ امامیه باقي نميگذارد
و دليليكه درباره امامت يزيد مخلصين او و معتقدين زراره و شيطان الطاق هم ساخته اند

داو ل داد بای گوئی بران دادند نورالدین باقتضای اثر صحبت کمترین انام و مطالعهٔ
منتهی الکلام قابل التقاط بلکه لائق التفات هم نمیدانند و بالیقین می فهمند که
که بر تقدیریکه گور محمد بن حنفیه در اهل دث راخل میشود و از دست مطاعن امامیه
دلیل میکردند اما عذر لنگ یعنی احتمال تقیه در باره ابن حنفیه پس باعتراف اکبرآبادی
بلکه ببدیهیات عقلی متمشی نمیشود کما لا یخفی و از جواب نوادر بدریه که مولانا نصرالله کابلی
انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه نوشته نیز باقرار نورالدین ثابت است که کتاب
امامت و سیاست از ابی ابراهیم بن قتیبه اصفهانی است نه از ابو محمد بن قتیبه دینوری
و اطناب نورالدین در باب لغت دانی و ارث بلاغت سحبانی ذو محلین است
زیرا که حال جنابشان قبل ازین ظاهر گشته سیما از تقلیباتیکه در لفظ منسوب له
و منیب و مستخلف نمودند و از پهلو به پهلو بر گردیدند و بالاخره راه اعذار بارده هم
مسدود یافتند و بعد از تکاپو و عرق ریزی بستوه آمده عنان عزیمت بر
تافتند و سپر در معرکه انداختند و استاد ایشان هم وصیت نمود که در تخطئه لفظی
حنفیه پا بدر زد و سکوت تام اختیار باید کرد پس جز شوخی و رنگینی که پیشه ظریفان
و فارسی نویسان باشد چیزی بدست خان والا امکان باقی نماند و انهم باعتقاد
نورالدین و امثال او والا بعضی از هواخواهانش که پای بوسی رئیس المتشیعین را شعار
خود ساخته اند در خلوت بلکه جلوت هم بتکرار تمام گفته اند که جناب صاحب از فن
انشا سراسر بیگانه اند و جز حذف روابط و ایراد الفاظ غیر سلیس و استعمال الفاظ

بعضی را از غرایب لغات و ایجاد بعضی از محاورات که هرگز کسی استعمال نکرده
مثل لفظ لاعن شی کاری ندارند و بنده وقت تقریر ایشان دم که نفاق منشکی ایشان را
رسوا کرده بارها جواب بعضی ازین امور داده ام که دعوی اهمال لفظ مذکور تجاوز
از انصاف و سلوک طریق اعتساف ست در محاورات بلغا لفظ لاعن شی مستعمل
ست ولیکن قصور استقرا باعث انکار شده چنانچه در سابق بعضی از محاورات را
غلط میگفتند بعد از مطالعه ابواب الجنان در تحریر خویش هم آوردند الی غیر ذلک مما
لاتتناهی و آنکه ملا نورالدین امیر را بلفظ مطلب مصدر کرده صریح ست در تخطیه فهم مخاطب
که مطلب عبارت فارسی را نفهمیده بسبب ایجاز کرده مقصود نگردیده ولیکن بسبب تقادم
عهد و فقدان بعضی از افادات کاتب و مکتوب الیه عقده باقی ماند که اصل این حیص بود
و مخاطب را دراک آن چه غلط رو نمود و توجیهی که بطور متکلمین در باره عقاید سنی خود آمده
مذهبین آغاز کردند نورالدین جهانگیر استاد مخاطب تحریر ایراز اهم پسندیده
جاییکه گفت که توجیه سامی و توجیه بزرگی از امامیه منافات هم گردارد و مخفی
نماند که مراد او ظاهرا ازین بزرگ بعضی از عزیزان شهید رابع مخاطب یعنی قاضی
نورالله شوشتری است که در مجالس المؤمنین نزا افاده کرده و اگر اختلاج قلبی دارند
باید که بالفاظ او رجوع آرند حیث قال روزی یکی از مدعیان باطل [illegible]
از اهل حق گفت که سبب چیست که طایفه شیعه با آنکه خود را از اهل حق میگویند
در طریق عبادات کمتر میکوشند و اهل سنت را که باطل میشمارند توفیق عبادت

بیشتر دارند و درا دای سنن و مستحبات مبالغه بجا می آرند آن عزیز در جواب گفت
که چون اہل سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باخته اند شیطان از امور
تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم شیطان بعبادت بحاصل ایشان کاری ندارد
و همت بر وسوسه ایشان در آن نمی گمارد و چون در عقیده شیعه خلل نمیتوانند انداخت
و در انجا کاری نمیتواند ساخت بالضرورت رخنه در عبادت ایشان می اندازد
و بحر دانقدر شیطنت خود را تسلی میسازد انتهی بلفظه و بنده در جواب این لطیفه
مطائبه میگویم که واقعی شیطان رجیم چگونه در معتقدات امامیه که خود از عبد الله
بن سبا یهودی او ستاد ابلیس لعین است خلل اندازد که بیشتر پایه ی درزد لیست
و بنیاد اعتقادیات خود کند پس اصول و فروع شیعه نزد اہل اسلام همه خراب شد
سے ذہب انکار لیستفید لنفسه قرنا فاب و مالہ اذنان و از مقام ایہم جابه این
مدرکه سامعین و ناظرین شده باشد که در امثال این امور هم حضرت صاحب
مورد تخالف و تناقض میشوند و چون مباحث فریقین و کتب این فن از نظر ایشان
نگذشته بالسبب حافظه باد میماند نتوانند که حرفی را سرانجام دهند که
مخالف اولین و آخرین ایشان نباشد پس لازم همین است که در سفر و حضر کاغذ بدرند
و قلم بشکنند و دل بر سکوت بربندند و روز سیاه انفعال را نه بینند اگر چه
مدعیان محبت ایشان که دل بتماشای این فضایح بسته اند محرک این سلسله شوند
که بنده بتوفیق الهی در کشف تلمیعات ایشان و قدما و متاخرین این مذهب تا مقدور

گرد قصور و فتور نخواهم گردید و از میدان داری و فوج کشی عنان عزیمت نخواهم
تافت و ازین شغل باشغال دیگر نخواهم پرداخت و لنعم ما قال الشاعر ﮯ اگر صلح
خواهی نخواهیم جنگ وگر جنگ جوئی ندارم درنگ وگر جز بکام من آید
جواب من و گرز و میدان افراسیاب و حیرت نورالدین بقولش مگر حیرانم ازاه
نص قطعی در بینت که تلمیذ او را باز غلط در فهم عبارتش رو داده بعنوان اینکه عذر بارد
هم از دل گرمی مرتب نگردید و بعد از ادراک قصور فهم خود در مطالب و عبارات
کتاب تحفه اثنا عشریه درباره معارف و سیاست و امامت مهر خموشی بر
لب زدند و حرفی نیاوردند گفت من بعد معلوم باد که بنیاد تقریرات نوری
بر اصول ارباب فضول است که زراره شقی و شیطان احول غوی و برادرانشان
ازاعمی و اعور زنجی قایم کرده‌اند پس ذکرش فقط مضحکه و ستم ظریفی است و محتاج
بجواب نیست چنانچه در مثل سایر است سبحان الله برین مزخرفات آستین می
افشانند و افتخار می‌نمایند و در مکتوب آینده که جواب مکتوب نورالدین است
همین غلط میگویند که غایت تحقیق است و بالاتر از آن در حد امکان علمای اعلام
زمان نیست آری هر کند دیر آکنده خوریست و از کلام اکبرآبادی هم
به ثبوت رسید که اعتبار و عظمت این مفعولات و مفقوات فقط نزد شیعه ثابت است
و بر مذهب اهل سنت مغالطه و سرابی بیش نیست انتهی و چون کد محدثات
پیشوایان خود که اسامی آنها مذکور شده دل داده اند عقاید و اصول اهل حق را

که بآیات مبینات قرآنی و احادیث رسول خدا بانی شوکت و شیمه دست بجوی نمی گیرند و این مرض الا علاج است که گرجعل در دست از زانچه گل باید بلبل از بهر مداواش نسا یدصندل انچه در تمهید مقدمه بوجهی عقلی اثبات مینماید که زیادت اختلاف در احادیث ائمه بسبب زیادت احادیث است قطع نظر از آنکه حضرات ائمه علم ما کان و ما یکون داشتند و از سهو و نسیان مبرا بودند معقول نمیشود زیرا که اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروایت امامیه چهار صد هزار می رسند چنانچه مجلسی در تذکرة الائمه اعتراف کرده و بعد از استقرا مقالات شان هم نمیرسد که اختلافات آنها قریب اختلافات احادیث ائمه هدی باشد حتی که در توحید باری هم مختلف بوده اند و معاذالله بجسمیت خدای تعالی یعنی ابعاد ثلثه قائل شوند و از سر تا ناف پر مغز قرار دهند و پائین ناف را جوف و کاواک دانند و بهفت شبر آن را پیمایش نمایند و حالانکه این چهار صد هزار همه باظهار مجلسی شقی مرتد بودند الا معدودی و شاذی بخلاف مقتدایان امامیه که از تمامی بنا آنها را برگزیدند و خصایص آنها بگواهی نصف ابو جعفر اول و ثانی و ثالث یعنی کلینی و قمی و طوسی همین بود و برملا میگفتند که حضرات ائمه همین اعتقاد داشتند چنانچه کتاب توحید هم بران گواست داناکه اگر مقولات و منقولات تابعین و تبع تابعین را هم با قوال و روایات اصحاب ضمیمه گردانند هرگز اختلافات ایشان بپاسنگ اختلافات و تناقضات اصول شیعه نمی سنجد و العجب که کالیس اکبرابادی را انیهم یاد نماند که در بحار مجلسی

واساس مجتهد جابلسی و جواب مقدمات کتاب حدایق که محسن بن حسن نوشته
بحکم حضرات ائمه هدی رضی الله عنهم مصرح است که روایتی که بظاهر کتاب مجید
موافق افتد از ترجیح باید داد و روایات ائمه را بلکه احادیث حضرت خیر الانام
علیه التحیه والسلام را که مخالف قران مجید مروی باشد قبول نباید کرد و حال آنکه قران
مجید بتصریح مجلسی عند شیعه و مانند او از متعصبین شیعه بدیاض عثمانی بیش نیست
طرفه آنکه قائل بدان میشوند که حیوانات و مجانین و اطفال قومهای معذبین که ملائکه
مقربین آنها را زیر و زبر نمودند بلکه طبقه زمین که مکانات شان بود ان بود ند با تمامی
کفار از خرد و بزرگ و عاقلین و مجانین و حیوانات غیر مکلفین بالای آسمان برد ند و
از انجا بر زمین انداختند الم و تعبی رسید و سطع و منقاد آقای خود بخلاف
بداهت و قران و شریعت می برد و آنرا مایه فخار می پندارد و احتمال ایجاب
در لا تصیبن الذین ظلموا از عجایب ها و بلا انست که خبر بن تلمیذ خاص کسی تن بر صبا
نخواهد داد که زمام خود را بدست اکبر آبادی سپرده بیت رشته در گردنم
افگنده دوست × می برد هر جا که خاطر خواه اوست × و تائید از روایت این
سالم هم سالم از معارض نیست در بسیاری از احادیث باقرار زبانی اکابر آنها
درباره مقبولین لسانی ثابت است که غیظ و غضب الهی با وصف اذعان باین است
اهلبیت رسالت پناهی بحال سلمان فارسی و ابوذر غفاری هم متوجه بود که انسان را
بدست دشمنان سپرد ند و لکدکوب کردند و اینهمه خرافات از بحار مجلسی و

تراجم آن و اصول قدیم شیعه بدانهم بدست نگر قائل شوند که قلوب این مقبولین بجور و جفائی که بر اهلبیت گذشت خوش بود و آنچه بر اصول امامیه تطبیقے بکار رفت بجدا که اهل فراست را باعث ندامت ست مگر مخاطب و اتباع او را ندامت کجا و هرگاه قصه حاطب در نسخه اقدم و اول از جمیع اصول ثابت ست که بفرمایش جناب مرتضوی کرم الله وجهه سلیم جمع کرده و روایت از مرویات ائمه کان ا ربعه یا بیرون نگذشته و اهم بعد الاتفاق اتفاق فتاده و هر امام سابق و لاحق تصدیق نقش یعنی صدق سلیم لب مبارک کشاده پس کافی شیائے و دیگر مفسرین قصه چگونه در ذکر قصه حاطب حاطب اللیل خواهند بود و انتحکم معاذ الله از کجا بکجا میرسد کما لا یخفی علی احد من الاذکیاء ولیکن عجب نیست که محدثین قوم قصه حاطب را بزعم متکلمین مور دلوم وضع کرده باشند چنانچه فضائل و کمالات سلیم و نسخه او را برای مصلحت یعنی رواج محدثات عبدالله بن سبا وضع کردند و نام سلیم هم از ذهن غیر سلیم خود تراشیدند والا سلیم کسی از رفقاء حضرت مرتضوی و ائمه لاحقین نبوده چنانچه سرامد معدلین یعنی ابن ابی الحدید که تشیع او از بجا هم بجای خود هست و تصانیف دیگر علمای ایران هم اقتضای آن دارد و صوارم و حسام مجتهد جائیکه صدق و انصاف او نیز گواهی میدهد بر مجعولیت ذاتی سلیم شهادت داده کما لا یخفی علی من تصفح عماد الاسلام و بر اهل خرد پیداست که هرگاه باب مطاعن خلفا کشوده

از فضائل و کمالات سلمان فارسی و اخوان ایشان شمه باقی نمی ماند و سجاده
حاطب چه نام توان گرد و هرگاه عمار یاسر نهند او در اهل ردت باشند فما
ظنک فی من لا یعدون من المقبولین و لکن احسان رب العالمین است که زبان
ملای اکبرآبادی بتصریح صاحب مجمع البیان و تلمیذ رشید او باعتبار بدیخ
و ثنا جاری کرد بدکه توبه حضرت عائشه و حفصه رضی الله عنهما مقبول گشته
و این فرع ایمانست پس با قرار اکابر امامیه ایمان شیخین هم بدرجه ثبوت میرسد
و الاخر فی اجماع مرکب لازم می آید و از کتاب کبیر امام اعظم اول که امامیه شیخ
الطایفه هم لقبش نهاده اند پیدا ست که تا رافع یقینی لوجود دنیا بد امر قطعی
زوال نمی پذیرد و اهل ردت کا وت و فطانت نیک میدانند که بر اصول
موضوعه رفضه که شیخین حضرت سیدة الکونین را معاذ الله تربته شهید کردند
الی غیر ذلک من الکفریات التی عرفتها ارتداد حقیقی لازم آمد و ان ستلزم
اموری در دودمان اهلبیت ست که باشاره هم ادا نمیشود نعوذ بالله من
الحاد الروافض و کفریاتهم و بعد از ادراک حال محدثین امامیه که در جعل و
تلبیس نصه ظهور آورده اند و درباره سلیم و کتابش نه شنیده انکار توهم
مذکور از عجائب و غرایب ست که خود مستبصرین در وضع و اختلاق اکابر محدثین
شیعه گواه شده اند اما مقتضای اصول امامیه که دشمنان نبوی و موذیان آنجناب
محل عطوفت و رحمة ایزدی توانند شد و معادین و مخالفین اهلبیت بالیقین فرامند

ومحل شفاعت ہستند تمامی اصول و فروع شریعت را برہم میزند و بیخ و بنیاد را تقریرات علمای شیعه در حدیث الحوض میکند کما لا یخفی سبحان الله برین اصول مزخرف حضرت مخاطب و اولیای وی می نازند. بر امثال این تقریرات نقد جان را فدا میسازند و حال آنکه ولایت حدیث امام صادق صدق الله تعالی ترا فی الدنیا والاخرة در باره شیخین که امامت و عدالت ایشان را با فضایل دیگر هم درین جهان و هم عالم بقا ثابت مینماید و احتمال رد ت را راسا قطع میکند در صاعقه حسامیه علی عدو السلة الاسلامیه بتفصیل تمام یاد کرده ام و براهین قویه ثابت نموده ام که خرافات مجانین پیش نیست اما آنچه در باب حضرت آدم تاویل بکار بردند و تلمیذ نور الدین از امور نحسین اغماض کردند پس آن مخالف روایات و تفاسیر اهلبیت است که دفترها در ستایش آن محدثین شیعه نوشته اند پس تاویل عین تسویل بلکه تحریف خواهد بود و درین اوراق نظر با یجاز فقط بر روایت استناد کلینی از تفسیر اهلبیت اکتفا مینمایم تا حال لال زنی علمای قوم در باره انبیا علیهم السلام و افتادن ایشان در پوستین خلفا عیانا بوضوح انجامد الفاظ حدیث اینست حدثنی ابی قال حدثنی الحسن بن محبوب عن محمد بن نعمان الاحول عن برید العجلی عن ابی جعفر ع قال لما علقت حوا من آدم وتحرک ولدها فی بطنها قالت لآدم ان فی بطنی شیئا یتحرک فقال لها آدم الذی فی بطنک نطفة منی استقرت فی رحمک یخلق الله منها خلقا لیبلونا فیه فاتیهما ابلیس

فقال لها كيف انتم فقالت له اما انى قد علقت وفى بطنى من آدم ولد قد تحرك
فقال لها ابليس اما انك ان نويت ان تسميه عبد الحارث ولدته غلاما وبقى وعاش
وان لم تنوان تسميه عبد الحارث مات بعد ما تلدينه بستة ايام فوقع فى نفسها مما قال
لها شيء فاخبرت بمقالته آدم فقال لها آدم قد جاءك الخبيث لا تقبلى منه فانى ارجو
ان يبقى لنا ويكون خلاف ما قال لك ووقع فى نفس آدم مثل ما وقع فى نفس حوا من مقالة
الخبيث فلما وضعته غلاما لم يعش الا ستة ايام حتى مات فقالت لآدم قد جاءك الذى
قال لنا الحارث فيه ودخلهما من قول الخبيث ما شككهما فلم تلبث ان علقت من آدم
حملا آخر فاتاها ابليس فقال لها كيف انتم فقالت له قد ولدت غلاما ولكنه مات يوم
السادس فقال لها الخبيث اما انك لو كنت نويت ان تسميه عبد الحارث لعاش
وبقى وانما هو فى بطنك كبعض ما فى بطون هذه الانعام التى بحضرتكم اما ناقة واما بقرة
واما ضان واما معز فدخلها من قول الخبيث ما استمالها الى تصديقه والركون الى
ما اخبرها الذى كان تقدم اليهما فى الحمل الاول فاخبرت بمقالته آدم فوقع فى قلبه
من قول الخبيث مثل ما وقع فى قلب حوا فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتيتنا صالحا
لنكونن من الشاكرين فلما آتيهما صالحا اى لم تلد ناقة او بقرة او ضانا او معزا
فاتاها الخبيث وقال لها كيف انتم فقالت له قد اثقلت وقربت ولادتى فقال
اما انك ستندمين وترين من الذى فى بطنك ما تكرهين ويدخل آدم منك ومن
ولدك شيا لو قد ولدته ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاستمالها الى

طاعته والقبول بقوله ثم قال لها اعلمی ان انت نویتا ان تسمیه عبد الحارث وجعلت لی
فیه نصیبا ولدته غلاما سویا وعاش وبقی لکم فقالت قد نویت ان اجعل لک فیه نصیبا
فقال لها الخبیث لاتدعین آدم حتی ینوی مثل ما نویت ویجعل لی فیه نصیبا وتسمیه
عبد الحارث فقالت له نعم فاقبلت علی آدم فاخبرته بمقالة الحارث وبما قال لها
فوقع فی قلب آدم من مقالة ابلیس ما خافه فرکن الی مقالة ابلیس وقالت حوا لآدم لئن انت لم
تنو ان تسمیه عبد الحارث وتجعل للحارث فیه نصیبا لم ادعک تقربنی ولا تغشانی ولم
تکن بینی وبینک مودة فلما سمع ذلک منها آدم قال لها اما انک سبب المعصیة
الاولی وسید لیک الغرور وقد تابعتک واجبت الی ان اجعل للحارث فیه نصیبا وان
اسمیه عبد الحارث فاسرالنیه بینهما بذلک فلما وضعته سویا فرحا بذلک وامنا ما
کان خافا من ان یکون ناقة او بقرة او ضانا او معزا واملا ان یعیش لهما ویبقی ولا یموت
یوم السادس فلما کان یوم السابع سمیاه عبد الحارث انتهی بلفظه یعنی چون حوا
باردار شد و جنین متحرک گردید بحضرت آدم بازگفت فرمود حق تعالی فرزندی نوجود
خواهد آورد برای آزمایش ما روزی ابلیس گفت ای حوا درچه خیالی قصه جنین
اعاده کرد ابلیس گفت اگرعبد الحارث نامش نهی خواهد زیست ورنه بعدشش روز
خواهد مرد پس نهی در تسمید اشد و حضرت آدم بعد استماع خبر فرمود که رحمکاکه
شیطان کوشش منه هرچند آدم چنین گفت ولیکن استیلای وهم بردل و میل حوا بود
چون فرزند بمرد حضرت حوا بحضرت آدم یاد دهانید آن وهم زیادت پذیرفت

که اذا اکبر ایشر ر در علو و دیگر ابلیس باز آمد و گفت که اکنون در شکم تو از جنس شتر و گاو
خواهد بود پس حوا و آدم تصدیق کردند و وقت گرانی حمل دعا نمودند که اگر فرزند صالح
بوجود آید و از حیوانات نباشد شکر بجا آرند ابلیس باز دقایق خیرخواهی فرو نگذاشت
و در آخر گفت که آدم را بگذاری مگر آنکه کنیتش مثل تو کرده و عبد الحارث نام نهند
حوا با آدم گفت اگر عمل بدان بکنی وصلتی میانه من و تو باقی نماند فرمود در گناه اول هم
سبب معصیت تو بودی و من تابع تو شدم القصه چون فرزند صالح پیدا شد همچنین
کردیدند و نام او عبد الحارث گذاشتند و حضرت امام باقر فرمود در روایت دیگر
که شرک طاعت از آدم و حوا بالیقین صادر شد ثبت حال آدم و حوا بر اصول صحیحه
اما که شیطان الطاق را دی است باز دعوی شرکت جنیان در اولاد آدم از اولاد
نبی الجان بعید نمی نماید که متشکلون بالاشکال و ینقون و یتفوهون بانواع المقال و شتر
حضرت عایشه را هم از قبیل جنیان و منکوحه فاروق را هم از قبیل ایشان دانسته اند
نعوذ بالله من خرافات الشیاطین و الحمد لله که فضایل خلفای راشدین قطعی است
بدلالت آیات قران مبین در حشر محرفین یا یهود ملاعین کما لا یخفی علی المومنین

مکتوب دیگر بمولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضائل و حایز الفواضل
عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذوالمجد و الکرم
دامت رفعتهم حرف تمنای ملازمت کثیر الافادت نگاشتن دامنی بر آتش
حسرت و حرمان که بکانون سینه متواریست زدنست لهذا ازان باز ماند

بعد عرض نیاز مدعا طراز در حین فرو نگرانی که عریضهٔ استعلام و تمنا نسبت عنایت
صحیفه فرستاده بودم نامهٔ رافت انتما ساحت ورود را مشرف ساخت ایزد
قدیر با اینهمه شفقت ادوار بسیار سلامت و دوستکام دارد نسخهٔ معارف حکومیه
که نسخه مشابه باعث سرور شد اکنون مامول و مسئول است که جناب مقالات شیرین
ریز به بنیه زار قلوب مخالفین از آن بهم رسانند و لعنایت این هدیه سترگ
الخلیقه را باسر و رعیر مخصوص دوچار فرمایند و تصحیح نسبت کتاب امامت و سیاست
سوی مصنفش اگر از آن کتاب بر آید عمدهٔ امور است پس اگر جای تصریح باشد
سبحان الله و الا انطباق مضامین آن با مضامین کتاب امامت و سیاست ام
دلیل صحت نسبت است باعتماد آنچه شاه عبدالعزیز افزا کرده اند که کتاب شیعه موسوم
با بن امام است از نسخهٔ معارف علما نقل بسیار کرده اند خصوصا ابن ابی الحدید انطباق
حکایات محکی عنها دلیل مقنع خواهد بود و بنده که از تشاشت در سر این تجدید تیسیر
سند مطلوب از کتاب انوار بدریه عرض کرده بودم آن رسید بلا کلام اشتد
یعنی جناب قبله و کعبهٔ دارین حضرت مولانا سید حسین مد ظله العالی نگاشته اند که مولف آن
کتاب شیعه است و خیلی عجب که جامع بیاض ابراهیمی مکرر در بیاض خود اشعار کرده
که از کتب شیعه نقل نمیسازد و اگر بندرت از کدام کتاب شیعی هست نقل کرده وجه
ایرادش ذکر میکند و در بنیاب خلاف طریقهٔ خود راه رفته که از کتاب انوار بدریه
چند جا استناد کرده و ایما بتشیع مصنف نکرده الحال بنده را ترسید صحت این

نسبت نا بوهم هیچ فقط یک سند از روی بیاض باقیست یعنی ابن حجر تاریخ الخلفای
سیوطی را تلخیص کرده دران نقل عبارت بیاض تصریح این نسبت هست و آن کجا و آنچه
از تامل و تانی در تالیف و ارسالش تخصیص حسب قول حکما امارقه تا آب زر نوشتنی است
و کلام وصی خیر الانام علیه الصلوة والسلام لسان العاقل وراء قلبه ناظر بهمین معنی است
بنده از سابق هم متامل بودم فکیف بعد قرع عصا از جانب خدام مکرر در غیاب
دل بس عجلت میخواهد که کل مضامین مندرجه بیاض مذکور مع ماله و ما علیه بسلک تحریر
کشیده شود که عمر ناپایدار را اعتباری نیست خصوص بنده که معنی مراحل عمر را
بپایان رسانیدم نوبت بقرب واسط عشر سابعه است و مضامین این بیاض
کنز مخفی بوده است و معهذا مجرد روایات بمنزله خمیرمایه است اصل آن درست کردن
خیلی کار است ان شاء الله القدیر و امهل الاجل بخیر تحریر می آرد و هنوز کاتب که فی الجمله
بنوعی هم صحیح نویسد میسر نیامده والا ارسال خدمت برای اصلاح اهم امور بود
اثیم است قریب بست و پنج جزو متوسط المقدار از قلم شکسته این شکسته زنجیر نجات
قبله و کعبه حضرت مولانا سید حسین صاحب مد ظله العالی فرستاده ام و عرض کرده ام
که ملاحظه فرموده بغاریق شفقت فرمایند اگر می بهمان نوشته خط ناخوانای
خودم ارسال خدمت میسازم والا همین که کاتبی میسر شد هر قدر که مینویسد دو دو
سه سه جزو مرسل خواهد شد علما در فحوای حدیث اصحابی کالنجوم کاربه
بسط و اطناب فرموده اند و بلا ریب بالعکس قضایای قیاسها معها مضمون

این حدیث دال بر بطلان نیست لکن ابطال بدلائل عقلیه که متمسک خصم میشود ابهم
حسب تیسیر میسر او بخلاف آنچه از روی نقل شد پس پایه اصعای عالی در رسید
که تنقید ذهبی در ماده حدیث مسلم اهل سنت است و انهم لا یفضلون احدا علیه فی
هذا الباب و کتاب میزان ذهبی برای تفصیل حال مجاهیل و اباطیل موضوع است
در آن در ترجمه جعفر بن عبد الواحد الهاشمی القاضی چنین می‌نویسد قال الدارقطنی یضع
الحدیث وقال ابو زرعه روی احادیث لا اصل لها وقال ابن عدی یسرق
الحدیث ویاتی بالمناکیر من الثقات ومما روی عن محمد بن ابی السکن المازنی بن الحسن
بن ابی جعفر عن ایوب عن نافع عن ابن عمر مرفوعا ما اصطلحت اثنان علی خیر و شر الا
حشرا علیه ثم تلا واذا النفوس زوجت وهذا باطل ثم ذکر ابن عدی احادیث کلها او بحال
وبعضها سرقه من قوم ثم ذکر معضلا عن ابن عباس و لد النبی صلی الله علیه وآله وسلم
مختونا مسرورا و رافضه جعفر ثم ذکر اخراج المستعین بالله ایاه ونفیه الی البصره بعد عزله
من القضاء و موته فی سنه ثمان وخمسین و مائتین و دعاء القعنبی علیه وافتضاحه
وقال بعد ذلک و من بلایاه معضلا عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اصحابی کالنجوم من اقتدی بشیء منها اهتدی لفظ و من بلایاه دیدنیست که در آن حد
مرتبه دلالت بر کذب دارد و بعد ازین علمای سلف و خلف سنیه را جای آن نیست
که بلجه عرق شرم غرق شوند لکن لیس لهم ذلک و بر خاطر فلک فرسا تشنیع نیست
که بعد تنصیص ذهبی عذر سنیان که بطریق دیگر این حدیث صحیح شده است قابل اصغا نیست

که اگر نزد ذهبی بطرق دیگر صحیح میشود چنانکه عادت او درین کتاب است تنصیص
میکرد والعجب العجاب ان علماء السنة خلفا عن سلف الی الحین یاتون بهذا الاحادیث
فی محال الاستدلال و درباب حدیث لا یجتمع امتی علی الضلال در ترجمه ایوب
بن واقد راویا عن عبدالله گفته هذا عبدالله لا یعرف وانتقد رهم برای تضعیف
کافی و بسند و نیز حدیث ابوعبیده الجراح امین هذه الامة وابن عباس حبر
هذه الامة را هم باطل گفته و حدیث اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر را عن نافع
عن ابن عمر میگوید که باطل بل المشهور من حذیفه و فیه تحریفا مافیه وانچه نا صحب عنه
همچنین بند نموده که حال تشیع تحفه چنین است تا بدیگر کتب چه رسد قولش خالی
از واقعیت نیست شده را مده العمر اتفاق دیدن تحفه بالاستیعاب نشده بلکه حسبه
و انهم بسیار کم دیده ام وقت تالیف این رسائل بعض طلبه انچه روایت کردند همین قدر
درج کردم پس چه عجب که در روایتی خلل باشد و ذکر ابن قتیبه و معارف
که خدام نوشته بودند و در کیود نوشته است بسمع خورده و ذکر کتاب امامت
و سیاست معلوم نیست که جای هست یا نه حالیا اگر شیء میشود برای تصفح
ورقا ورقا میگویم وانچه تازه دریافت میشود عرض میکنم و بکلام رشید شیء
یافته باشند که تناقض صریح با کلام استادش دارد یعنی قول شاه عبدالعزیز
اینکه ابن قتیبه دو باشند یکی سنی دوم شیعه و هر دو کتاب موسوم معارف
تالیف ساخته اند و رشیدالدین خان میگویند که همان ابن قتیبه که صاحب

جامع الاصول وغیره تو تفتیش کرده اند شیعه است و از تحریر عزیز نیز که از طلبای امامیه
جبال علوم مستفاد میشود که ابراهیم بن قتیبه شخصی از رواة امامیه در مائه ثالثه
بوده اند مگر هیچ کتابی موسوم بمعارف ندارد و به حاشیه تحفه مملوک مولوی حسن
رشید البته نوشته دیده ام که ذکر ابراهیم بن قتیبه ذهبی کرده است لیکن
رجوع بذهبی کرده شد بی اصل بود بالجمله تسنن و وثوق ابن قتیبه از متواترات
کلام در نسبت کتاب امامت و سیاست سوی اوست لعل الله ییسر لنا المخلص
کتابی که این فاقد الادراک در صدد تالیف است اگر از مکمن قوت بحیز فعل رسید
هر کس می پسندد بادی الرأی البته اذعان بابطال تسنن میسازد و بعد تعمق باقتضای
حمیت آنچه گوید گوید لکن اشکال همین است که ناصب احادیث طریقه امامیه را
التقاط کرده بالفعل هیچ خبر و بغلط از کتاب برام ببصارت العین ناجیه نام دارد
فرستاده دران حدیثی مبسوط از تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری ع القصه بتحریر
در مدح ابی بکر نقل کرده پس اگر تالیفش و تالیف بنده بدست کسی از متمذهبین بمذهبی
غیر اسلام افتد و اخیر را و الا سفاه یعنی معاذ الله حکم به تعارضا و تساقطا کنند
مدبر عالم جلت قدرته زمان ظهور صاحب الامر و الزمان ع زود برساند تا این
اختلاف از میان برخیزد احتیاط مکالمت مثل آن خبیر علامی فهامی خامه را عنان
گسسته میبرد مگر مخافة من اضاعة الاوقات الشریفة عنان گیری تعمل می آید
و هرگاه بزعم خدام کرام ارسال عرائض از راه لکهنو اولویت دارد تا بتسمع والتبصر

شده هنوز مبتلای فکر و تردد هستم درین باب زمین دار قدیم آن علاقه صلح
قرار یافته بود و هرچند خسارت بسیار داشت مگر نظر بجور و اعتدای حکام مغتنم
انگاشته بودم لیکن حکام ملک که در حقیقت مدعا علیه ایشان شدند خیلی از نام
مصالحه رمع شدند حتی که با مخلص نزاع داده گفتند که اگر تن بصلح در دادید کان
انفصل بیننا و بینک لا علاج رجوع بمشوره ایزدی باستخاره ذات الرقاع کرده
شد درباب صلح سه بار لا تفعله برآمد حالیا متوکلا علی الله بار دیگر سر معرکه
رفتیم مقدمه بمحکمه سشن کار بصاحب بهادر راجع ست باید دید که رای شان
چه اقتضا کند از انجا که آبادی و بربادی بار بسته فتح و شکست این مقدمه است
البته باقتضای جبلت بشریت اضطرار لاحق و هو مجیب المضطرین ملازمان بخدمت
نشان که حال ناخن بدست خود در استیفا تفصیل حواله نفرمودند الحق که این امور
کی سزای مرتبه خدام ست مگر درین زمانه که جمله شرفا داخل کلیه من قدر علیه رزقه
هستند اگر سر باز زده آید توجه اقتار و اعتبار عیال بزعم ناقص از قبیل عصیان نشست
فلهذا راجی تفصیل تا باشد که سروری بخاطر فاتر و حاصل شود زیاده تحریر آرزو
مند بهاچه عرضه دهد ظل رافت ممدود باد راقم آثم سبحان علی عفی عنه سرو
رنگیه نظر بند بشتاب شدن کتاب بمعارف حاصل گشته عنقریب برنج
و عنا مبدل خواهد شد چنانچه درباره انوار بدریه اول در برهمن بخجند
و آخر بکمال ندامت و ملالت هم قرین گردیدند چنانکه دانستی و خود اعتراف

جناب مدعی انصاف و نورالدین حسین قای ایشان حجت ساطع ست که انچه حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه تحقیق فرموده عین حق و صواب و خلاف آن بیهوده و نقش بر آب و انحال جامعین بیاض که خود بعدم ذکاوت و فطانت شان قایل اند و نورالدین حسین معلم و ملقن ایشان زیاده تر بر اسرار مکتوم جامعین بیاض واقف بود تصریح بخبی نمیست که بعد دعوی مذکور که از کتب اهل سنت نقل میکنیم نه از کتب شیعه از انوار بدریه ایشان روایات برای الزام اهل حق فرا گیرند زیرا که جل همت شان بسوی همین مکیدت و افترا مصروف ست و اینهمه حسن ظن جناب ست که رطب و یابس فرق نمیکنند و نقد تتبع بالغ و استقرا کامل بدست ندارند و هنوز تا بسیاری از اسامی کتب و تعین و تعبیر که چه نام دارد و مصنف آن کیست حاصل نکرده اند والا از آغاز تا انجام در مجلدات بیاض همین کیود و تلبیسات واقع ست و صد و رحسکم از سوی اوائل ایشان بتانی و تراخی صریح ست در انکه او جناب الشان اعیاذا بابه مخل الحواس دانسته باندرز و نصیحت بار بار تذکیر میکند و انجلت ها که باعث ندامت و خجلت ایشان خواهد گردید تحذیر مینماید و حصول اذعان که مضامین بیاض که بر مختفی بوده است بقلب جناب که هنوز ضروریات فن را ندیده باشند امری سانیست و لیکن مشکل این ست که سفاهت علمای امامیه لازم می آید که مبطالعه مجلدات بیاض پرداز ند و وقت تصنیف از نصب العین ساز ند و بآن دلایل که

هنوز عند العلما متداول نگشته و اکابر امامیه از اعلق نفیس آن ای شهرت و
نام آوری خویش می پسندیده اشتند تشبث نکنند و حالانکه تمامی همت ایشان
مصروف بالزام سنیان باشد بخلاف علمای ما که طریقه جدل را هر وقت ملحوظ
نمیداشتند و اما نکه این طریق اختیار کردند حسب ضرورت کتب شیعه را کم
کمتر دستیاب میشدند کما لا یخفی الغرض اگر قول سامی مطابق واقع باشد
وجهش همانست که قبل ازین بگوش رسنده گمان نمی برم که هیچ عاقلی از امامیه باین معنی
اذعان تواند کرد که در مجلدات ساخی دله قو یه غیر متداوله برای الزام خصم
باشد و علمای شیعیان از ان غفلت ورزند و انچه از کتاب ذهبی یا
باشتباه از کتاب دیگر عبارت عربی نقل کردند وبران ابیات وفخر
فرمودند همه را در مکتوب سابق بر باد نمودند و برای کشف این تلمیعات
بی اختیار دل میخواست که یک دو جزو دیگر نویسم مگر خیال این معنی که جناب سامی
بطرف ممالک جنوبی تشریف می برند و بر وی ازین شهر رخت می بندند
بگذشت که این آرزو بوقوع آید معذلک از وضع اصل این رساله هم خارج است
پس معلوم شد که جای نیست که اهل خلاف کلهم اجمعون تقلید پرس خویش تا الی لجه
عرق شرم غرق شوند ولکن لیس لهم ولم یسهم ذلک و قبل ازین گذشت
که روایتی در یک طریق ضعیف است و در وثاقت و اعتبار آن نزد جهابذه
محدثین سخنی نیست آری تصحیح حدیث عدم میراث انبیا بنیاد مذهب قوم را

بر می انداز د کما بینا سابقا و قبل ازین برای جناب صوفی صافی لفظ
زیشا ئیل قرار یافته بود اکنون که لفظ مولوی ضمیمه نمودند معلوم نیست که
بر کدام دقیقه مبتنی است والحمد لله که انچه در باب خطای ایشان در اکبراباد
مذکور تقریرش کردم و ثابت نمودم که حال ابن قتیبه در تحفه ندیده در پی
رد و قدح کلام حضرت مولانا عبد العزیز دهلوی قدس سره العزیز افتاده اند و
انچه بجنابش نسبت کردند دامنش ازین لوث منزه است بر طبق واقع برامد
حتی که خود اعتراف نمودند و ازان انیهم ثابت شد که مدار تصنیف و تالیف
ایشان بر روایات والتقاط دیگران بود بس غیر از رنگینی و شوخی در رسایل
منسوب بایشان نمیتوان کرد کما لا یخفی غرضکه کتب ضروریه فن را ندیدن
و دامن برای مناظره اهل حق برچیدن کار کسی جز حضرت بانی مبانی تشیع
و مانند ایشان نیست وانکه حدیث تفسیر امام عسکری علیه السلام دیدند
و در حقیقت بر خود لرزیدند و حکم کردند انچه کردند جوابش این است که مدار
جدل که امامیه اختراع آن کردند بر نمقدمه افتاده که هر چه در کلام مخالف
مذهبش باشد آنقدر حجت است و انچه برای او مفید بود حجت را نشاید
پس ما اقین هر که تالیف شده می بیند او به بطلان مذهب تشیع حکم می کنند
گو تقلید او جهل با وصف ارتعاد قلب و حکم به بطلان تشیع و حقیت تسنن
بر زبان قایل نباشد کما قال الله تعالی و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما

و ستوا ... نظر کیف کان عاقبة المفسدین مکتوب دیگر مخدوم عمیم الامتنان

مایه افتخار بنی نوع انسان بتنوع عنایت و احسان مدظلهم السامی سفینه نیاز

گنجینه بهجوم آرزو ها چنان تنگ فضا است که نفس سوخته را به تمنای ایصال

لهبات قلب مجال بر آمد مفقود تا گزیر از بیان این فسانه مژگان ... زدم درکشید

بعد تقدیم مراتب نیاز مندیها خامه و قرطاس را ... کری عرض میشود

خاطر نیاز ذخایر ما مور میسازد بعد سپری شدن زمانی تنگرانی سراپا افتخار

رفع انتظار اعنی صحیفه انیقه رافت انتمار رقم زده دهم ماه صیام بتاریخ شانزدهم

ساحت وصول را باستناره چشم دیده نگران ساخت و عرصه خاطر را از خار

خاشاک تردد پرداخت مسرتها افزود و لسان حال و مقال را باین ترانه مترنم

نمودست تا نام من زبان ... مدارات کرده است از نکنیم سرود سرون

رس بالیده است سنگه باشم کز من بقدر یاد آورده نامه از رشک ... بخود

بخود پیچیده است چند صباح بخفیف تا گونه انحراف طبع از نهج اعتدال دست

و گریبان و هم لیالی آخر شهر رمضان و متوزع البال از عوارض مزاجی بعض

عزیزان بود لهذا در ارسال جواب تنطی رو داده از الطاف کریمانه

راجی عذر نیوشیها است از اوراق غیر معلوم المولف عبارتی که سواد

بر داشته شفقت فرموده ظن ناخم یقین است که عبارت بیاض آن برای

منقولا عن تاریخ الخلفا للسیوطی تالیف عسقلانی است یا بعضها مطابق

بان ازدکری متعاقب عرضه دیگر که تقریب مذکور الذیل موسوم بارسال
میکردد بالتنقیح عرضه میدهد که تصفح مهلتی میخواهد و خدام کرام از وقت رسیدنی
بدون تصریح نام کتاب امامت و سیاست این عبارت را بی سود میکنند
وبنده مغتنم می انگارم که بشهادت قرینه احتمال و تفصیل ادعا توان کرد که
مراد کتاب مزبور است مگر چون آن مختصر کی نیست معاند نقل باطن را
قبول میکند وضعف علی ابا له که حسب الارشاد دراد انوار بدریه انکار نسبت
کتاب مسطور بسوی ابن قتیبه کرده کو کلامش آیل بمصادره علی المطلوب باشد
که مانع را خرق احتمالی ولو بن غیر سند و سند ضعیف کافیست اثبات تصحیح
نسبت بر ذمه مدعی و آن کجا مکرر ارشاد شود که آن را مردود موسوم بعلام
حلیم ابن شاه عبدالعزیز اند که خود را در دیباچه تحفه باین نام وانموده اند بلکه مخفی
ساخته اند یا شخصی آخر و آن کتاب بالفعل نزد ملازمان هست یا نه که بنده در
عجاله باب اثنا عشریه تا الاقرب بن استدلال بر خلافت مطلقه امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام نموده ام و میدانستم که باین متفرد ام در انوار بدریه
که بعد ازین دیدم که مامن اعور ملعون آنست و دو وجه بزعم باطل خود
ابطال این استدلال نموده و شارح مغفور مجیب شده پس اگر بجواب الجواب ملا
شوم تعرض بآن هم سازم و بنده بعد ایمای ملازمان بنجابت نشان
ازین تحفه اثنا عشریه را بطور ورق گردانی دیده و مطاعن عائشه را عمداً ندیده

بودم و ذکر این تشبیه جز دوجا که با بن اسم دو کس سنی و شیعه و کتاب
هر دو شخص معارف موسوم یافتم و حاشیه بنظر آنم نیامده پس مذکورش بمقام
ثالث درین دو محل بوده باشد علی سبیل منع الخلو پس اگر خدام کرام تعیین نشان
دهند تا بنده دریابم که بمقام ثالث این ثانی نیکه رابع ثلثه چه نوشته است
و از مروی بحدین اصحابی کالنجوم بکتب احادیث شیعه بنده را رنج عظیم شد
مگر نه ازینکه جواب اعضال از جانب امامیه اعضالی داشته باشد چه هر چند
بدون ادراک تفصیل تاویلات حدیث جسارت جواب فضولیست مگر با دراک
اجمالی بنده جواب کافی می بینم که هرگاه بارشاد معصوم علیه الصلوة و السلام
معلوم شد که اصحاب خلص مرا دانند بازمعنی اقتدیتم اهتدیتم اینکه انهم علی منهاج
علی فمن اقتدی بهم یهدونه الی ذلک المنهاج فیهتدی بهم رنج عظیم ازین دارم
که از سیران ذهنی بعضی بودن اینحدیث برآورده تشنیع بسیار کرده بودم همه
هباءً منثورا گشت والمنة لله ثم لکم که بقرع عصای خدام از خجالت عظیم محفوظ
ماندم و همچنین معلوم نیست که تعرض جناب محمد بن حنفیه را بذکر شراب خوری یزید
پلید چسان دلیل عدم تقیه در بیعت ساخته بلکه تعرض بایمعنی دلیل است بر اینکه
بیعت به تقیه بود چه جناب ممدوح نزد احدی از فریقین کسی نبود تا که شراب
خوار را لایق خلافت و بیعت شمارند پس بیعت برای حفظ نفس کرده
و معذلک متنبه هم کردند که بیعت من چگونه نیست و آن ملعون که فاجر بفسق بود

وپروائی از نسبت فسق بخود نمیکرد حتی که اولیاش بیعت از مردم بر عهد علائے
میگرفتند حسب ظاهر هم بر حکم خدا و سنت رسول نمی گفتند ناظر جمیع دانشتند
که از انحرف بدملی بردیس خلاف تقیه نباشد و آن ملعون بیعت فرزند مرتضوی
راکیف ما کان مغتنم دانست علاوه درمیان ابن عمر و ابن حنفیه بمذهب سنیے و شیعه
تفرقه زمین و آسمان است آن مطرود از اساطین دین سنیان است که معظم روایات
آنها در فروع و اصول منحصر بعبادله ثلثه بخلاف شیعه که غالبا یک روایت هم
از محمد بن حنفیه نباشد اشکال اینقدر که جناب ممدوح فرزند امیر کل امیر و مورد عنایات
و ممدوح شیعه بعد معاینه شهادت حجر الاسود بامامت امام عصر بشرط حیات
اگر نوبت بجواب کلام ناصب رسید فهمیده خواهد شد وحسب ظاهر نوبت
جواب کلامش رسیدن متعذر مینماید چه مراد صدیکه فقیر ترتیب این نسخه را دارم
غالب که بصد جزو کشد پس اینقدر مهلت کجا عبارت فتح الباری حسب الایما
ملفوف هر چند اصل حدیث مشتمل بر تعلیل ابن عمر که برای هر غادر لوائی روز قیامت
نصب خواهد شد و ما با این کس یعنی یزید بیعت کرده ایم و هیچ غدرے از نکث بیعت
نمیرسد قابل تاویل نیست و اعتذار حامیانش که برای رفع فتنه گفته یکباره
محض لکن بعد تنصیص صاحب فتح الباری که این حدیث دلیل عدم خلع خلیفه است و
آن جائز نیست و تاسف ابن عمر که خیر الحکایات امویه با ابن زبیر محاربه نکرد اگر بارها هم
حرفی از آن قبیل بر زبان آرند خاک بدهن آنها باید ریخت و از مرتبها بدرانند

حدیث والحسن علیه السلام کان یطالع اللوح المحفوظ فی سن الصبی که ملازمان هم
تفحص فرمودند و بعد عاثر سیدند عجب تحیر و تالم دارم که در بیاض ابراهیمی آن عبارت
مندرج و جد امجد جناب شهید رابع اعلی الله درجاته فی فرادیس الجنان بکتاب
احقاق الحق و مصائب النواصب با کن عدیده آن عبارت نوشته اند و بروایت
ثقه شنیده ام که عبدالحی و اسمعیل در بلده بنارس در مجمع عام بر منبر این حدیث خوانده
اند و از حقل درست که عبارتی از کتابی این علمای اعلام نقل کنند و با محکی عنه
مطابق نباشد و حالانکه بمقاماتی که مظنه این مضمون بود تفحص و فتح الباری
غربال کردم و آب در غربال نمودم ذلک عجب عجاب و بعد انیهمه اگر بعد معاینه برای العین
هم در تطابق با منقول عنه شبهه در گیرد بجا نیست و در بیاض مزبور این حدیث
را منقول از مونس الحزین نام کتابی تالیف شیخ عبدالحق دهلوی نیز نوشته اگر
این کتاب بهم رسد و مطلوب دران باشد اسم با مسمی باشد مگر این نام گوش آشنا
نیست تا به تیسر چه رسد و انچه از راه قدر فرمایی بقدر ان بحق این هیچمدان
ارشاد شده هرچند سرم سود بسماک لکن تقرظوننی ولست هناک فاقد الادراک
بهره از ادراک که دارد همیقدر که ادراک فقدان ادراک خود دارد و در همین
موقع ابراز خلاف واقع بزرگ کرد های ایزدی جایز میشمارند و بنده درازای
این حقیقت نفس الامری را از کجا زبان و بیان وام کنم که عرضه دهم با انکه هنوز
جز صفا و صفات مستفیض نافادات ملازمان نشده ام انچه از غزارت معلومات و بلاغت

بیان

بیان و وثاقت کلام از ترا و بده خامه افادات رقم یافته ام درین جزو زمان
نظیر جناب بر عمم پیدا نیست وکفی بالصدق والسداد علی ذلک شهیدا و بحکم ما لا
یدرک کله لا یترک کله مدح واقعی جناب را باین مجمل بیان می‌سپارم که متانت کلام
و وثاقت بیان با فحام و تبکیت مخالفین ملازمان از جد امجد خود بمیراث یافته اند
وافتخار احسن فخر از دهن خود زیاده بر زبان می آرم که نوعیکه ازین بلند رتبه سنده نواز
انعامی بممالک سکنند شوخی ومطایبه باین بیچکاره بخشیده اند و کذی مدرک افتخار
لی و لکم چه بتقریب این تالیف تجدید مطالعه کتاب مستطاب احقاق الحق شروع
کرده ام بعین الیقین می بینم که با وجود طول باع در علوم و تکثر و تعدد تصانیف
احدی از مهره سابقین و لاحقین بپاسنگ سیدنا و مقتدانا آیة الله فی الزمان
اعنی جد امجد آن وحید العصر والاوان نمی سنجد واگر کسی تصفح و تتبع کما ینبغی
تواند کرد آنچه فاضل عزیز با اینهمه تا آخر زمان در تحفه جاوید ست جواب آنهمه
از احقاق الحق مستنبط و مستفاد ست چنانچه فاضل جلیل مولوی سید محمد قلی
خان بهادر در تالیف خود بجواب تحفه بیشتر بهمین امر کار بند شده اند و گوی
ربوده اند مصرع فلا یدرک الواصف المطری خصایصه و از جمال جناب
مرزا محمد صاحب که استعلام فرموده اند بنده را خدمت شان در سنه گذشته حضور و ورود
اتفاق نیفتاده که درک کیفیت علمی شان با وصف بعلمی خود کرده باشم و از ابنای
سفر ما بیند که یکدو بار در سالف زمان به بدیت آمده ام نخستین را از این هم

از فکر افتاده مگر از فحوای مراسلات شان که ذکر بعض مآرب علمیه هم در ان مندرج
می یابم که معزی الیه زبت عدان نمانته هستند و هر چند تعصب اخبارست از تحریر
شان می تراود مگر بادی که فی زماننا بدار رواج دارد و فرد کامل این نوع
جناب سید فدا علی صاحب هستند ندارند حتی که در جناب مولانا مجتهد العصر جناب
سید حسین صاحب طله العالی تلمذ هم اختیار کرده اند و در وادی معلومات جناب
فدا علی صاحب بگرد ایشان نمیرسند بالفعل متکفل تحریر جواب کتاب ناصب شده اند
و بنده مغتنم می انگارم که برای انطفای لوعه قلبی شهره تحریر جواب هم سید است
علاوه اگر عمر بنده وفا کرد و بزعم ناقص تحریر شان مجزی و معنی بنظر نماید بعد تتبع
و تصفیح شان بنده را سهولت بسیار خواهد شد مگر بیچاره بکم بغلیها مبتلا و انصرام
این کار بدون ممد و معین و کاتب و مصحح دشوار و بدی ایضا فی هذا الاوان مغلوله معهذا
در فکرم که اعانتی باید نمود که هنوز نشتبهه که اقبال سازند یا نه چه از عنوان مراسلات
وضع هندستان اصلا بر می آید و امید می افتد که کلام شان غیر معقول نباشد
و مطابق ارشاد ملازمان بنده هم توقع ندارم که حضرات مجتهدین مد ظلهما الله تعالی
باصلاح ماده و رای کمترین متوجه شوند جناب و لیکن از ین مشاغل و امن چیده اند و
جناب دو همین بس عدیم الفرصت و بعد توجه ملازمان سامی باین امر بنده به تحصیل
حاصل می انگارم آری بعد انتصاب ثانی ختم اگر عمرم پیش از ان ختم نشود دیک نسخه
البته ارسال خواهم داشت خان ناصب ذکری از جواب رساله ثقلین تالیف امام

بانم هم نه نوشته اندلم و سر این معنی مکتوم آری در پرده اشتیاق دیدن تحریر حقیر
تقاضای جواب تکریر کرده اند و این انصاف دشمنیها ازین قوم بعید نیست
چه جواب رساله مختصر نشده در عرصه چهار سال تا تالیف پیوسته از بنده جواب نقضنامه
جزو را درین کم مایه مدت خواهان تنگ مکونات ده دوازده جزو بری رسالت
خدمت که مسوده محکوک و مخدوش است مرتب ساخته ام مکرر دو دله ام که جناب
از راه مصلحت که واقعی است ارسال خط بخط مستقیم نمی پسندند و کو مستفید خدمت نشده
ام بحکم الارواح جنود مجنده الحدیث باصطلاح هند در رساله جناب منسلک لیس تکلفی
ندارم لکن اگر واسطه از ملازمان بی تکلف وجه اجرت بگیرند تکلیفی نیست و کاتب بنده
جنبلی موثوق به و متمذهب بمذهب اسلام نیست که فرحا او قدحا افشای این اسرار
ازو متوهم باشد مگر درانیولا بیمار و علیل شده باین علت این عرضه بخط ما تقرر خودم
بجای نامه نوشته ام و آنچه بجواب سوالات مولوی فضل علی بریلوی ارشاد
شده حقا که غایت تحقیق و شائبه مدحیت و شاکستری بالاتر ازین در حد امکان علمای
اعلام زمان نیست و واقعی اعضال زوجات ابنای ابو البشر علیه السلام کو حوّا
باشند عسیر نیست که تفاوت درجات حسن مستحیل نیست و جواب اشتراک غیر مکلفین
بعذاب مکلفین در کتب مصرح و نظیران تعذیب ولادت مشرکین بالتمام نظایر این امور
آئل باشکال قضا و قدر و آن از مشکلات جمیع ادیان سماوی الا باشکال مضمون
آیت هو الذی خلقکم من نفس واحده الاتیه یای اعتقاد می بخشد و خار حسرت بدل

می شکند عبارت تفسیر صافی معطوف در بعض تفاسیر عامه مراد از نفس واحد
کدام قرشی است و از جعل منها زوجها از یک قبیله بودن زن وحین و اشاره اجمالی از
اینمعنی در تفسیر صافی نیز و این تاویل سالم از اعتراض مگر سیاق و سباق آیت
اباهی کلی ازین توجیه دارد و هرگاه از نفس واحده و زوجها مراد حضرت آدم
و حوا باشند امر بس مشکلست و لو سلمنا که ضمیر جعلا راجع سوای اولاد آدم ع بحذف
مضاف باشد لکن بنا فات شرطیه فلما اتیهما صالحا جعلا له الایه باین تاویل
غیر مستور و کاش همین منقول در حدیث می دید مشکل عظیم آنست که قمی موافق عامه
مما لا یلیق بشان الانبیا از معصوم علیه السلام روایت کرده و اعتذار تقیه در نسبت
کلمات کفر برسول اولو العزم متمشی نیست و اگر تفصی بضعف راوی جسته شود بنای
مذهب متزلزل میگردد که مدار دینیات بر همین روات المحصر چون پای خامه
در وادی بیان این ایمه ام میلغزد آنچه از حدیث نفس می پایم بر زبان نمیتوانم آورد و لا آخر
دل باین قدر تسلی میشود که اشکال مخصوص مذهب شیعه نیست عموم دارد حتی که
شنیده ام که در توریة هم بهمین اسلوب است و بنده از مدتها خلجانی دارم که بر عصمت
ایمه در فرقان مجید تصریح امر مصرح تر از دو امر نیست یکی عصمت و فرق نبوت از انبیا
بلکه کبایر دوم حلت جمیع انعام سوای میته و دم و لحم خنزیر و ما اهل به لغیر الله
چنانکه مذهب مالک است اگر تفصی در قرآن مجید وارد است این بی شبهه در الصدور
است و اگر ماول باشد که بدون آن چاره نیست پس مصحف از قبیل لغز و معما قول

اخباریین که قرآن را کسی جز معصوم نمی فهمد صحیح و در بصورت اشکالی دیگر عظیم
لازم می آید که حکم ربانی بغور و خوض در قرآن و حجیت و اعتبار و اعتبار حمل بر عبث
فنعوذ بالله من همزات الشیاطین الا ذوق کلام با مثل خدام عالیمقام کمیت
خامه را عنان گسسته و سرگرده می برد میخواهیم که عنان کمیت سیر را بزمام
اختیار از دست می باید در امر جبر و قدر تحریری باسلوب جدید مشترک ازین کرده ام
مرکوز است که بموقع از اجزای این رساله کرده ام و چون اشاعره بر مسئله وجوب
لطف و اصلح علی الله طعن بسیار بر اثنا عشریه میکنند و امثله منافی لطف بسیار
بسند می آرند بنده را در جواب بطور معارضه بالمثل امری بخاطر رسید که
شرحش اطنابی میخواهد لکن بنه در عرض بجناب افادت مآب که گذارش یک کلمه
مفضی بحضور و فاتر مآرب عند الذهن الثاقب میگردد لهذا اشاره اجمالی بکار رفته
که ارحم الراحمین و دین رب العالمین مسلم جمیع ملیین حتی یقال انه ارحم من الاب
والام پس هر اعتراضیکه بر مسند لطف ایراد میکنند بعینه برین مسئله وارد میشود
مگر اینکه در جواب بگویند که ما قایل اینیم که افعال عباد مخلوق احسن الخالقین است
پس جمله مظالم عباد راجع به من هو لیس بظلام للعبید میدانیم مگر از ظلم بلفظ
ظلم معبر نمیسازیم تا راه سخن در نواب است معهذا انصاف اینکه آنچه بر آنها لازم
می آید بر ما هم لازم می آید مگر طریقه ما مطابق ظاهر عقل و مقرون بادب و طرز تفهیم
علی خلاف ذلک معمای ناگشودنی بنده را پیش آمده باشد که شناختن آن نمی

عقده کشای ملازمان واشود و اینکه کتابیکه نزد بنده هست و ازان سندها
آورده ام و گاهی نامش میزان ذهبی و گاهی لسان المیزان بر زبان می آرم کتابیست
کهنه بخط عرب و بر ظهر ورق اولین نام مولف شمس الدین ذهبی و نام مولف میزان
الاعتدال نوشته و در دیباچه مینویسید لما فرغت عن تصنیف کتابی الکبیر المنعوت
بالمغنی شرعت فی تالیف هذا الکتاب و در بعض رسائل سیوطی مصرح است که
مغنی کتاب ذهبی است و آنچه در بیاض ابراهیمی منقولا عن المیزان الذهبی نوشته
جمله درین کتاب موجود الا شذ و ندر و اینهمه دلیل قطعی است که این کتاب میزان
ذهبی است و معهذا در بعض محال مینویسید که کذا ذکره الذهبی و کذا قال الذهبی فی
کتابه العبر که کتاب عبر هم بنده دارم و این صریح است که این کتاب تالیف ذهبی
نیست و همین است وجه اعتراض ناصب بنده در تسمیه این کتاب رسیدم
برعرض حال پر اختلال متعلق بامور دینیه و دنیوی که بنده بنظر شعر طالبای آملی
شعر دوش از غبجبره لعل تو گویا گشتم آنقدر گفتم ازان لب که مسیحا گشتم
و از وفور فکر فکر مجسم شده ام هر گاه زنی موسرانه میشود اعتبار و اقتدار
زیاده خرابیها آمدی بنده که گاهی در تجشم بنده ظاهری نبوده ام که بفقدان آن
متاثر باشم یا بتنقیص آن کفایت مصارف سازم خالق مکونات از فضل خود
اولاد و احفاد زیاد بخشیده و لحقه و تبعه هم از اجزای لاینفک و قوانین انگریزی
مار اگشت خبر باره مبنی دیگر هیچ از عمارت حکام اوده باقی نبود و آنچه از زر

ماند

ماندر مال برد یعنی خود فروختن و خود ابطال بیع نمودن و باز برفضل وصول
سود دهانیدن و ادرس حقیقی بداد اهل هند بسند و خستگی سالی امسال که در اله
آباد و کاهنه پور زیاده از حد نوم و دوی باقی نگذاشته شکر لله الحمد که دل
از جا نرفته است و بارشاد حضرت سجاد علیه الصلوه و السلام که از بعض ثقات
شنیدم که مردم را رنج از نیم زیاده میشود که بدنیای دار المحن طلبکار راحت اند
فقدان آن زیاده اذی میرساند تسلی مییابم و به پرتو این ارشاد کرامت بنیاد
مضمونی دلچسپ بخاطر فاتر رسید و خدمت هر معنی یابی که عرضه دادم استحسان
فرمود مگر اگر بنذر وه استحسان ملازمان بخدمت نشان سند مایه مباهات است
و آن اینکه شخصی فرض کنم که براءت نجاتش بمهر حضرت روح الامین داده باشند
و اولاد کثیر سعید بخشیده باشند و اختیار حیات و ممات خودش و اهل
بیتش باشد و از مال دنیا انقدر که ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوه لکن
اگر صاحبدل است رحبت از و بمراحل بعید چه غم و رنج بنی نوع برای تالم
چه کم است و این حال و چه انسب است که بنده در خود فی بعض الاحیان یافته ام
مثلا در رهگذر دیده شد که جابری بر غیری از قبیل گاو فروشی و همه گشتن جبری
نموده و او داد و فریاد میکند تا دیر دل ملول مانده است و مطابق این حال است
حال شیخ محمد علی حزین سامحه الله علی تصوفه که در تذکره حال خود در رساله
مسمی سوانح الاحوال نوشته که در اواخر عهد نادری در ممالک ایران ظلم

غریب ازاری شیوع دشت کشیخ دیوانه وآزشهری بشهری میکردند بخت
بالآخر چون تاب بدن آن همه ظلم وستم نیاورد وطن مالوف را خیرباد گفت
وبهند آمد جد مادری بنده که شهر مستفیض از خدمتش شده بود نقل میکرد
که بشترها دیدم که کسی ذکری از فلاسفه خود یا جمعی آلمی در حضور شیخ کرد و دو اشک
از چشمهای شیخ جاری شد حرفی بی محل بود که بلذت اصغای خدام که همیشه
مکالمه باشد از زبان خامه ریخت زیاده اسهاب ورازادت در باب تفحص کتب
عرض شد تحصیل حاصل واکر کتاب عقد لابن عبد ربه که ذکر مصنف لاانصف در
مراة الجنان یافعی ست بهم رسد خیلی مفید وانچه از عزم دامن چیدن از مشاغل
دنیویه رقمی نوداین نمی خواهم وخدا نکند بلکه جناب را کامروای انبای
نوع دارد آری مسئول آن زبار کاه کبریا که اسلوبی برانگیزد که بحصول مقاصد
دارین بنده فایز باتم مقاصد یعنی ملازمت سراپا افادت شوم وهو علی کل
شیٔ قدیر وبالاجابة جدیر مختومه لیلة المنتصف من شهر شوال والکاتب مسکین
الوارز مخلصکم الذلیل سبحان علی عفی الله عنه از صدر این مکتوب
یعنی قریب یقین ست که عبارتیکه اکبرآبادی فرستاده
عبارتیست که در بیاض ابراهیمی از تاریخ سیوطی که ابن حجر عسقلانی منوه
منقول ست عیاناً وصراحته هویدیست که جامعین مجلدات بیاض که نزد
معزی الیه از افادات باهره وعند العقلا از ترهات قاصره خواهد بود در

دعوی نسبت اختصار کتاب تاریخ الخلفا بسوی محدث متبحر اعنی شیخ ابن حجر عسقلانی دروغ گفتند و داد سفاهت دادند زیرا که حافظ عسقلانی بر شیخ جلال الدین سیوطی قطعا و یقینا مقدم ست و اینمقدمه نزد طلبهٔ علوم دینی در اجلای بدیهیات محسوب ست ولیکن بنابر دفع واہمهٔ مکابر رجوع بهمین کتاب که تاریخ الخلفاست مینمایم و عقده وہم مجادلین و مکابرین را بناخن این تحریر میکشایم که شیخ مذکور در دیباچهٔ کتاب مزبور بعد حمد و صلوة در ذکر مصنفات خود که تمهید تصنیف کتاب مسطور تواند نسبت میفرماید فافردت کتابا فی الانبیاء صلوات الله علیهم وسلامه وکتابا فی الصحابة رضی الله عنهم ملخصا من الاصابة لشیخ الاسلام ابی الفضل بن حجر و بعد فاصله دو سه ورق مینویسد قال شیخ الاسلام ابن حجر فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض حسن ما قیل فی الحدیث انتهی بقدر الضرورة من کلامه الی غیر ذلک پس نسبت اختصار تاریخ الخلفا بسوی ابن حجر عسقلانی که جامعین باعث باقرار این جامع العلوم نمودند و از ابن سوادی ہم برداشتند که دلالت بر نسبت امامت و سیاست بجانب ابن قتیبه نسبی دارد در غرابت و طرفگی کمتر از آن حکایت نیست که بر زبان یکی از عقلا روز عاشورا از حضار پرسید که خبر دہید که ذوالقرنین با امام حسین جنگ و جدال کرد که مردم گریه و زاری برین روز میکنند و ہم این نسبت و انتساب مانند انتساب بعضی از مدعیان فضل و بلاغت ست که رضی شارح کافیه برادر شریف سید مرتضی

ست وحالانکه اینها در مائة رابع بودند کما مر و تازه اینکه صاحب ظرائف میگوید ان ولادة المرتضی علی بن الحسین الموسوی فی شهر رجب سنة خمس و خمسین و ثلثمائة و هو اکبر فی السن بنحو اربع سنین من اخیه محمد بن الحسین الرضی الموسوی مولف نهج البلاغة لان تاریخ مولد محمد بن الحسین الرضی الموسوی سنة تسع و خمسین و ثلثمائة و تاریخ وفاته سادس محرم سنة ست و اربعمائة انتهی بلفظه بخلاف ابن خلکان ابن جاحت تغمده الله بغفرانه که در انوقت بوجود هم نیامده کما فی وفیات الاعیان وغیره تا به تصنیف کتاب مذکور چه رسد پس چنانچه این شیخ بر متن خود بمقدم افتاده آن اختصار عسقلانی قبل از تالیف تاریخ الخلفاء رو داده سبحان الله جامعین محلدات ضخیم تالیف نمایند و مقلدین سوادش را زیب سیمای خود کنند و یاد ندارند که مقدم کیست و متاخر کدام آری الکذوب لا حافظة له و بعد از تسلیم محال عباراتیکه بطور بشارت برای ثبوت نسبت امامت و سیاست سوی ابن قتیبه نسبت نزد ملای اکبرابادی فرستادند در مقصود نمیکشاید چه غایت الامر آنکه عسقلانی در مختصر تاریخ سیوطی میگوید که ابن قتیبه خوب نکرد که مشاجرات اصحاب را تطویل نمود و ازین عبارت همین قدر ثابت میتواند شد که ابن قتیبه در بعضی از کتب مصنفات خود مشاجرات اصحاب طول داده و این نوع امور درباره بعضی قدیم از علمای جدید منقول است که فلانی در فلان کتاب فلان امر را ذکر کرده و بنای ذکرش نمودن و فلان مقدمه را یاد نه فرموده نبایستی موقوف داشتن و نعم الکلام

کتاب الاستیعاب لو لا فیه مشاجرة الاصحاب و کتاب استیعاب نهایت
دلالت بر جور و عدوان و غصب و طغیان خلفای راشدین ندارد بلکه دلیل حقیت
ایشانست فلذا هذا این از کجا که کتاب امامت و سیاست که دلیل بر غصب
خلافتست از ابن قتیبه سنی است فاین التی من اللتیا و این الثری من الثریا و
اعجوبه روزگار آنکه خاتم انتساب پرده کشای رموز و اسرار تمامی رتق و
فتق تالیفات خود را و التقاطات ما انتخاب شان مفوض فرمودند و بر صوابدید آنها گذاشتند
پس بالیقین بنیاد رساله امامت را بیخ نهادند کما لا یخفی و از اینجاست که خود
طوق تقلید آنها که نه بصر و روایات آگاه بودند و نه بهره از فطانت داشتند
زیب گلوی حق جوی خود ساختند باید می آید که در مکتوبی از ین مکاتیب حیرت
افزا اصابت رای و عصمت از خطا بنصیب گرامی افتاده باشد بلکه در
هیچ مقامیکه سخن در مابه النزاع رفته با وصف تنبیه و تذکر اکبرآبادی که از
وقت از راه دور رسید هیچ حرفی را بهیچ صواب ادا کرده باشند قطع
ادب مانع است ورنه حکایت مشهور را در ینمقام ذکر میکردم که ظریفان آورده
اند که شخصی بجهت آنکه قصابی از سکنه قصبه قاضی قهری و ظلمی نموده بود
پیش قاضی فریاد کرد و گفت ای خاضی خقصاب بر خصبه تو خهر کرد قاضی بر
آشفت و بگفت که ای بی خبر در هیچ جا قاف نگفتی نادم شد و گفت که الستار
قوب و از این مثل عرب یعنی ضغث علی اباله که بجای زیادت مصیبت و محنت

ورسیدن صدمه دیگر بر صدمه اول استعمال میکنند صریح توان یافت که
بشهادت مولوی نورالدین که نظیرشان اکنون در زیر سقف گردون
اخضر بمنزله عنقا و مثل کوکر داحمرست مساعی جناب مستطاب در بهم رسانید
سند کتاب امامت و سیاست که از ابن قتیبه سنی دانستند نامشکور
بی سود است و داهیه آخر که از امثل مذکور تعبیر کردند این است که کتابی
مثل ثمرة الغراب باین جد و جهد بجواب مولوی محمد واسطی نحوی که نام او را
مقارن سب و تبرا و لفظ اعور یاد کرده یافته بودند یعنی انوار بدریه آنرا
هم علمای حق باقی نگذاشتند و برد و نقض آن کتابی ضخیم پرداختند و دران
کتاب از نسبت کتاب امامت و سیاست بجانب ابن قتیبه سنی
انکار نمودند پس شکست سخت افتاد مقام نشست که ابن نوحه بر سر منابر
و مجالس اهل تشیع باهنگ آقا محمد کتابخوان ادا فرمایند و ماتم دیگر زیاده
برین نوحه و شیون این است که چنانچه در تالیف رساله حدیث الحوض
گمان تفرد و انکه مضامینش از نتایج افکار است خلاف نفس الامر برآمد
این گمان در تالیف رساله امامت و استدلال بآیه کریمه انذر عشیرتک الاقربین
هم بربا درفت واویلا که قضیه تقدیر در هر تدبیر و تقریر منعکس شد و ازین اتفاق
والالم مصیبت علاقه مانده هم از یاد رفت و از بیان بلاغت تبیانش مثل
الشمس فی وسط السماء روشن است که تحفه اثنا عشریه بعد الحاج واصرار مولوی

نوالدین حسین دیدند و آنهم بنظر سرسری و ورق گردانی هرچند اهل خرد را بنظر
تحقیق یقین واثق و اعتقاد جازم است که جناب خان بخدمت نشان آنچه
بجواب علامه دهلوی رح در اوراق خویش تفوه نموده اند سخن از زبان ایشان
است مگر ازین مقامات بطور الزام آنهم عیان شد که ابحاث و انظار ایشان برین
کتاب مستطاب لاطایل و بارد و از آغاز تا انجامش غیر وارد خواهد بود و شیون
دیگر که جگرهای مخلصان از آن کباب و قلوب ایشان خوناب گشت که تشنیعات
ایشان که بر علمای اعلام نموده بودند همه آتش باعتراف ایشان مانند غبار پراگنده
شد و اثری از آن باقی نماند و هنوز درپی باشند که سند این حدیث و ما له و ما
علیه آن در کتاب منتهی الکلام خود موجود است غرضکه اینهمه تغافل و تجاهل از
عجایب روزگار است که گاهی بذهن کسی بطور تصور و هم خطور نکرده باشد که
بدولت جناب شان معاین و محسوس گشت و درین مکاتیب هر که ادنی غور و تامل
بکار برد بر وی عیانست که مذهب تشیع را فقط بهوای نفس و تحصیل زر اختیار کرده
بودند و محض بفریب مؤمنین گرفتار شدند و طوق تقلید زیب گردن خود نموده
که معتقدات ایشان را وصف رسوخ و وثوق بغایت ابعد و باطل تر آمد
پس چگونه حکم توان کرد که در عالم برزخ حقیت مذهب تشیع بر ایشان زیاده تر
واضح خواهد شد وضوحاً تاماً لا مریة فیه و از عجایب روزگار آنکه جناب مستطاب
در اوراقیکه بر الصباح نوشته بودند بتقلید اکابر خود مثل سید مرتضی تمامی نوشته

اند که هیچکس معتقد بحسن اخلاق و لیاقت یزید نبود بلکه همه او را فاسق و فاجر
میدانستند پس ابن عمر را که از عیش کناره بود و هرگز قبول نمیکرد و از شهری بشهری
هجرت مینمود معتقد خلافت یزید پنداشتن قباحت دیگر است که برپا کرده اند
فرق همین است که محمد بن حنفیه برای زیارت یزید وا شتافتند بخلاف
عبد الله بن عمر که خروج بر یزید بعد از استماع واقعه کربلا باوصف تنهائی
نموده و این امور را در کتاب ازالة الغين عن بصارة العين ببسط تمام ادا
ساخته ام و انهم بمحاورات عرب عربا و احادیث حضرت شیر خدا که
در کتب سید مرتضی مرویست واضح گردانیده ام که هرگز لفظ بالغیا که از
عبد الله بن عمر نقل میکنند و از ان دلیل بیعت یزید قرار میدهند دلالت بر
مطلوب امامیه خصوصا حضرت رئیس المتشیعین ندارد و این اوراق لائق
ذکر این ابحاث نیست و فرقیکه درمیان عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه برآورده اند
باعث مزید حیرت و فراوان تعجب است حتی که از مطالعه آن امان از فهمیدگی
های شریف مرتفع میشود و جمعیت از قلوب مخلصین رخت می بندد چه برکسی
مخفی نیست که در روایت حدیث حضرت امام حسین نسبت بامام جعفر بلکه امام
باقر نیز کمتر اند بلکه خود جامعین و شارحین صحاح امامیه تصریح بقلت روایت شهید
کربلا کرده اند و ابوهریره را در صحاح اهل سنت سابقه اولی در غیبات است
بخلاف دیگران از اصحاب که مرتبه شان بلا ریب زیاده بر مرتبه ابوهریره بود

فلاتکن من الغافلین و از عجایب اموریکه باعث حسرت عقلا و ظهور قدرت عظیمه
حضرت کبریا باشد انکه برین تقریرکه حضرت خیر البریه ارشاد کردند نیز افضلیت
عبد الله بن عمر حاصل است فکیف که او را بالفاظ درشت خلاف داب علما یاد
نمایند بیانش بر سبیل اجمال انکه صحابیت و جهاد و دیگر کمالاتش که نزد امامیه
بجوی نمی ارزد دیکسو روایات او در کتب معتبره امامیه سیما در تراجم که دلائل
ابواب مینا باشد موجود و روایت محمد بن حنفیه در کتب شیعه خود باعتراف شان
مفقود فالترجیح حاصل و اگر وهم درگیرد باید که بکتب امامیه مثل محمود و رام که از
مشاهیر کتب قوم است رجوع فرمایند و اگر سلب روایات از محمد بن حنفیه بر مسالغه
محمول شود بعد از موازنه مرویات هر دو در زیادت احادیث عبد الله
کلامی نیست فحصل المطلوب ایضا والحمد لله که آقا و مولای سامی خبر اینکه سوء تشخیص
و رنگینی را که پیشه منشیان فارسی نویسان باشد حیثیتی دیگر بجناب عنایت نکرده
اند و متوهم نشود که مجتهدین را درین لباس مزیتی بر جناب السنان می باشد
زیراکه آنها رنگینی و شوخی هم ندارند کو باتفاق مقلدین اصولیه دلدار و در
باشند و جن و بشر جمله قربان ایشان شوند و از اعتراف جناب سید محمد قلی
بکاسه لیسی افادات قاضی نور الله شوشتری مشغول شده جواب تحفه بهم رسانیده
اند واضح گشت که رد احقاق که فضلای اهل حق بکرر نوشته اند و نام یکی
د رغر رونام جواب دیگر تشیید الحق چنانچه از کلام برادر معظم جناب که در

جواب ایضاح ست و از تحقیق صاحب فضایح الروافض که سید خواجه نصر الله
کابلیست و آن کتاب در بلاد شرقیه از نظر فقیر گذشته معلوم توان کرد در رد
کتاب میر محمد قلیخان که نزد بنده هوائی بیش نیست کافیست و هیچ مؤمنی
برای نقض آن در کار نیست و انچه در ترجمه مرزا محمد صاحب نوشتند صریح
حاکم ست که جناب را فقط امیمعنی منظور ست که با فواه خلایق افتد که علمای شیعه
جواب منتهی الکلام مینویسند و عاجز نگشته اند و سوزش قلبی و ناسور جگر همین است
که کتاب بی جواب میماند و الحمد لله که با وصف استداد هفت سال جواب
جزوی از منتهی الکلام هم علمای اخباریه نه نوشتند و از اینجا عجز همه کس از اصولیه
و اخباریه به ثبوت رسید و انهم عیان شد که هیچکس از اهل استعداد خواه
صوفیه صافیه که در اصلاح رساله امامت و انچه نزد فقیر فرستادند شریک
گشته اند خواه اصولیه خواه اخباریه که بعض را اصولیه مینمایند و انهارا نار بے
اعتقاد میکنند نا دانسته که تکلیف جواب منتهی الکلام نداده باشند و انهم
بوضوح انجامید که مجتهدین لیاقت تصنیف و اصلاح ندارند تمامی لیاقت این
امور چنان که باید منحصر نور الدین حسین اکبرآبادی ست داو خود مواد جناب رئیس
اهل استعداد را نظر بدقت و فطانت برهم زده و جز انتساب سرقات شعریه خلفیے
فاخره مملوک خود نه بخشیده کما عرفت اما نسبت انصاف دشمنی با هل حق نیز
عین انصاف دشمنی ست چنانچه از دیباچه منتهی بسط و تفصیل معلوم تواند شد

معهذا مقصود فقیر آن بود که بافواه افتاده که خانصاحب از رد منتهی در سخن در نجی
فارغ میشوند پس هرچه نوشته اند کی باید فرستاد که مزید اشتیاق
بهم رسیده مقصود طالبین اینمعنی نیست که جواب تمام از آغاز تا انجام در مدت
باید نوشت یا باید فرستاد فاشتبه المقصود علیه وانچه درباره توجیهات آیة
کریمه هو الذی خلقکم من نفس واحدة در ازالة الغین بعمل آمده دلالت بران میکند که
بیان مولوی نورالدین حسین که درین امور یگانه آفاق است موجب رفع بعض شر
و باعث دفع خلجان ایشان نگشته و در عصمت حضرات انبیا علیهم السلام بجهت
استیلای وساوس و هوای نفس که باانهمه اظهار استتار آن میفرمایند رسوخ اعتقاد
بهم نرسیده و رهائی و مخلصی تضعیف رای و نیز ممکن نیست که در صورت
دعایم و ارکان مذهب مصداق وهی خاویة علی عروشها میگردد و در صورت
اختلاجها لقب شریف را هم میباید گاهی باخباریت مائل میشوند و زمانی
ازین هم ترقی فرموده در دین اسلام مترددمیگردند و در مقام عقیده این اقل
الانام آنست که مرتبه این یگانه انفس و آفاق از درجه حضرت شیطان الطاق
کما بینا اعتراف علماء الطایفه بذلک فی المنتهی درگذشته و قاعده
الفضل للمتقدم بر هم گشته چه او در مبدای امامت کاظمی منطوق حدیث
گاهی بخوارج و نواصب و گاهی بمعتزله و قدریه و زمانی بزیدیه و مرجیه مایل
میشد ولیکن پا ازین دایره بیرون نمی گذاشت و ترک تجارت کرده برگ دکان

دیگران نشسته بهای های میگریست وحال تمامی اصحاب کبار را امام صادق
که مایه فخار قوم اند همین بود وازینجا بعلو مدارج مخاطب فاقد النظیر توان برد
وتفصیل حدیث کشی وتذبذب وگمراهی همه اصحاب مذکور در رساله الانتباه الجلیه
علی من خرج من اهل البیت فاطمه کما ینبغی بعمل آمده وشاید که مراد از سلیلی
خاطر همه اطفال باشد که دایگان برای انامت آنها از حسق وهمق بر
زبان می آرند فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا چون حال پیشوای شیعیان که ربانیست
کلام ومناظره بذات عالی صفاتش منتهی میشود چنین ست حال دیگران
ازینجا قیاس باید فرمود که چه خواهد بود مگر مذهب وملت خود را که مستحدث
عبدالله بن سبا ست از دست نمیدهند وماند ابوالحسن هارونی چنانچه
دیباچه تهذیب امام اعظم طوسی بران شاهد ست وقدع فقها قبل ازین بر زبان می
آرند آندم بر نکه غوث الاعظم امامیه یعنی شیخ ابوجعفر طوسی تقلید ابوالحسن
هارونی را مدعی گشته واو را فقط باختلاف مسایل وروایات فقهیه تارک
تشیع دانسته تا ابلهان را از رفض تشیع باز دارد ودر قلوب شان راسخ انشا ازد
که اصول عقاید قدما واحادیث ائمه درینباب مختلف ومتضاد نیست پس اولی
او را باید گفت که دلیل این دعاوی اگر همین رجوع او بباعث تقلید ملاحظه
اختلاف احادیث در احکام فقهی ست چنانچه از دیباچه تهذیب که قبل ازین
دانستی بعد غور بسیر عیانست فنکون دعاءا او مصادرة علی المطلوب

با یقین و الا ما تو اتر با نکنیم اگر کنتم صادقین و بنده متحیرم که چون علامه هارونی از
علمای شیعه بود پس نسبت تقلید در اصول عقاید چنانچه از تعلیل شیخ دریافت گردید
یعنی چه زیرا که این تقلید هرگز درست نیست فیکون بصیرا لا مقلدا و هیچ عاقلی
تجویز تواند کرد که عالمی اختلاف روایات فروعیه به بیند و از اصول
مذهب دامن فراچیند و حالانکه خود شیخ تصریح فرمود که حدیثی در عقاید و مسائل
نیامده مگر مضاد آن موجود و سالم عن المعارض مفقود و کافی کلینی و توحید
و کتب دیگر از اساتذه شیخ برهان قطعی است که بانیان تشیع بدعوی تعلیم
ائمه هدی و دلالت اخبار ایشان بجسمیت باری عز و جل بمعنی ابعاد ثلثه قائل
و علم او را قبل از وجود اشیا منکر بوده اند الی غیر ذلک من العقائد و در کلینی
و کشی و خود مرویات شیخ با وصف حق پوشیها صدها روایت موجود که
احدی در ائمه مثل انبیاء علیهم السلام مفترض الطاعت نبود و انکار امامت باعث
تخلید نار نیست و علم غیب خاصه خدا و بعضی از ائمه خواستند که کنیز را تادیب
نمایند و او متواری شد با وصف اعتنای کلی معلوم نگشت که کجا رفت و خود
این برگزیدگان کبریا بعد تشیع بر فرقه شیعه فرمودند که ما را شریک خاصه ایزدی
میدانند و انحصار امامت با ثنا عشر باطل و مفتری و قدمای شیعه سطرود ائمه
هدی بسبب علامه هارونی هم بنا بر تباین اصول و هم تخالف فروع چرا از مذهب شیعه
دست بر ندارد و چگونه سبیل نجات را در مذهب مسدود نمایند نسبت حال دعوی

تقليد او مجملا و معلوم نيست كه شيخ درباره كافه علماي ديگر كه باعتراف بعض بلكه اكثر بل اكثريت متصف بوده اند و توبه از مذهب تشيع نموده هم اعتقاد و تقليد مسيدارد
نعوذ بالله من العصبيه والا غلال كه حضرت شيخ دبده و دانسته از عيوب
خانگي چشم پوشند و بابطال حق و احقاق باطل كوشند و هر كاه بجاي خود
ثابت شده كه شيخ الطايفه بتا و بلات ركيكه كه احدي از علما بلكه عقلا از زمان
خود بآن الوده نكند در جمع و تطبيق احاديث مشغول گشته چنانچه در منتهي الكلام
از كتب معتبره اماميه منقول ست پس تبحر و بصيرت و جهاد اكبر مولانا ابو الحسن
كثير از علما كه حال شان در ديباچه تهذيب قبل از علامه بار دوم بالاستقلال مذكور
ست كه مذهب شيعه را از دست دادند و روبراه نهادند بايد ديد كه از عار و
ننگ نفس خود در ابا زكشيدند و بساحل نجات رسيدند حشرهم الله تعالى في زمرة
الشيعة الاولى و عاملهم بلطفه مرة بعد اخرى بلي ز اصرار شيخ و اتباع او بالاشتهار هويدا
شد كه او اضلال مردم و هواخواهان خويش كه و را بر كرسي مرجع نشانيدند
و از صدر نشينان مجلس علم گردانيدند چنانچه از رجال وضه المتقين معلوم توان شد
مقصر داشته طرفه آنكه غوث الاماميه بعد از حكم بانمعني كه اختلاف مسائل در روايات
موجب ترك اصول و باعث گمراهي نميباشد چنانكه دانی بی به تهافت نه برد
و خارهاي مغيلان در قلوب اهل تشيع شكسته و نطاق همت بر دفع تناقض
اخبار غير متناهي بر ميان جان بسته زيرا كه اول خود اعتراف كرده كه پيشوايان شيعه

بجهت اختلاف مسائل فروعی بسبب عدم نص که بعد استقرار صحیح صادر
باشد حکم ببطلان مذهب اهلسنت میکردند و اختلاف مسائل در مذهب امامیه
باعتراف مجتهدین زیاده بر اهلسنت حتی که از هزار هم متجاوز و حال اخبار بدان
درجه رسید که حدیثی در اصول و فروع بدون معارض مروی نیست فیلزم
من صدق کل کذب الآخر و الشیخ لا یشعر بذلک و بقصد جمع الاخبار المختلفة
هنالک بهذا حدیث استاد الاستاد و متعلم ابن معلم معلوم که معتقد مومن الطاق
بود در کتاب علل حاکم است باینکه اختلاف مسائل فروعی موجب کمی است
الی غیر ذلک من الاحادیث المقطوعة المرفوعة پس معلوم شد که شیخ دیده و
دانسته ضلال و اضلال را اختیار کرده و خود را از اختیار حق بتسویلات الفیانی
و تاویلات ظلمانی که هیچکس از عقلا گوش بآن ننهد باز داشته و شعرای
قدرت کردگار انکه تقریریکه در باب الزام اهل حق بجان خود بهم رسانیدند
و بلفظ ارحم الراحمین تصدیرش کردند نتیجه آن این است که بر شیعه منعکس و منقلب
جائیکه خود اقرار کردند که بر ما هم لازم می آید و انکه میفرمایند که طریقه ما
مطابق ظاهر عقل غالبیکه مراد از عقل عقل معاش باشد و از لفظ ظاهر که اضافه
نموده همین قشر مقصود بود والا بعد اندک غور و امعان در این مسائل بهم موافق
براهین عقلیه بطرف اهل حق واقع است و مطابقت آیات قرآنی و احادیث
رسول ربانی خود در نصیب ایشان افتاده ذلک فضل الله یوتیه من یشاء

والله ذو الفضل العظیم و حاشا که نسبت ظلم بسوی باری تعالی جل شانه مذہب ما
باشد فانه لا یسئل عما یفعل وہم یسالون اگر تمامی علماء شرقا و غربا فراہم آیند
و در مسائل الہیات لب کشایند و خواہند که عقاید اینباب را برکرسی نشانند
بدون اختیار مذہب سنت و جماعت نتوانند که خود را از کردات مخالفت
قرآن و حدیث که ثقلین عبارت از آنست نجات دہند پس حکم باینمعنی که حمله
مظالم عباد راجع بسوی رب العباد ست بوی از مطابقت واقع ندارد
شیطان و تمامی جنود او را از مفاسد و شر در مخلوقات ایزدی سد ایم
و آیت قرآنی قل کل من عند الله در کتاب مجید میخوانیم و تعلیم ایزدی این حکم
می رانیم که ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
بیت گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش و گو گناه من است
فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا والحمد لله که اعضال فقیر در بارۀ این
مثنوی قدحسیر که نام کتاب در یافتند ہنوز بر جای خود ست و مانند اشکالات
و عویصه در انحلال این عقده با وصف آنکه منادی بر چہار سو کردانیده اند
دست تشبث بدامن حلال مشکلات مزعومی یعنی نور الدین حسین اکبرآبادی
زدند کمند اندیشه ایشان بکاخ مطلوب نمیرسد پس مقام ماتم و شیون است
باید که چاک گریبان او لیای این مدعی مزید و لانا بدامن رسد و آواز وا مصیبتا
و واویلا و آہنگ ہایا ہای ایشان بگنبد گردون پیچد سبحان الله باینہمه

بی بضاعتی و ضعف و ناتوانی با حضرت علامه دهلوی مصارعت و مبارزت
و بمناظره ایشان دامن چیدن چیزی است که کسی در مرتبه وی در تمام
در جهان ندیده باشد و مخفی نماند که معقولات و روایات بیشتر از کتب
فریقین بخاطرم راسخ است و آنچه درین باب حضرات امامیه اندیشیده اند
همه آنش در ذهن فقیر مرتکز است حاشا که از محکیات او و الزام اهل حق معقود
باشد و اگر در کشکول و انبان بعد از دریوزه چیزی داشته باشند اظهار نمایند
تا جلایل قدرت ایزدی مجدداً سراپه ظهور در برگیرد و از عجایب و غرایب
آنکه جناب ایشان تقلید جامعین با فضل که حال شان با عتراف این جامع
کمالات و پیر دستگیر ایشان یعنی نور الدین حسین مایه فخار و مباهات است
کتاب عقد را نسوی این عبد ربه نسبت سید سند و مجتهد الزمانی در رساله
تشئید المبانی بسوی ابن عبد البر فهم فی تیه الحیرة یتیهون و فی طغیانهم یعمهون

مکتوب دیگر مولوی صاحب منبع المناقب حاوی الفضائل جامع الفوائد
عالی دودمان جامع الکمالات الممکنة لنوع الانسان مخدوم و مکرم ذو المجد
دامت رفعتهم بعد تسلیم تمنا انضمام و شرح آرزو های متکاثر که بالاستحاله
است و گریبان است منطبع صفحه اظهار میسازد که صحیفة العنایت مرقوم
نوزدهم محرم بسبیل ڈاک انگریزی سرازگریبان وصول برآورد و خاطر
فاتر را که مدتی با نتظار ورود نامه نامی بس نگران بود بتشنای سکون

و اطمینان سیاحت عروض عارضه قبض و ضعف قلب اولا و بعده حادث شدن
رمد که مرقوم بود نتوان شرح داد که چه قدر باعث اضطراب دل گردیده
حق تعالی ذات والا صفات را پوشیده از گزند و آسیب مکاره دوران
مصئون و محفوظ دارا د که جمله مومنان را دعای صحت و سلامت ذات
ملازمان که از ارکان دین اند ورد زبان می باید بلکه اگر در حیز امکان باشد
می باید که عوض ملازمان استدعای بلیات برای خود بصد آرزو کنند
بالجمله بنده هم درین روزها بجهت علالت بنده زاده مسمی به بنده حسن که بشدت
ضعف قلب بس سقیم و خفقانش باعث خفقان ما مردم است سخت پریشان
خاطری و چار مانده ام لهذا این عرضه از دست خودم نوشته نیست انشاء
الله تعالی متعاقب انچه گذارش کردنی است بتحریر آن از دست خودم در خیال
افتخار می اندوزم این دو کلمه محض برای استخبار خیریت مزاج مبارک که دل
جویای آنست گذارش رفت لطف و عاطفت بر مزید باد بسته هام مسیحای تعلی
عفی عنه مقصود از نقل این مکتوب همین است که اعتقاد جازم
و رسوخ عقیدت حضرت خان عالی منزلت در باره نور الدین زیاده
عیان گردد که در وقت بیماری او بصد آرزو بلیات و امراض را برای
خویش استدعا میکنند الغرض جناب سر دفتر عقلا از شش جهت نا امید گشته
بسوی او رجوع کردند و دانستند که شاید او در باره مساله امامت و خبر سیبری بماند

و تحریرا و جنانچه دانستمی و هم مکاتب حضرت دال برین است که عقلا و نقلا

اکبرابادی مذکور تقریرات فقیر را متین و مستحکم رسیده اند و ایشان را در سر مقام

تحذیر و تنبیه می نماید و آنچه جناب ایشان برای رساله امامت از مجلدات

بیاض جمع فرموده اند نزد او قابل اعتماد و اعتبار نیست فا هدم بنیان ما هو

فی صدد و بلطف که عبارت سراسر بشارت جناب بنزاد دلیل بر خبر رافت

و سخافت جامعین بیاض و دیگر علمای شیعه باشد که عاقبت اندیشی نکردند

و باعث مشاهده این اوراق سیاه کردیدند و ازین قسم مکاتب دیگر هنوز در اوراق

بخانه فقیر خواهد بود که نورالدین اکبرابادی را بر تمامی علما و مستعدان عالم

ترجیح داده او را با وستادی هرگز ندیدند بلکه خود را لائق تلمذ او هم ندیدند

مکتوب دیگر که هم املای آن از دست مبارک است ایضا

جناب مستطاب مخدوم و مطاع شایرگیشان دام عنایتهم بعد نیاز بهدیه

و آرزو عرضه میدهد بعد ورود صحیفه عاطفت اشتمال نبی از عروض ملال

وا فاقه ازان صحیفة العنایتی ورود نفرموده بهم نگرانی حلقه در بست و همین انتظار

که اینک رفت صحیفه سید بند از ارسال عرضه قاصر ماندم و با تردادات بهم دو

چار بودم که تعلقه اله آباد از دست رفت فقط زر ثمن از مالک قدیم بدست آمد

به جناب ایشان بهم نظر بانصاف حکام بس مغتنم مگر حسابدست عظیم لاحق شده الحمد لله

علی السراء والضراء و بنده را زاده بسیار علیل شده بود که سخت مشوش بودم

المنة لله که حالیا افاقه بهم رسیده شده از تحریر مبحث سقیفه که در بیست جزو بعرض و طول گذائی گنجید فارغ شدم و این امیخواهم که در مفتیح کلام داخل سازم و کاتبان هم میسر شده اند همینکه به تسوید و تصحیح میرسد ارسال سدارم ناصب معلوم نیست که بکدام وجه دیگر تالیف خود به بنده لفرستاد و نسخه سابق طبع میشود و بالاخوانی را یا بانی نیست شصت و دو جزو مجموع تحریر گلستره شده هم رسیده است حالیا مرکوز که دو سه جزو دیگر متعلق بآیت وانذر عشیرتک الاقربین بنقل عبارت انوار بدریه و ماله وما علیه نوشته بران اخر النظر ثانی کرده فکر ارسالش نزد ناصب سازم کتب سیر بباید خصوصا کتاب العقد لابن عبد ربه المغربی که روایات عجیبه ازان در بیاض ابراهیمی مندرج است ملا ذا اگر ممکن باشد روایت ضعف رواة خطبه شقشقیه از کلام مرزا محمد استرآبادی بعینه دریافته آگاه فرمایند که بحیف در صدد جواب افتد و رجا که ایام خالیه از صحت و خرمی مزاج وهاج مطلع و مطمئن فرموده باشند زیاده ایام دوست کامیاب بکام ملازمان نجدت نشان باد معروضه شب ۲۵ ربیع الاول یوم شنبه ابا طر القاصه بمینه الواز مخلصکم الذلیل سبحان علی ازین مکتوب ما تنبند تباشیر صبح منجلی است که راویان خطبه شقشقیه را اگر خود شارح نهج البلاغه از احاد بودنش حکم میکنند و بعضی از اسرمه متکلمین امامیه که مدار

مناظرات و تکلم معاصرین بر افادات شان است در روایات نهج البلاغة
قیل و قال دارند محکم مرزا محمد استرآبادی و نور الدین حسینی و ملای حضرت
مسند آرای مجالس کلامیه ضعیف بوده‌اند پس بنا بر مطاعن خلفای راشدین
که باعتراف فاضل مدعی تصنیف بر آن خطبه بوده از پا در آمد و اینهمه باقرار
ایشان است ورنه بنده دعوی آنمعنی میکنم که کلام قدمای ایشان اکثر بر ضعف رواة
آن خطبه دلالت دارد و لیس الخبر کالمعاینه هر که خواهد بکتاب کبیر این فقیر
یعنی ازالة الغین عن بصارة العین رجوع نماید و درایت بلکه ادله عقلی و
دلائل نقلی را هم بر وضع و افترای آن بر جناب مرتضوی کرم الله وجهه و
در ان کتاب خواهد یافت ان شاء الله تعالی و جناب که در فهم عبارتش متحیر
میشوند چه مجال دارند که جوابش حرفی را سرانجام دهند مگر بعصبیت
و اعتساف را علاجی نیست پس امامیه را در اثبات صحت خطبه شقشقیه بطور
خود دلیلی نماند چه جای آنکه در مقابله خصم خویش استدلال بآن نمایند و
افحام و تبکیت شان مطمح نظر دارند کما لا یخفی غلط کفتم اکابر طائفه را دلیلی
بس متین در صحت آن خطبه و استنادش بسوی حضرت امیر المؤمنین است
و آن اینکه عبارت معجز بلاغتش بهتر از نظم آیات قرآنیست بر اکابر بلاغت
اختلاف و بلاغت جناب امیر اتفاقیست چنانچه از عبارت کتاب الهیات
عبد المجید اثنا عشری که در کتاب کسر آورده‌ام واضح میشود و هذا

ومن اعجب خصائصه ان القران يختلف الناس فی فصاحته وبلغت فصاحة
علی بن ابی طالب الی انها متفق علیها عند جاحدی فصاحة القران وغیرهم من
سایر الناس انتهی مقام الضرورة بعینه فذکر ولا تعقل یعنی از فضائل و
کمالات مرتضوی یکی اینست که فصاحت انجناب بر فصاحت قران مجید هم
زیاده تر است زیرا که در فصاحت قران شرائی قیل و قال است منکرین
فصاحت آنرا قبول ندارند ولیکن این منکرین بلکه احدی از مخلوقین در بارهٔ
فصاحت امیرالمومنین علیه السلام نمی جنبند و مجال جحد و انکار ندارند انتهی محصله و از این
مکتوب این هم عیانست که اجزای رساله امامت با وصف امتداد چند
سال هنوز در کشمکش محو و اثبات گرفتار اند و با وصف اجتماع علما و اطبای
قوم چنانکه مشهور است هنوز از اصلاح و ازاله اخلاط متعفنه آن فارغ نمیشوند
و اگر اندک مایهٔ انصاف بدست آرند و بر لغزشهای خود اطلاعی بهم رسانند
امید وارم که در وقت رجعت و خرابی بصره و آبادی کوفه که زیادت ازان
متصور نباشد چنانچه در حق الیقین و مانند آن است تمام اظهارش بهم زبان
نیارند و ازین مکتوب و مکاتیب دیگر که از مضامینش یکی اینست که مولوی
صافی جواب میرباقر را قریب ختم رسانیده اند هم ظاهر و باهر است که
میانه خانصاحب جلیل الشان و نورالدین ابا قای شان تا امتداد زمان
که پنج سال باشد این مراسلات دایر بود و هر چند جناب تقدس قباب

مطالب علمیه در هر خزان و بهار لباسهای رنگارنگ پوشیدند و در بسیاری
از معتقدات خود بوقلمون گردیدند ولیکن عقیدهٔ جازم ایشان در بارهٔ مرشد
المتصوفین بیک منوال بی تغیر و تبدل واقع است کما لا یخفی علی الناظرین هذا
آخر ما اوردته فی هذه الرسالة التی سمیتها رسالة المکاتیب فی بهجة التعجب
والغرائب و از حضرت مخاطب والا مرتبت که دلیل فقیر را ثمرة الغراب در بعضی
از اوراق تعبیر کردند چند چیز را امیدوارم یکی آنکه از ین نام متغیر نشوند و بغیظ
و غضب در نیایند دوم آنکه بسبب تصمیم نهضت ملازمان بممالک جنوبی هندوستان
که جگرهای مخلصان از تصورش خون میشود درین چند چیز و بر خلاف عادت اکتفا
نمودم ورنه بخیال داشتم که در هر بحث رسالهٔ جداگانه بسلک تحریر کشم و جا بجا
نام حدیث موالاة و طعن فدک و تقریر قرطاس را بار بار بر زبان آورده اند
به بسط تمام ثابت کنم و بوجوه جواب و انقلاب واضح کردانم که زنهار زنهار
اصول اهل حق درین احادیث اشکالی نیست چنانچه بخاطر شریف خطور کرده
بلی امامیه را باید که بعد از تقریر این مطاعن جیب و دامان مذهب خود را از گرد و
داغ شبهات اهلسنت بسلامت برند و بحفظ و صیانتش کوشند چنانچه از کتب
کبیر معلوم توان کرد بالجمله در کمال عجلت تحریر این اوراق شد و تسوید در تعجیل آمده
و چون از ین مکاتیب بعد اندک غور و امعان معلوم میگردد که اغلاط صریح در تحریر
وقوع یافته و مغلطه‌های ظاهر دران متطرق گشته و خود این منشی بلاغت رقم در تخطئه

لفظی سر افگنده و تخصیص بعجز نمود فرموده در تزئین عبارت و اصلاح آن بکوشیدم سوم
انکه خلاف عقل و نقل است که فقیر را بلفظ ناصبی و لو فی مکاتیب المخلصین یاد نفرمایند که ناصبی
مغنی که باشد بر الخود صادق می آید و این بحث را هم چنانکه باید در کتاب منتهی الکلام بیان نموده ام
و در کتاب کسر العنوان چند ادله قویه ثابت نموده ام که امامیه بلقب رافضی از نصفت و عدالت
دست بر داشته اند و این امر که در کتاب منتهی الکلام بقلم سر استعمال لفظ ناصب
بر کمال جسارت محمول است کما لا یخفی والمنه لله تعالی که لفظ رافضی و روافض در باره علمای
خویش در مکاتیب نیز بیشتر نوشته اند بر رفض خود و منتهی المحبین اقرار نموده حق تعالی
بهمین نهج زبان صدق ترجمانرا به بطلان مذهب تشیع و حقیقت اهلسنت علی رؤس الاشهاد
هم گویا کرده و هر گاه نکوهش مذهب رفض در کتب فریقین آمده چنانچه بر ناظر منتهی
الکلام مخفی نیست واز غیظ و غضب شیعه وقت شنیدن این لفظ هم بجای خود دانا
ست پس اقرار برفض خود اقرار به بطلان تشیع خواهد بود و درین اقرار شهید ثالث مخاطب
شریک گشته جائیکه بدفع طعن صاحب نواقض که رفضه بسجود سلاطین در
حکم کرده اند گفته مع انا قد راینا صاحب النواقض جعلوا نه فی دیار الروافض
الخواتین قزلباش ساجدا و لا دنی عجل عابدا و بسیر شوشتری در ترجمه مصائب
نواصب تفسیر این عبارت نوشته با انکه دیده ام صاحب نواقض را در دیار روافض
که خواتین قزلباش را ساجد بود و ادنی عجل را عابد انتهی بلفظه. و اکرمالین
خصم نفس را درانجا دخل دهند قدرت ندارند که خود را از مبحث و تقریر جناب

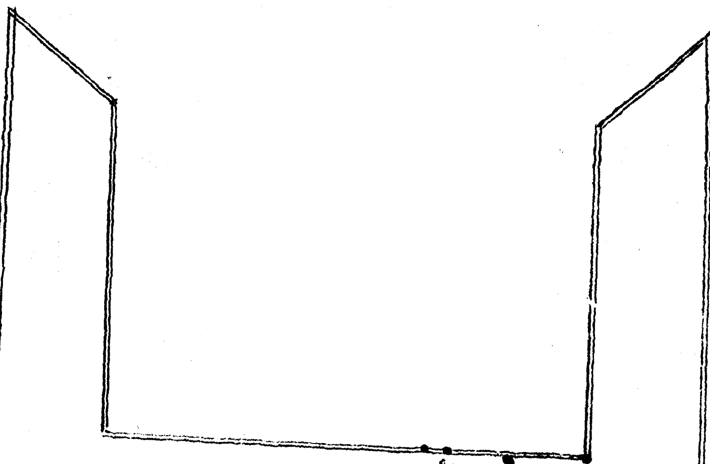
در رساله اولی وحدیث تفسیر امام حسن عسکری وارد هاشند زیراکه معان آن بارش نزوخستان این قسم تا ولایت را بمیسوزد وبکان آمد ارشی لبهای مسولین ابمیدوزد کما لایخفی علی المتتبعین والحمد لله رب العالمین

تمت بالخیر

بدانکه اصل این رساله مطبوعه از نظر مصنف مدظله العالی گذشته و بر حجر نورالدین نسبت منقول دیگر زیاده در شامل گشته اگرچه بعضی از مکاتیب هم در کسی نیافت پیوسته تفصیل این اجمال آنکه هرگاه مجتهد شیعه استعانة کتابت منتهی الکلام پیش حاکم کوفه یعنی لکهنو بمقتضای مثل مشهور که عادت حنابلا سنت که چون اهل از قسم فرو مانند سلسله خصومت بجنبانند بر دریں باکر بر جناب مصنف لطرف کانپور هجرت فرمودند واول چیزی که همراه بر داشته بودند وقیچه این مکاتیب بود بار مسودات خوشی را آنکه در بار نهادند و شباشب سفر کردند بهر گاه در شهر مذکور رونق افزودند سجای لعلی خانصاحب نهاد ندمکره مذهب با وجود یکه از ذانیات شان تو ان گفت درمیان نمی آورد و هر چند حضرت مصنف در صحبت میخواستند لیکن درین وادی قدم نمی نهادند بار زور زمش را الیه را بعنوانی مضطر کرد انیدند که ذکر مباحث فریقین باکر نیز شد پس از ان رسائل خانصاحب مذکور بهر مجلس که سخن درین امور میرفت آنقدر دلیل و مبهوت میشدند تو گویی اجل رسیده در مقتل نشسته

وهوش وحواس یکسر باخته وعقل وفراست را برطاق گذاشته تا نوبت
تحریر فارغخطی رسید لیکن جناب ممدوح گاهی تذکره مکاتیب بر زبان نیاوردند
که مبادا اخبار منزور مهر سکوت برلب گذارند بالاخر جماعتی از احباب دست
بدامن آنجناب آویختند و اصرار را درباره تالیف این رساله بالحاح آمیختند جناب
بدیباچه دانستی پس ناگزیر آنجناب با وزیری بخلوت نشستند و صندوقچه
مکاتیب کشادند اثری از آن بدنیا مد آنوقت در گرداب تحیر و مزید غموم
وشدت هموم افتادند که تقریرش در دفتر نگنجد و بمیزان بیان نسنجد واز بامداد
تا نیم روز بهمین تجسس و تلاش و رنج و تعب بیش بود چون سراغی بهم نرسید
نشانی پیدا نشد بحضرت مجیب المضطرین رجوع کردند و زار زار گریستند که خدا
وندا این مکاتیب را انجناب عزیز میداشتم و درینوقت که اظهارش ناگزیر شده
ومردم بدیدنش مشتاق گردیده اند همه گم گشته پس بکمال خلوص نذری بقصد ضیافت
مساکین منعقد کردند و در تضرع و زاری بودند که ناگاه بدل آمد که اهل و عیال
را باید طلبید پس دروازه بام کشادند و حقیقت حال پرسیدند بعضی گفتند
که فلان روز طفلی را دیدم که دفتری بدست داشت و بازی میکرد و دیگر
اطفال دیگر را نشان دادند واز هر گوشه آنچه بدست می آمد می آوردند انگاه
اینقدار جمع شد پس حضرت مولف زودی برخاستند و نذر را وفا نمودند
بشکر عنایت ایزدی پرداختند و در تحریر و این رساله را تصنیف ساختند

ووجه سنوح این سانحه با وصف آنهمه احتیاط در بارهٔ مکاتیب این بود که روزی قفل صندوقچه مسطور خراب شد پس همه خطوط را بیرون آورده بجائی نهادند و صندوقچه را باهنگر دادند و بعد از مدت کثیر وقتی این صندوقچه آورد که بتصنیف داحاطه مشغول بودند پس باهل و عیال فرمودند که همه دفاتر و مکاتیب را که در آنجاست درین صندوقچه باید نهاد و قفل باید زد از آن مردم ذهولی بوقوع آمد تا مکتوبی چند بدست طفلان افتاد و تلف شد الغرض حق تعالی دستگیری فرمود که این رساله مرتب کردید و چون خیال بود که شاید قطعه دیگری بدست آید اشاره درین رساله نمودند و روزی از سبحان علیخان کتابی استعار کرفتند و مطلوبرا ورق کردانی میجستند ناگاه خطی از خطوط نورالدین اکبرابادی پیدا شد چنانچه درین رساله داخل است پس بعضی از مشتاقین و مستفیدین که این رساله را میخواندند بکمال مبالغه عرض کردند تا آنرا ضمیمه کردانیدند و نتایج رامهم بر شمردند آنمردم اکثر از شرح محلی از الفاظ زبانی حضرت مصنف می‌شنیدند بر حاشیه مینوشتند و بعضی از ناقلین در اصل رساله داخل کردند وقت طبع هرچه اصل بود مطمح نظر گشته و اوراق کاسد از نظر عالی گذشته نمیت حال مکاتیب و تصنیف این رساله که بتحقیق و تنقیح انجامید و در آخر ماه ذی الحجه سال یکهزار و دوصد و شصت و هشت هجری مقدس طبع آن با تمام رسید سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر ... محمد خیر البریة اجمعین وعلی آله واصحابه الطیبین الطاهرین

اما بعد میگوید کمترین انام حیدر علی تجاوز الله عن جرائمه در وقتیکه کتاب منتهی الکلام را بعد از اتمام

تهذیب و ترتیب دادن صاحب قدوة المتشیعین اسوة المتکلمین جلیل المراتب رفیع الشان سبحان علیخان ادام

رافتهم و عطوفتهم اندک اندک سفر ساده سال هفتم برین ماجرا میگذرد شخصی نور الدین حسین نامی بن ... با ملاقات

کرد و بعد چندی معلوم شد که بکتب فریقین فی الجمله استقراء و تصفح دارد و بمباحث مذهب شیعه و

او را شغفی حاصل است پس اکثر نزد فقیر تردد مینمود و استفاده معانی جوابات شکوک و اوهام امامیه که در

اثبات امامت از احادیث رسول ربانی صلی الله علیه وسلم که بطریق معاشر اهل حق مروی است ارائه

... میکنند و حقیقه بنیاد انصاف را می کنند مشغول بود و کتاب مذکور را دیگر مسوده

احقر الناس مطالعه میفرمود و در صحبت آنچه از بحث میگفت با دیگر دلش مناسب نمی نماید سفر ملاء را اوراق